

# کاغذ سیلت

ماهنامه  
سیاسی، فرهنگی

آذر ماه ۱۴۰۲

شماره ۲۹

۵۲ صفحه

قیمت: ۵۰ هزار تومان

## سنجش ارزش‌های غربی در غزه





# کاغذ سیات

ماهنامه  
سیاسی، فرهنگی

آذرماه ۱۴۰۲ | شماره ۲۹



## شناسنامه

موسسه مطبوعاتی پیام آوران

روح‌الله خدیشی

حمید میرزاده

یاسر خدیشی

فرح ابوطالبی

مهتاب جودکی

نازنین افتخار

صاحب امتیاز

مدیرمسئول

همکاران

عماد آشناس ■ رحمان قهرمان پور ■ محسن پاک آئین ■ شروین احمدی  
■ علی افشار نادری ■ رویا شریفیان ■ حوا بختیاری ■

نویسندگان

امید نشر چاپ ایرانیان

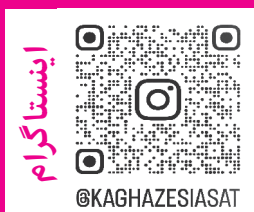
چاپ و نشر

نشانی: تهران خیابان شریعتی ابتدای عباس آباد پلاک ۱۲ روبروی متروی قدوسی  
طبقه اول واحد یک

دفتر مرکزی تهران

۸۸۴۰۳۶۱ - ۸۸۴۳۳۸۶۱ - ۰۲۱

تماس



اینستاگرام

@KAGHAZESIASAT

۸

ایران و مصر یک گام به جلو.....

۹

جنگ بزرگ مقدمه صلح بزرگ می شود؟.....

۱۱

بی بی، منجی یا ویرانگر اسرائیل؟.....

۱۲

نمایش قدرت چین و روسیه.....

۱۳

سنجش ارزش های غربی در غزه.....

۱۵

اسرائیل نمی خواهد وارد جنگ مستقیم با ایران و حزب الله شود..

۱۶

مصائب نتانیاها و طراحی غرب.....

۱۷

پشت کردن فرانسه به نقش تاریخی اش.....

# راست

.....حمله «جهان جنوب» به صندوق بین المللی پول

۱۹

.....میدان داری «جهان جنوب»

۲۰

.....آیا واقعاً دوره دلار به پایان رسیده است؟

۲۳

.....چرا ابرقدرتها جنگ می کنند

۲۸

.....در آرژانتین، جناح راست می خروشد اما بدون نوآوری

۳۴

.....کودتای بد، کودتای خوب؛ حکومت قابل احترام نظامیان در گینه

۳۸

.....مثل یک تکه گوشت...

۴۲

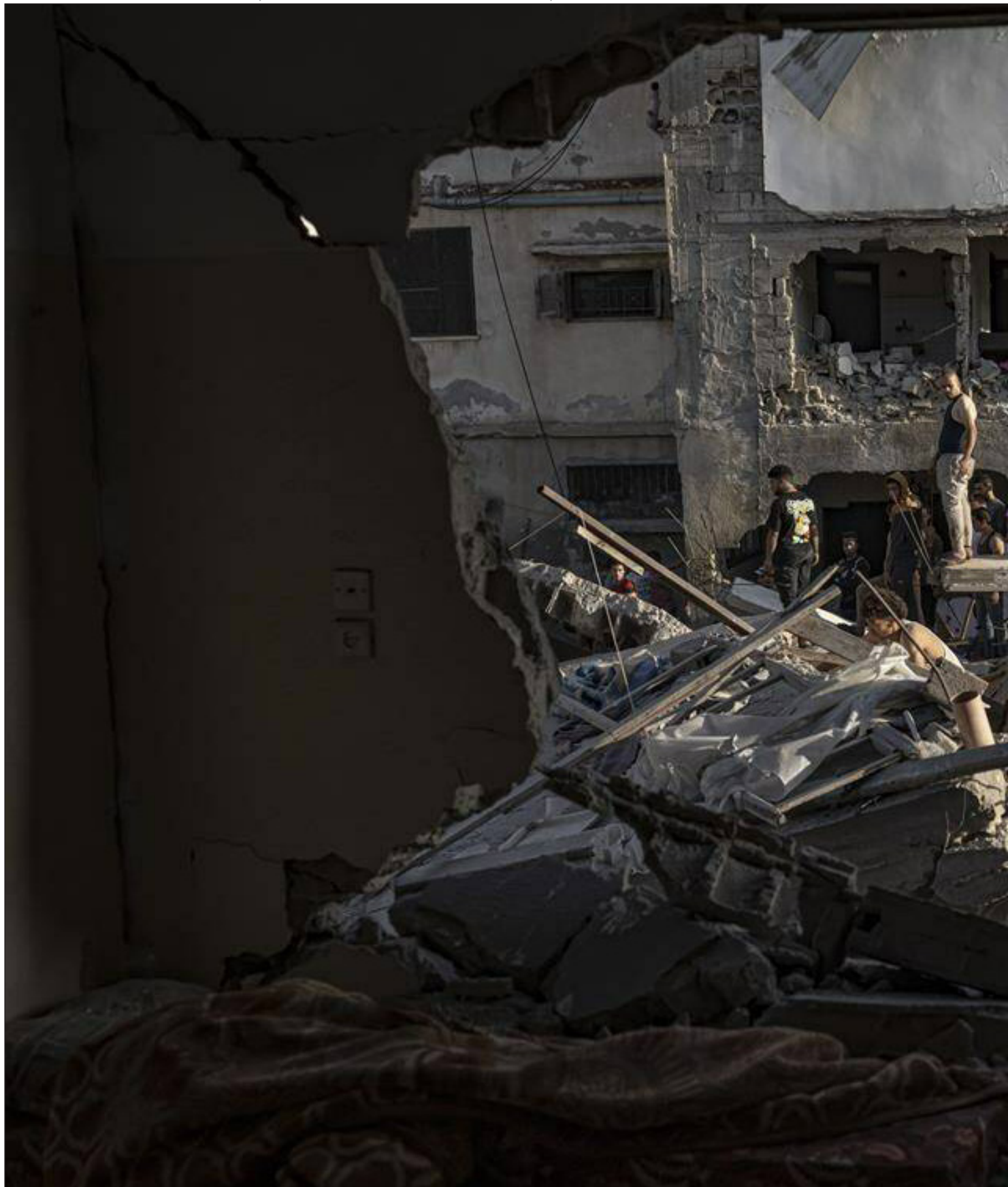
.....در جستجوی رویای چینی

۴۴

.....سلام، کجا می توانم سوسیسی (پریتوس) بخرم؟

۴۷





عکس: AP

## ایران و مصر یک گام به جلو

♦ ♦ ♦  
 ضرورت همکاری ها و نیازمندی های متقابل اقتصادی آیا می تواند تسهیل کننده گفت و گویای سیاسی و امنیتی برای احیای روابط دیپلماتیک تهران - قاهره شود؟ سفر وزیر اقتصاد ایران به مصر برای شرکت در نشست « بانک آسیایی زیر ساخت » و دیدار او با وزیر دارایی دولت مصر و خرسندی دو طرف از گفت و گویای انجام شده، شاید نشانه قوی باشد برای آنکه بتوان به این سوال پاسخ مثبت داد.

بنا بر اعلام دفتر حافظ منافع ایران در مصر، احسان خاندوزی، وزیر اقتصاد جمهوری اسلامی ایران در دیدار با محمد معیط، وزیر دارایی مصر بر آمادگی تهران جهت توسعه همکاری ها در زمینه بانک آسیایی زیرساخت، بانک توسعه اسلامی، بانک مشترک مصر و ایران، شرکت نساجی مصر و ایران و شرکت مشترک کشتیرانی و امکان انتقال فناوری ایران در حوزه داروسازی و پتروشیمی به مصر تاکید کرد. وزیر دارایی مصر نیز تاکید کرده که قاهره توسعه روابط با ایران را مهم می داند و امیدوار هستیم به زودی شاهد ارتقای روابط دو کشور باشیم. در این گفت و گویا همچنین پیشنهاد خاندوزی مبنی بر تشکیل کمیته مشترک بین معاونین وزیر اقتصاد ایران و وزیر دارایی مصر مورد توافق طرف مصری قرار گرفته است.

جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ روابط دیپلماتیک خود با مصر را قطع کرد. انعقاد قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل موسوم به کمپ دیوید و دعوت دولت وقت مصر از محمدرضا پهلوی شاه خلع شده ایران از جمله دلایل اصلی قطع روابط تهران با قاهره بود. در طول بیش از ۴۰ سال گذشته تلاش های انجام شده برای احیای روابط به نتیجه ای نرسیده است.

حالا اما در سایه روند تنش زدایی منطقه ای و توافق میان ایران و عربستان، گفته می شود که هیات های ایرانی و مصری نیز گفت و گویایی با یکدیگر داشته اند. حسین امیر عبداللهیان وزیر خارجه ایران همین چند روز پیش در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل با همتای مصری خود دیدار و گفت و گو کرد. در ادامه اما دیدار روز دوشنبه وزیر اقتصاد ایران با وزیر دارایی مصر در قاهره بازناب رسانه ای گسترده ای یافت. به نظر می رسد بر خلاف دوره های گذشته، زمینه های جدی تری برای ذوب شدن یخ های روابط تهران و قاهره مهیا شده است هر چند کارشناسان با توجه به تجربیات گذشته و اختلافات ۴۰ ساله یادآوری می کنند که خیلی هم نباید ذوق زده شد.

حجت الله جودکی، رایزن فرهنگی پیشین ایران در مصر می گوید که در مقاطع مختلفی تلاش هایی برای احیای روابط انجام شده اما به دلایل مختلف موفق نشده است اما دیدار های اخیر میان وزرای خارجه دو کشور و وزیر اقتصاد ایران با وزیر دارایی مصر، اتفاق مبارکی است.

به گفته این دیپلمات پیشین هر چه تعداد دیدارهای مقامات ایرانی و مصری بیشتر شود، به معنای آن است که دو طرف به صورت جدی تری برای رفع موانع احیای روابط فکر می کنند.

جودکی البته تاکید دارد که تنها یک دیدار نمی تواند در حکم کلید گشایش روابط باشد اما شواهد و قرائن نشان از آن دارد که موانع بر سر راه احیای روابط بتدریج دارد برداشته می شود.

مهدی شکیبایی، کارشناس مسایل خاورمیانه هم معتقد است در کنار اختلافات میان ایران و مصر که عمدتا از جنس امنیتی و سیاسی بوده اند،

اسرائیل و عربستان هم از جمله دلایل تاثیر گذار در عدم احیای روابط قاهره با تهران بوده اند. حالا اما در سایه همگرایی ایجاد شده در منطقه بعد از توافق تهران - ریاض، سیاست خارجی مصر هم دستخوش تغییرات شده است.

به گفته شکیبایی کشورهای منطقه خاورمیانه یا غرب آسیا ( مصر را هم جزو خاورمیانه محسوب می کنند) حالا از پس تجربیات گذشته به این درک رسیده اند که هیچ راهی جز همگرایی و همکاری های منطقه ای برای توسعه منطقه وجود ندارد. روابط ایران و مصر هم از این قاعده مستثنی نیست.

این کارشناس مسایل منطقه می گوید: « ایران و مصر برای احیای روابط تصمیم خود را گرفته اند و آنچه الان در مصر مطرح است نه صحبت درباره ضرورت رابطه، بلکه صحبت درباره برخی ملاحظات امنیتی و جزئیات روابط است. چنانکه گفت و گویایی میان هیات های امنیتی دو طرف هم برگزار شده است. » به گفته شکیبایی دو طرف از مرحله تصمیم برای احیای روابط عبور کرده و وارد مرحله بررسی جزئیات شده اند.

آیا ضرورت همکاری ها و نیازمندی های اقتصادی می تواند تسهیل کننده گفت و گویای سیاسی و امنیتی باشد؟ شکیبایی پاسخ مثبتی به این سوال می دهد و دیدار وزیر اقتصاد ایران با وزیر دارایی مصر و تاکید دو طرف بر ضرورت توسعه همکاری ها را در همین چارچوب ارزیابی می کند.

به گفته او مصر با وجود رابطه عمیق با اسرائیل و آمریکا اما به لحاظ اقتصادی وضعیت خوبی ندارد و استمرار مشکلات اقتصادی دولت مردان مصری را وادار کرده که تغییراتی در رویکردهای سیاست خارجی خود بدهند. در این راستا جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور دارای منابع و ذخایر عظیم می تواند به حل برخی از مشکلات مصر کمک کند.

شکیبایی تاکید می کند که دولت ایران هم متوازن سازی سیاست خارجی و توسعه روابط با همسایگان را با رویکردی اقتصادی دنبال می کند لذا تهران و قاهره می توانند حتی با وجود داشتن اختلافات سیاسی، روابط اقتصادی خود را توسعه دهند. چنانکه ایران با وجود اختلافات سیاسی با کشورهای اروپایی اما روابط اقتصادی خود با کشورهای اروپایی را در حد امکان حفظ کرده است.

به گفته این کارشناس مسایل منطقه، روابط اقتصادی همواره می تواند سوپاپ اطمینانی برای روابط سیاسی و دیپلماتیک هم باشد.

حجت الله جودکی، دیپلمات پیشین ایران در مصر هم معتقد است اگر تفاهم های اقتصادی جدیدی میان دو کشور امضا شود، می تواند در بهبود روابط سیاسی هم موثر باشد. او تاکید می کند که هنوز برای قضاوت درباره همکاری های اقتصادی و سیاسی میان ایران و مصر زود است باید دید کمیته مشترکی که وزیر اقتصاد ایران و وزیر دارایی مصر توافق کرده اند، آیا تشکیل می شود و چه دستورکارهایی را روی میز می گذارد.

جودکی هم تاکید دارد که احیای روابط میان ایران و مصر به لحاظ سیاسی و اقتصادی هم به نفع دو کشور و هم به نفع منطقه است. او هر چند با استناد به تجربیات گذشته پیشنهاد می کند که تحولات اخیر میان تهران و قاهره را باید با احتیاط دنبال کرد اما معتقد است که اراده هر دو طرف بر رفع موانع است و به نظر می رسد موانع بتدریج دارند کم می شوند و این جای امیدواری دارد.

ایران در قاهره دفتر حفاظت از منافع دارد چنانکه مصر هم در تهران چنین دفتری دارد. اما شواهد و قرائن نشان از آن دارد که چه بسا در آینده ای نه چندان دور شاهد افتتاح سفارتخانه های دو کشور در یکدیگر باشیم





| عماد آبشناس |

| کارشناس مسایل غرب آسیا |

## جنگ بزرگ مقدمه صلح بزرگ می شود؟

مصر به اسرائیل است. حتی ملکه اردن ( اردن از جمله کشورهای است که با مصر رابطه سیاسی دارد) در پاسخ به موضع آمریکایی ها که گفته اند اسرائیل حق دفاع مشروع دارد، در شبکه ایکس ( توییتر سابق) به آمریکایی ها یادآوری کرد که اسرائیل یک نظام اشغال گر است و نوشت که «اشغال گر حق دفاع ندارد.»

بنابر این الان فضای سیاسی در کشورهای اسلامی به نفع مردم فلسطین است و بعید است با حفظ شرایط فعلی هیچ حاکم اسلامی جسارت پیدا کند با اسرائیلی ها رابطه سیاسی برقرار نماید.

مشکل اصلی این است که اسرائیل هیچ امتیاز و حقی را برای فلسطینی ها به رسمیت نمی شناسد به همین خاطر هم هیچ کدام از طرح های صلح چه طرح صلح دو دولت و چه طرح پیشنهادی یک کشور با دو ملت و برگزاری فراندوم از سوی سازمان ملل تا کنون به نتیجه ای نرسیده است. اسرائیل به پشتوانه حمایت غربی ها به زیاده خواهی ها خود ادامه می دهد. اما حالا زمان آن فرا رسیده که کشورهای غربی تکلیف خود را روشن کنند که آیا می خواهند همچنان به حمایت های کورکورانه از اسرائیل ادامه دهند و چشم بر جنایت های آن ببندند یا آنکه باید یک فکر اساسی برای پایان دادن به این منازعه چند دهه ای پیدا کنند؟

عربستان و امارات تا چند سال پیش انصار الله یمن را به رسمیت نمی شناختند و با آنها وارد جنگ شدند اما از وقتی که تاسیسات نفتی آرامکو هدف قرار گرفت، ریاض و ابوظبی هم کوتاه آمدند و حالا ریاض میزبان انصارالله می شود برای گفت و گو و صلح.

به نظر اسرائیل و آمریکا هم به این مرحله رسیده اند که باید حقوق تاریخی و قانونی فلسطینی ها را به رسمیت بشناسند تا یک صلح پایدار برقرار شود صلحی که رضایت فلسطینی ها را در پی داشته باشد. به نظر من بهترین پیشنهاد همان ایده برگزاری انتخابات از سوی سازمان ملل و تشکیل یک کشور با دو ملت است.

به هر روی گفته می شود که جنگ بزرگ مقدمه صلح بزرگ است. فلسطینی ها حتما پیش بینی می کردند که عملیات آنها در سرزمین های اشغالی با واکنش تند اسرائیل روبه رو شود اما آنها چاره ای نداشتند و حاضر شدند هزینه های زیاد را بپردازند تا صدای مظلومیتشان را جهان بشنود. اسرائیل و آمریکا باید انتخاب کنند که ادامه سیاست های جنایتکارانه فعلی را ادامه می دهند و هزینه هایش را هم می پردازند یا آنکه تغییر مسیر داده و با پذیرش حقوق فلسطینی ها مسیر صلح را انتخاب می کنند.

اسرائیل و آمریکا در سه دهه گذشته تلاش داشته

اند جمهوری اسلامی ایران را به جای اسرائیل به عنوان دشمن و تهدید کشورهای منطقه قلمداد کنند. متأسفانه در طول سالهای گذشته و بر اساس همین سیاست ایران هراسی، وحدت اسلامی کم رنگ شده و تفرقه ها زیاد تر شده است. در نتیجه موضوع فلسطین هم به نسبت دهه های گذشته حتی در جهان اسلام به حاشیه رفته بود. حالا با عملیات طوفان الاقصی و در پی آن جنایاتی که اسرائیلی ها در غزه انجام می دهند، همه توجهات در جهان اسلام به موضوع فلسطین جلب شده است. همچنین یک اجماع نظری در حمایت از مردم فلسطین و علیه اسرائیل در بین مردم کشورهای اسلامی ایجاد شده است. در واقع مظلومیت تاریخی فلسطین و جنایات تاریخی و مستمر اسرائیل از فراموشی بیرون آمده است. برپایی راهپیمایی های عظیم در کشورهای اسلامی علیه اسرائیل و در حمایت از مردم غزه شاهد این ادعاست.

آمریکایی ها تلاش زیادی کردند تا با طرح عادی سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل، موضوع فلسطین را تمام شده بخوانند بدون اینکه هیچ امتیاز قابل توجهی برای فلسطین ها به رسمیت بشناسند. اما در طول یک هفته گذشته همه این برنامه ها زیر سوال رفته است و برخی کشورهایی که با اسرائیل معاهده صلح امضا کرده اند هم غیر مستقیم تهدید به خروج از معاهده صلح می کنند. چند روز پیش یک فایل صوتی از حسنی مبارک رئیس جمهوری پیشین مصر منتشر شد که در آن به اسرائیلی ها هشدار می دهد اگر بخواهند فلسطینی ها را آواره و راهی مصر کنند، قاهره از معاهده صلح خارج می شود و ممکن است یک جنگ در بگیرد. انتشار چنین فایل صوتی در مصر در شرایط فعلی نوعی هشدار از سوی





# بی بی، منجی یا ویرانگر اسرائیل؟



بنیامین نتانیاھو، همان کسی که قرار بود منجی اسرائیل برای برون رفت از بی ثباتی های سیاسی داخلی باشد، حالا از سوی برخی مقامات اسرائیلی و رسانه های این رژیم ویران کننده اسرائیل خوانده می شود. شرایط برای این چهره تندرو و با سابقه اسرائیلی آنقدر تنگ آمده که روزنامه ها آرتص در مقاله ای تاکید می کند که «او باید در اسرع وقت به خانه اش برود».

نتانیاھو و ائتلاف تحت رهبری او وقتی نتیجه انتخابات یک سال پیش را از آن خود کردند، بسیاری در سرزمین های اشغالی امیدوار بودند که او و کابینه اش به ائتلاف های کوتاه مدت سیاسی و دولت های بی ثبات پایان دهد. شرایط اما بر وفق خواست این خوش بینان پیش نرفت. سیاست های تندروانه کابینه نتانیاھو در فاصله کمی اجماع بزرگی از مخالفان را در داخل دور هم جمع کرد تا بی سابقه ترین اعتراضات داخلی علیه دولت برای چندین ماه شکل بگیرد. ۷ اکتبر و حمله غافلگیرانه حماس به سرزمین های اشغالی اما ضربه سنگینی بود که به اعتبار و جایگاه بی بی وارد شد و گویا برای بسیاری در سرزمین های اشغالی ثابت شد که نتانیاھو و کابینه تندرو اش نه منجی اسرائیل که ویران کننده اسرائیل است.

«عاموس گلعدا»، مدیر سابق اداره سیاسی و امنیتی وزارت جنگ اسرائیل در گفت و گویی تلویزیونی اعلام کرده که سرویس جاسوسی این رژیم در پیش بینی عملیات «طوفان الاقصی» با شکست مواجه شد، شکستی که خطرناک تر از «یوم کیبور» یا جنگ ششم اکتبر ۱۹۷۳ است.

ها آرتص در مقاله ای با اشاره به عملیات طوفان الاقصی نوشته که «نتانیاھو نه تنها مقصر اصلی این شکست وحشتناک است، بلکه یک تهدید وجودی برای اسرائیل است.» به نوشته این روزنامه عبری «کار این مرد تمام است. او نامناسب است. او نمی تواند ما را حتی یک روز دیگر رهبری کند».

همزمان روزنامه گاردین چاپ لندن هم در گزارشی خبر داده که افسران نظامی و سیاستمداران پیشین اسرائیل، بنیامین نتانیاھو را مسئول تمام شکست های منجر به حمله حماس می دانند و از همین رو از وی خواسته اند از سمت خود کناره گیری کند. «دان حالوتس»، رئیس پیشین ستاد مشترک ارتش و فرمانده نیروی هوایی اسرائیل با تایید شکست اسرائیل در برابر حمله غافلگیرکننده حماس به گاردین گفته است: «از نظر من [نتانیاھو] باید همین حالا که ما با هم صحبت می کنیم استعفا دهد. افراد بهتری برای مدیریت وجود دارند». این مقام پیشین نظامی گفته است: «نتانیاھو فکر می کند بالاتر از خداست، فکر می کند منجی اسرائیل است و متاسفانه ما نتوانستیم توضیح دهیم که برعکس، او نابودکننده اسرائیل است.»

«آوی ملامد» مقام سابق اطلاعاتی اسرائیل هم گفته است: «معلوم است که دولت نتانیاھو از بسیاری جهات ناکارآمد است. این احساسی است که بسیاری از اسرائیلی ها دارند و به وضوح می گویند این دولت یک فاجعه است.»

ایهود باراک نخست وزیر پیشین اسرائیل هم در گفت و گو با روزنامه آبرور حمله حماس را «شدیدترین ضربه ای دانست که اسرائیل از زمان تاسیس تا به امروز متحمل شده» و گفت: «من باور نمی کنم مردم به رهبری نتانیاھو در بحبوحه چنین رویداد ویرانگری، اعتماد داشته باشند.» به گفته وی «مردم اعتماد خود را به ارتش و رهبری سیاسی از دست داده اند».

حالا با گذشت چند روز از حمله های ویرانگر اسرائیل به غزه، آنچه برای نتانیاھو به جای مانده و هنوز در انتظار دولت اوست، تبعاتی فراتر از خسارات میدانی جنگ از قبیل کشته و اسیر شدن اسرائیلی هاست. افکار عمومی جهان بخصوص در جهان اسلام بیش از پیش علیه اسرائیل و سیاست های نتانیاھو شده است، معامله عادی سازی با عربستان سعودی کنار گذاشته شده، وضعیت اقتصادی این رژیم بنا بر گزارش های داخلی اسرائیل در صورت طولانی شدن جنگ به فروپاشی خواهد رسید.

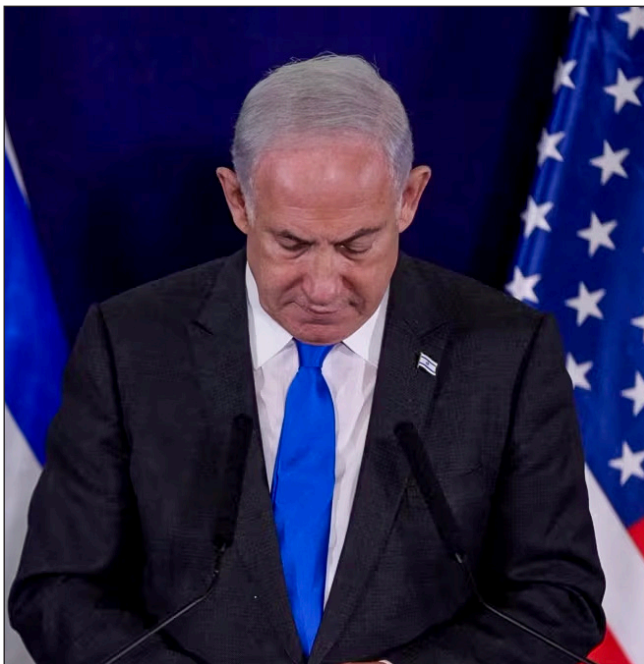
سایت اقتصادی «مارکر» در اسرائیل اعلام کرده: «اسرائیل در حالی که در وضعیت رکود بود، وارد جنگ شد و تجارت در حال حاضر صفر است. هفته دوم جنگ رو به پایان است و این هفته ای بود که تقریباً هیچگونه تجارتی در اسرائیل وجود نداشت.» روزنامه نیویورک تایمز آمریکا در گزارشی نوشته است: «حدود ۳۶۰ هزار سرباز ذخیره اسرائیل مشاغل خود را رها کرده و به جنگ رفته اند. این مسئله ضربه بزرگی به اسرائیل می زند. صنعت تکنولوژی در اسرائیل به صورت ناگهانی با کاهش رشد مواجه شده است. همچنین فعالیت میدان گازی تمار اسرائیل هم به دلیل نگرانی از حملات حماس متوقف شده است.»

تداوم جنگ و ناامنی در سرزمین های اشغالی منجر به تشدید مهاجرت از سرزمین های اشغالی خواهد شد. «ایتان داویدی»، رئیس شهرک «مرگلیوت» در شمال فلسطین اشغالی گفته است: «اگر وضعیت را تغییر ندهیم، حتی یک نفر هم آماده زندگی در شهرک های نوار مرزی نخواهد بود.»

پروفیسور «نوح هراری» نظریه پرداز و دانشمند مشهور اسرائیلی در مقاله ای نوشته است: «۱۴ سال است مردی در اینجا حکومت می کند که منفعت شخصی خود را بر مصلحت کشور ترجیح می دهد. او حرفه خود را بر شیطنت و تحریک بنا نهاده است. مصلحت اسرائیل برای او ارزشی ندارد و او هر موفقیتی را به نام خود می زند اما شکست ها را بر عهده نمی گیرد. او مناصب کلیدی را در اختیار افراد چاپلوس قرار می دهد. هیچ سیستمی قادر به تحمل چنین وضعیتی برای مدت طولانی نیست.»

این انتقادات تند و تیز از نتانیاھو و سیاست هایش در حالی است که این رژیم در وضعیت جنگ است و قاعدتاً با فروکش کردن شعله های جنگ، صدهای بیشتری از درون سرزمین های اشغالی علیه نتانیاھو بلند خواهد شد چرا که حالا روشن شده او نه منجی بلکه ویران کننده اسرائیل است.

بی سبب نیست که ایهود اولمرت، نخست وزیر پیشین اسرائیل هم گفته است: «نتانیاھو تمام شده و بخشی از تاریخ شده. فعلاً به صورت رسمی به عنوان نخست وزیر کار می کند، اما تا رفتنش، فرصت خیلی کوتاهی مانده است.»



پروژه جاده کمر بند نوید آینده تجارت بین المللی است

## نمایش قدرت چین و روسیه



چین از روز دوشنبه ۲۴ مهر میزبان سران و نمایندگان از ۱۳۰ کشور جهان بود برای برگزاری سومین مجمع همکاری های بین المللی «کمر بند جاده». این نشست همزمان با دهمین سالروز افتتاح پروژه بزرگ و بین المللی چینی ها با عنوان کمر بند جاده برگزار شده است. این پروژه که از طرح های اصلی شی جین پینگ، رئیس جمهور چین است قرار است پکن را به نقاط مختلف جهان در ۵ قاره متصل کند. این نشست البته یک میهمان ویژه هم داشت یعنی ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه. درباره این نشست و پیام های آن برای غرب گفت و گو کرده ایم با شعیب بهمن، پژوهشگر مسائل اوراسیا و رئیس موسسه مطالعات جهان معاصر در تهران.

**آقای بهمن، نمایندگانی از ۱۳۰ کشور جهان میهمان چینی ها بودند. پکن از این گردهمایی بین المللی چه هدفی را دنبال می کند یا چه پیامی را به جهان ارسال می کند؟**

نشست مجمع همکاری های بین المللی کمر بند جاده را از زوایای مختلف می توان ارزیابی کرد. از یک منظر به حوزه اقتصاد و مسایل تجارت بین الملل ارتباط پیدا می کند. طرح کمر بند جاده بزرگترین پروژه اقتصادی در دنیا است که توسط یک کشور پایه گذاری شده است. به دلیل اهمیت زیاد آن و سرمایه گذاری های کلانی که در آن انجام شده، کشورهای مختلفی تمایل دارند در آن مشارکت داشته باشند به این معنا که آنها هم بخشی از این پروژه باشند و از منافع اقتصادی و تجاری آن بهره مند شوند. از زاویه دیگر می توان به اختلافات و رقابت میان چین و آمریکا اشاره کرد. اروپایی ها و آمریکایی ها در برابر پروژه بزرگ چینی ها، تلاش کرده اند طرح های جایگزین یا رقیب تعریف کنند. چنانکه آخرین مورد آن طرح کریدور هند- عربستان- اسرائیل بود که به اروپا متصل می شود و در حاشیه اجلاس اخیر گروه ۲۰ رونمایی شد.

در سطحی کلان تر می توان طرح کمر بند جاده را یکی از مهمترین عرصه های رقابت پکن و واشنگتن قلمداد کرد. در این راستا اگر حضور نمایندگان ۱۳۰ کشور جهان در چین را نوعی یارکشی بخوانیم، شرایط نشان می دهد که کشورهای بیشتری برای مشارکت در طرح چینی ها اقبال نشان داده اند و این می تواند موقعیت بین المللی آمریکا را به چالش بکشد و همزمان جایگاه بین المللی چین را ارتقا دهد.

**سفر رئیس جمهوری روسیه به چین و دیدارش با شی جین پینگ را آیا باید در راستای همکاری های دوجانبه ارزیابی کرد یا مفهومی فراتر از این دارد؟**

سفر پوتین به چین هم در قالب همکاری های دوجانبه می گنجد و هم تحکیم روابط راهبردی دو کشور و هم ارسال یک پیام واحد سیاسی از طرف مسکو و پکن به غرب. چین و روسیه تلاش دارند روابط دو جانبه پایداری در حوزه های نظامی، اقتصادی و سیاسی با هم داشته باشند. بعد از جنگ اوکراین این همکاری ها بخصوص در حوزه اقتصادی افزایش چشم گیری داشته است. از طرفی دیگر می دانیم که چین و روسیه به عنوان دو قدرت مهم جهانی، در تقابل یا رقابت با آمریکا قرار دارند. لذا حضور پوتین در چین و نمایش دیدار سران دو کشور به نوعی به چالش کشیدن آمریکا و محدودیت های اعمال شده علیه پوتین است. همزمان ارسال یک پیام واحد سیاسی از سوی چین و روسیه به آمریکا و اروپا هم هست.

علاوه بر اینها، روسیه بخشی از ابتکار جاده کمر بند است. مسیر شمالی این پروژه که از چین به آسیای میانه می رسد قرار بوده از طریق روسیه به اروپا متصل شود. بعد از جنگ اوکراین البته مسیرهای روسیه به سمت اروپا مسدود شده است. اما پوتین با حضور در این نشست می خواهد نشان دهد که همچنان برای مشارکت جدی در

پروژه جاده کمر بند تمایل دارد و همزمان به اروپایی ها یادآوری کند که مسدود کردن مسیرهای روسیه به ضرر خود اروپایی هاست چون مسیر روسیه هم نزدیکتر به اروپاست و هم کم هزینه تر. روسیه از زمان اتحاد جماهیر شوروی راه آهن طولانی و قوی دارد.

**طرح کمر بند جاده به همراه سازمان همکاریهای شانگهای و سازمان بریکس، نهادها یا سازوکارهایی هستند که محوریت اصلی در آنها با چین و روسیه است. ایجاد این نهادها آیا با نظم جدید بین المللی مبتنی بر چند قطبی مرتبط است؟**

ابتکار جاده کمر بند، سازمان همکاری های شانگهای و بریکس در حقیقت بخشی از راهبردی کردن روابط میان چین و روسیه است. دو کشور برای راهبردی کردن روابط خود تنها به مناسبات دو جانبه بسنده نکرده اند بلکه این هدف را از طریق ایجاد سازوکارها یا نهادهای بین المللی و منطقه ای هم دنبال می کنند که در نتیجه آن هم روابط خود را مستحکم می کنند و هم شرکای بیشتری را به سمت خود جلب می کنند تا دایره اتحاد و همکاری برای رقابت با غرب بزرگتر و قوی تر شود. هر کدام از این نهادها هم در جای خود دارای اهمیت هستند و غربی ها هم به این اهمیت اذعان دارند. مثلا غربی ها سازمان همکاری های شانگهای را نوعی ناتوی شرقی می دانند که می تواند ناتوی غربی را در حوزه امنیتی به چالش بکشد. یا بریکس که مجموعه ای از اقتصادهای نوظهور هستند به واسطه توانمندی های مختلفی که دارند می تواند نظام پولی و مالی غرب که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده را به چالش بکشد.

ابتکار جاده کمر بند هم نوید آینده تجارت بین المللی را می دهد. به گونه ای که کشورها تصور می کنند اگر در آن مشارکت نداشته باشند، گویی از رقابت های تجاری جهان کنار خواهند ماند.

بنابر این این نهادهای یاد شده که چین و روسیه ابتکار عمل را در آنها برخوردارند، در راستای نوعی غربی زدایی از نظام بین الملل یا رقابت با سلطه نظامی و مالی غربی هاست. این مجموعه ها در کنار همدیگر معنا پیدا می کنند و چین و روسیه و دیگر کشورهایی که در این نهادها مشارکت دارند آگاه هستند که در چه مسیری دارند حرکت می کنند. آنها به سمت ایجاد یک نظم جدید بین المللی حرکت می کنند که همزمنی غرب و آمریکا را نداشته باشد.



عکس: TASS



عکس: Reuters

## سنجش ارزش‌های غربی در غزه

۲۱ سپتامبر ۲۰۲۱، جو بایدن در مقام رئیس جمهوری آمریکا اولین سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل را ایراد کرد و از تعهد آمریکا برای دفاع از ارزش‌های دموکراتیک یعنی، آزادی، برابری، برخورداری از فرصت و اعتقاد به حقوق جهانی برای همه مردم سخن گفت. بایدن در بخشی از سخنرانی خود با یادآوری اعلامیه جهانی حقوق بشر - که تأکید دارد حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب ناپذیری تمامی اعضای خانواده بشری بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان است - تأکید کرد که آمریکا در کنار متحدان و شرکای خود به چالش‌های موجود در جهان رسیدگی می‌کنند و آینده بهتری می‌سازند.

از برخی رفتارهای دوگانه مجموعه کشورهای غربی به رهبری آمریکا در مواجهه با حقوق بشر می‌گذریم و تنها به اتفاقات ۱۷ روز گذشته در یک منطقه بسیار کوچک در مقیاس جغرافیای جهانی تمرکز می‌کنیم. نه، فکر می‌کنم مرور چند خبر مربوط به اتفاقات غزه فقط در یک روز یعنی سه شنبه ۲۴ اکتبر هم برای ارزیابی تعهد آمریکا و متحدانش به ارزش جهانی شمولی چون رعایت حقوق بشر کفایت می‌کند.

بر اساس اعلام وزارت بهداشت در غزه، تعداد شهدای ناشی از حملات ویرانگر اسرائیل به غزه از ابتدای حمله به غزه تا روز سه شنبه به ۵۷۹۱ نفر و تعداد زخمی‌ها به ۱۸۰۰ نفر رسیده است. ۲۳۶۰ نفر از این شهدا کودک و ۱۲۹۲ نفر هم زن هستند. اسرائیلی‌ها تنها در یک روز ۷۰۴ نفر را شهید کرده‌اند. بیانیه وزارت بهداشت غزه همچنین فروپاشی کامل سیستم بهداشتی در بیمارستان‌های غزه را اعلام کرده است.

کمیته بین‌المللی صلیب سرخ اعلام کرده، بیمارستان‌های شمال غزه با شرایط بسیار دشواری مواجه هستند. پزشکان در وضعیت خوبی نیستند، بیمارستان‌ها نباید هدف حملات قرار بگیرند و باید به کارکنان بخش بهداشت اجازه داد که فعالیتشان را انجام دهند.

به نوشته روزنامه القدس العربی، مجموع خبرنگاران فلسطینی که از زمان آغاز حملات هوایی اسرائیل به نوار غزه، به شهادت رسیدند، به ۱۹ تن افزایش یافت.

از مسئولیت خود استعفا داده و در واشنگتن پست نوشته است که این کیفیت از ارسال تجهیزات، «دلیلی بر تعهد ما به امنیت اسرائیل نیست. در عوض، این سندی است بر پایبندی ما به سیاستی که، سوابق نشان می‌دهد، بن‌بست است - و دلیلی بر تمایل ما به کنار گذاشتن ارزش‌هایمان و چشم‌پوشی از رنج میلیون‌ها نفر در غزه در زمانی که از نظر سیاسی مصلحت‌آمیز باشد.» ایاد البزم، سخنگوی وزارت داخلی در نوار غزه هم گفته که بیش از ۸۰ درصد از بمب‌هایی که اسرائیل در تجاوزاتش به نوار غزه استفاده می‌کند بمب‌های ساخت آمریکاست.

سران غربی در سفر به اسرائیل حمایت آشکار خود از جنایات اسرائیل را در پوشش «حق دفاع از خود» اعلام کرده‌اند و در یک ژست بی‌خاصیت انسان دوستانه میان نظامیان و غیر نظامیان تفکیک قائل شده‌اند. گویی اسرائیل همانند پسرکی سر به زیر و حرف شنو است که میان نظامیان و غیر نظامیان تفکیک قائل شود. آیا حدود ۴۰۰۰ نفر زن و کودکی که در اثر بمباران‌های اسرائیل کشته شده‌اند، سربازان مسلح حماس بوده‌اند؟

نه آقای بایدن! شما و متحدان و شرکایتان درغزه نه تنها آینده بهتری برای مردم ساخته‌اید که حتی بر نقض و سلب حق حیات آنها چشم بسته‌اید، سکوت کرده‌اید و حتی همراهی کرده‌اید. این رفتار هیچ نسبتی با تعهدات ادعایی شما برای حقوق بشر ندارد.

شبهه ۱۲ اسرائیل هم بر گزارش‌هایی مبنی بر شلیک بمب‌های سنگین ممنوعه علیه غیر نظامیان در غزه توسط ارتش اسرائیل صحنه گذاشته است.

دیروز همچنین سازمان بین‌المللی دیده‌بان حقوق بشر به رفتار دوگانه آمریکا و دولت‌های اروپایی در برابر جنگ اوکراین و غزه پرداخت و اعلام کرد که «آمریکا و دولت‌های اروپایی نقض‌های روسیه در جنگ علیه اوکراین را محکوم و از تلاش‌های بین‌المللی برای برقراری عدالت در حق قربانیان حمایت می‌کنند؛ حملات حماس علیه اسرائیل را محکوم و خواهان مجازات مسوولان حماس و آزادی‌گروگان‌ها می‌شوند اما در برابر اقدامات اسرائیل از هفتم اکتبر تاکنون علیه نوار غزه ساکت مانده‌اند... آمریکا و دولت‌های اروپایی حتی به صراحت از اسرائیل نمی‌خواهند در حمله خود به استانداردهای بین‌المللی احترام بگذارد چه رسد به اینکه این رژیم را مجازات هم کنند.» به گفته این سازمان، سکوت غرب در قبال نقض قوانین بین‌المللی انسانی توسط اسرائیل در نوار غزه ریاکاری و بی‌مبالاتی وحشیانه است.

جرمی کوربین، رهبر سابق حزب کارگر انگلیس با انتقاد از سیاست دولت لندن در جنگ علیه غزه گفته است: «برای آنها (دولتمردان انگلیسی) دشوار است که با اصل حق زندگی برابر برای همه، صرف‌نظر از ملیت و نژاد موافقت کنند.»

جاش پیل، مدیر سابق دفتر امور سیاسی-نظامی وزارت امور خارجه آمریکا در انتقاد از ارسال تجهیزات نظامی به اسرائیل خارج از قواعد و عرف موجود در وزارت خارجه،



عکس: AP



| رحمان قهرمان پور |  
| کارشناس مسایل استراتژیک |

## اسرائیل نمی خواهد وارد جنگ مستقیم با ایران و حزب الله شود

زیر ساخت های کشور لبنان آسیب زیادی خواهد دید. هر چند در دو سه روز گذشته درگیری های پراکنده ای در جنوب لبنان وجود داشته اما نه حزب الله و نه اسرائیل فعلا مایل به یک جنگ سراسری و تمام عیار نیستند. بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل هم اگر چه گفت که کشورش وارد جنگ شده اما تاکید کرد از ورود عامل سوم به جنگ جلوگیری خواهد کرد. منظور او از عامل سوم حزب الله لبنان بود. با این حال همه اتفاقات جنگ بر اساس برنامه ریزی ها و خواست طرفین پیش نمی رود و ممکن است شرایط به گونه ای رقم بخورد که حزب الله هم مجبور به ورود به جنگ شود.

ایران و اسرائیل دشمن یکدیگر هستند و تا کنون به نظر می رسد یک جنگ نیابتی و نه مستقیم میان آنها وجود داشته است. عملیات روز شنبه فکر می کنید چه تاثیری در رابطه خصمانه میان آنها داشته باشد؟

همانطور که شما گفتید ایران و اسرائیل درگیر یک جنگ نیابتی هستند. به نظر می رسد بعد از عملیات طوفان الاقصی سطح تنش های میان دو طرف افزایش یابد اما از همان حد جنگ نیابتی فراتر نمی رود اگر چه شدت و حدت این جنگ نیابتی تشدید می شود. این البته به آینده پیش روی جنگ هم بستگی دارد که جنگ چگونه پایان می یابد آیا به فاصله چند روز آتش بس برقرار می شود یا جنگ طولانی می شود؟ اینکه آیا ارتش اسرائیل وارد غزه می شود یا نه؟ آیا جنبش جهاد اسلامی هم مورد هدف اسرائیلی ها قرار می گیرد یا نه؟ آیا حزب الله ورود می کند یا نه؟

برخی هم بیشتر در فضای مجازی از نقش پشت پرده روسیه در عملیات روز شنبه خبر داده اند. این تحلیل چقدر می تواند به واقعیت نزدیک باشد؟

به نظرم این فرضیه اصلا قابل دفاع نیست. چون اروپا و آمریکا وارد جنگ نشده اند که روسیه بخواهد در مقابل آنها وارد جنگ شود. مضاف بر اینکه روسیه موضعی علیه اسرائیل ندارد. سیاست روسیه برقراری توازن میان قدرت های منطقه ای مثل ایران، عربستان و اسرائیل است چنانکه با همه اینها رابطه حسنه ای دارد. اسرائیلی ها زیر بار فشار اروپایی ها و آمریکایی برای ارسال تجهیزات نظامی و بخصوص سامانه گنبد آهنین به اوکراین نرفتند. همچنین روسیه وقتی درگیر جنگ اوکراین است هیچ نفعی در ورود به جنگ دیگری ندارد مضاف بر اینکه توان چنین کاری را هم ندارد.

و در نهایت وضعیت کشورهای عربی و بخصوص عربستان در مواجهه با این عملیات را چگونه می بینید؟

مهمترین مساله ای که میان عربستان و اسرائیل مطرح است، عادی سازی روابط است با فشارهایی که آمریکایی ها به هر دو طرف می آورند. عملیات طوفان الاقصی حتما سرعت روند عادی سازی را کند خواهد کرد. جو بایدن رئیس جمهوری آمریکا انتظار داشت این طرح تا اوایل ۲۰۲۴ اجرایی شود اما حالا خیلی بعید است. با این حال موضوع عادی سازی از دستور کار دو طرف خارج نمی شود. اگر تا چند روز آینده آتش بس برقرار شود طرح عادی سازی از بین نمی رود اگر چه حتما به تعویق می افتد و چه بسا عربستان هم با وضعیت دشواری در مواجهه با افکار عمومی کشور خود و جهان اسلام روبه رو شود.

در پی عملیات بی سابقه حماس علیه اسرائیلی ها در روز شنبه و وارد کردن تلفات زیاد به تل آویو، حالا سوالات مختلفی پیرامون آینده جنگ میان فلسطینی ها و اسرائیلی ها مطرح شده است از جمله اینکه آیا حزب الله وارد جنگ مستقیم می شود؟ تنش های میان ایران و اسرائیل به چه سمتی پیش می رود؟ عربستان چه وضعیتی خواهد داشت؟ این سوالات را با رحمان قهرمان پور، کارشناس مسایل استراتژیک در میان گذاشته ایم.

آقای قهرمان پور تا قبل از عملیات طوفان الاقصی گفته می شد که گروه های مقاومت در فلسطین به حدی از توان نظامی دست یافته اند که قدرت بازدارندگی در برابر اسرائیل ایجاد کنند. حالا با این عملیات درباره توان نظامی گروه های مقاومت در فلسطین و بزرگترین آنها یعنی حماس چه ارزیابی می توان داشت؟

توان نظامی حماس بر خلاف ارزیابی های اسرائیلی ها به نسبت سالهای قبل خیلی بیشتر شده است. آنها در عملیات اخیر خود ترکیبی از نیروهای مختلف نظامی زمینی، هوایی و دریایی را عازم سرزمین های اشغالی کردند. با این حال نباید فراموش کرد که حماس یک بازیگر دولتی نیست و قاعدتا نمی تواند موازنه نظامی برابری با اسرائیل برقرار کند. اصلا چنین انتظاری هم از حماس به عنوان یک بازیگر غیر دولتی نمی رود. بخصوص که حماس در غزه مستقر است که چند سال در محاصر اسرائیل قرار دارد. در عملیات روز شنبه اسرائیلی ها غافل گیر شدند. بعد از درگیری ها سال های گذشته، اسرائیلی ها پذیرفتند که قطر بر اوضاع غزه نظارت داشته باشد و لذا با کنترل و نظارت قطر موارد ضروری به غزه وارد می شد. بنابر این تصور اسرائیلی ها این بود که توان نظامی حماس محدود است. خیلی از کارشناسان و تحلیل گران اسرائیلی از قبل تاکید داشتند که نگرانی اصلی تل آویو از ناحیه حزب الله لبنان است و لذا اسرائیل باید تمرکز خود را متوجه حزب الله و ممانعت از ارسال تسلیحات پیشرفته نظامی به جنوب لبنان کند. مضاف بر اینکه بعد از اتفاقات موسوم به بهار عربی در کشورهای عرب، حماس بر سر بحران سوریه از ایران فاصله گرفت و بیشتر به قطر نزدیک شد و خیلی ها تصورشان این بود که گروه جهاد اسلامی دست برتر در مبارزات مسلحانه علیه اسرائیل را دارد. در حقیقت اسرائیلی ها گویی خیالشان از جانب حماس راحت بود اما روز شنبه حماس آنها را غافل گیر کرد. بحران داخلی اسرائیل هم در این غافل گیری بی تاثیر نبود.

الان این پرسش برای خیلی ها مطرح شده که آیا حزب الله لبنان هم وارد درگیری مستقیم با اسرائیلی ها خواهد شد و دامنه جنگ افزایش خواهد یافت یا نه؟

حزب الله لبنان از سال ۲۰۰۶ به بعد عمدتا بر روی تقویت توان بازدارندگی خود متمرکز بوده و به تجهیزات نظامی پیشرفته تری هم دست پیدا کرده است. در حقیقت توان نظامی خود را به شکل محسوسی ارتقا داده است. اما همه می دانیم که کشور لبنان چند سالی است که درگیر بحران های سیاسی و اقتصادی حادی شده و وضعیت شکننده ای دارد. بنابر این من فکر نمی کنم حزب الله وارد درگیری مستقیم با اسرائیل شود چون ممکن است مورد انتقاد دیگر گروه ها و جریان های سیاسی لبنان قرار بگیرد. حزب الله نمی خواهد وارد درگیری همه جانبه با اسرائیل شود چرا که



محسن پاک آئین |  
کارشناس مسایل بین الملل |

## مصائب نتانياهو و طراحی غرب

تحلیلگر سیاسی مصری، درباره بی اعتمادی به نتانياهو می گوید: «نتانياهو حدود پنجاه درصد از آرای اسرائیلی‌هایی را که قبل از این جنگ از او حمایت می‌کردند، از دست داده است».

اهالی اراضی اشغالی و حتی برخی از اعضای حزب لیکود معتقدند تلاش نخست‌وزیر اکنون تنها بر حمله زمینی متمرکز است و وی با تداوم حملات به غیرنظامیان می‌خواهد مصائب داخلی از جمله مسئولیت شکست در جنگ، ناکامی در عادی سازی روابط با اعراب، انزوا در مجامع بین المللی، فشارهای حقوق بشری، کشتن کودکان و زنان، انتصاب فرماندهان نظامی و مدیران ناکارآمد و همچنین عدم توجه به نیازهای معیشتی شهروندان، وجود تورم فزاینده، قیمت‌های گزاف مسکن و مواد غذایی و وجود فساد اداری را لایوشانی کند. رسانه‌های اسرائیل پیش‌بینی کرده اند که در صورت توقف جنگ و برقراری آتش بس، عمر سیاسی نتانياهو خاتمه خواهد یافت و رژیم صهیونیستی انحلال کابینه و جایگزینی دولت دیگری را تجربه خواهد کرد.

اینک برای کارشناسان بین المللی این سؤال مطرح است که آیا آمریکا و تروئیکای اروپا با حمایت آشکار و پُرهزینه از جنایات رژیم صهیونیستی دچار خطای محاسبه شده اند یا آگاهانه، نتانياهو را به دلیل نارضایتی‌های قبلی از وی، همچون یک طعمه در مقابل رزمندگان فلسطینی قرار داده اند تا با شکست و خروج او از صحنه، طراحی جدیدی را برای تامین منافع خود در غرب آسیا رقم زنند.

پس از حضور مجدد بنیامین نتانياهو در جایگاه نخست‌وزیری رژیم صهیونیستی، پیش‌بینی می‌شد که دیدگاه‌های افراطی وی جنگ جدیدی را علیه مردم بی دفاع فلسطین رقم زند و دیری نگذشت که این پیش‌بینی به وقوع پیوست.

اصرار نتانياهو بر تقابل با موازین بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد با ادامه شهرک‌سازی در مجاورت مناطق فلسطینی‌نشین، هتک حرمت و بی احترامی مکرر به مسجد الاقصی، موجب شد تا مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت آرا، نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه را درباره ماهیت اشغالگری اسرائیل در سرزمین فلسطین، مطالبه کند.

ورود بن گویر، وزیر امنیت داخلی رژیم اشغالگر به مسجد الاقصی و هتک حرمت آن، همزمان با مسابقات جام جهانی فوتبال در قطر، اعلام همبستگی با ملت فلسطین و مخالفت با رژیم صهیونیستی بخصوص از سوی تماشاگران کشورهای مسلمان را در پی داشت. تهاجم وحشیانه به اردوگاه آوارگان جنین و حملات متناوب جنایتکارانه به مردم غزه و کرانه باختری نیز زمینه ساز پاسخ کوبنده گروه‌های مقاومت از جمله حماس به رژیم صهیونیستی و آغاز دفاع بازدارنده فلسطینیان شد.

اغلب کارشناسان اسرائیلی و حتی برخی از اعضای کنست، دلیل اصلی اقدامات افراطی نتانياهو برای ورود به جنگ با حماس و اعمال فشار بر مردم فلسطین را برای پوشش مشکلات داخلی و بخصوص پرونده فساد مالی او می‌دانند. تلویزیون اسرائیل، هفته جاری اعلام کرد که نخست‌وزیر می‌خواهد یک کمیته تحقیق دولتی برای بررسی نتایج حمله حماس و جنگ غزه تشکیل دهد. رسانه‌های اسرائیل از این پیشنهاد نتانياهو انتقاد کرده و گفتند: نتانياهو خواهان تشکیل یک کمیته تحقیق دولتی است که اختیارات آن در دست نخست‌وزیر باشد چرا که از بررسی نتایج تحقیق هراس دارد. افکار عمومی و بسیاری از سیاستمداران صهیونیست نیز نتانياهو را مسئول تمام عواقب حمله و شکست ارتش می‌دانند و بر این باورند که او می‌خواهد از زیر بار مسئولیت نتایج جنگ فعلی شانه خالی کند.

نتانياهو در تاریخ ۶ آبان ۱۴۰۲ نیز اعلام کرد: «شکست بزرگی را شاهد بودیم و در مورد آن تحقیق خواهد شد و این تحقیقات همه را شامل خواهد شد، اما اکنون نه». این موضع نخست‌وزیر رژیم اشغالگر، بار دیگر خشم عمومی را برانگیخت و احزاب مختلف، او را نسبت به گستردگی حادثه و آسیب به اعتماد عمومی بی‌اطلاع دانستند. عایدۀ توما، نماینده کنست اسرائیل در این رابطه گفت: «خشم علیه نخست‌وزیر در حال افزایش است، چرا که او رئیس دولت است و مسئولیت عملکرد مؤسسات و نهادهای دولتی را از جمله ناکارآمدی ارتش در هفتم اکتبر بر عهده دارد». عبدالله ابومعروف، عضو کنست نیز با ابراز نارضایتی از عملکرد دولت تأکید کرد که نتانياهو به عنوان نخست‌وزیر در درجه اول مسئول شکست‌هایی است که در سطوح سیاسی، امنیتی و یا حتی نظامی رخ داده و در حال رخ دادن است.

بی‌اعتمادی اسرائیلی‌ها به نتانياهو پس از انتشار تصاویری از پسر عیاش او در سواحل میامی آمریکا افزایش یافت و به دنبال افشای مجری کانال سبیده شبکه تلویزیونی اسرائیل مبنی بر اقامت نخست‌وزیر و همسرش در خانه یک میلیاردر آمریکایی برای فرار از تبعات موشک باران تل آویو، خشم مردم به اوج خود رسید. سمیر غطاس،



عکس: AP





| نویسنده: Benoît Bréville  
| برگردان: شروین احمدی

## پشت کردن فرانسه به نقش تاریخی اش

◆ ◆ ◆  
در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۶، فردای درگیری معروف ژاک شیراک با پلیس اسرائیل در اورشلیم، او با یاسر عرفات رهبر فلسطین در غزه ملاقات کرد. دو رئیس جمهور در مقابل جمعیتی مشتاق، کلنگ ایجاد خیابانی بنام شارل دوگل را بر زمین کوبیدند. یک دهه بعد، در آوریل ۲۰۰۷، رئیس جدید تشکیلات خودگردان فلسطین، آقای محمود عباس، در پاریس بود و از افتتاح خیابان ژاک شیراک در رام الله خبر داد. اما هرگز خیابانی بنام امانوئل مکررون در نابلس وجود نخواهد داشت. رئیس جمهور فرانسه در کشورهای عربی منفور است؛ زمانی که ساکنان تونس یا بیروت برای اعتراض به واکنش اسرائیل به حملات حماس و متحدانش در ۷ اکتبر به خیابان‌ها می‌آیند، در مقابل سفارت فرانسه است که گرد می‌آیند و شعار «مکررون جنایت‌کار» سر می‌دهند.

رئیس جمهور فرانسه در ۱۲ اکتبر در همسویی کامل با واشنگتن تأکید کرد: «اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند (...). هرگز "بله اما" نمی‌تواند وجود نخواهد داشت». چند روز قبل، آقای جوزف بایدن خط برخورد را مشخص کرده بود: «اسرائیل حق و در واقع وظیفه دارد به این حملات وحشیانه پاسخ دهد (...). هیچ توجیهی و بهانه‌ای برای تروریسم وجود ندارد» (ترجمه فارسی سخنان بایدن در تارنمای وزارت خارجه آمریکا. م). همانند عملیات «سرب گداخته» (۲۰۰۸-۲۰۰۹)، «ستون دفاعی» (۲۰۱۲)، «تیغه حفاظتی» (۲۰۱۴)، «نگهبانان دیوار» (۲۰۲۱)، «طلوع سحر» (۲۰۲۲)، دولت اسرائیل برای اجرای عملیات «شمشیر آهنین» خود کاملاً آزاد است هر طور که می‌خواهد، بدون محدودیت، بدون خطر سرزنش از سوی متحدانش عمل کند: قطع برق و آب، جابه‌جایی جمعیت، بمباران‌های بی‌رویه. و اعلامیه‌های نمادین و بی‌حاصلی که آقای مکررون با گشاده‌دستی صادر می‌کند، هیچ تأثیری ندارد.

اگرچه امروز باور آن سخت است، اما فرانسه از دیرباز به عنوان دوست مردم فلسطین شناخته می‌شد. برای دهه‌ها، رهبران آن در تقبیح استعمار، اشغال، اخراج و تحقیر تردید نداشتند و بر این «بله اما» هائی که امروز از واژگان رسمی حذف شده‌اند، تأکید می‌کردند. ژنرال دوگل به شدت با حمله اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ مخالفت کرد و حتی فروش تسلیحات به این کشور را تحریم نمود. چند ماه بعد، او در یک کنفرانس مطبوعاتی (۲۷ نوامبر) اعلام کرد: «اکنون اسرائیل در حال سازماندهی اشغال در سرزمین‌هایی است که تصرف کرده، اشغالی که بدون ستم، سرکوب و اخراج نمی‌تواند ادامه یابد، و او هر مقاومتی را که در برابر آن ظهور کند، تروریسم می‌خواند».

از آن زمان، همه رئیس جمهور های فرانسه (تا زمان انتخاب آقای نیکلا سارکوزی) پیروزی‌ها، ژست‌های نمادین، تصمیمات دیپلماتیکی داشته‌اند که اغلب برای تل آویو و واشنگتن آزار دهنده بوده است. فهرست این اعمال آزاردهنده چشمگیر است: ژرژ پمپیدو، صادرات تسلیحات فرانسه به کشورهای عربی را توسعه داد. والرئیسکار دستن، به گفتگو با سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) پرداخت و برای تصویب اعلامیه ونیز توسط جامعه اقتصادی اروپا، که بر حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت تأکید می‌کند، فشار آورد. فرانسوا میتران، در یک سخنرانی در سال ۱۹۸۲ در مجلس اسرائیل (کنست) از «ساف» و «دولت فلسطین» نام برد و سپس یاسر عرفات را در سال ۱۹۸۹ در الیزه پذیرفت. ژاک شیراک، در خاطره بسیاری از فلسطینی‌ها جانی ویژه دارد و نه تنها به خاطر درگیری سال ۱۹۶۹، بلکه همچنین به دلیل مخالفت شدیدش با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳. او از یاسر عرفات بیمار استقبال کرد و اولین رئیس دولتی بود که پس از مرگ وی به او ادای احترام کرد.

این «عدم تعهد» فرانسه بخشی از چارچوب گسترده تر «سیاست عربی» مورد نظر دوگل از سال ۱۹۶۷ بود، زمانی که روابط پاریس با مغرب و خاورمیانه را می‌توان لاقال طوفانی توصیف کرد. این امر دلیل خوبی داشت: فرانسه در سال ۱۹۵۶ همراه با اسرائیلی‌ها و انگلیسی‌ها در لشکرکشی نظامی سوئز شرکت کرده بود، سپس با تونس بر سر تحویل پایگاه دریایی بنزرت در سال ۱۹۶۱، سه سال بعد از بمباران روستای سابقه سیدی یوسف، درگیر شد. جنگ الجزایر که جای خود دارد با صدها هزار کشته ای که بر جای گذاشت. کافی است بگوییم که در آن زمان پاریس تصویری به خصوص «مخدوش» داشت. ژنرال دوگل اهمیت جهان عرب را کاملاً درک می‌کرد، جایی که فرانسه ریشه های قدیمی ای داشت که از دوران استعمار و قیومیت اجباری به ارث رسیده بود. منطقه ای غنی از نفت، با وزن ژئواستراتژیک فزاینده، آنهم در حالی که نسبتاً از تقسیمات جنگ سرد جدا مانده بود. پاریس می‌توانست امیدوار باشد با دنبال کردن مسیری بین دو بلوک، با استفاده از کشورهای عربی به‌عنوان یک نما و تابلو، چهره دیگری از خود به جهان سوم نشان دهد و چیزی غیر از یک نقش سیاهی لشکر بازی کند. دوگل که مشتاق حفظ نفوذ فرانسه پس از پایان امپراتوری استعماری بود، سعی کرد کشورش را از زیر سایه

”

رئیس جمهور فرانسه در ۱۲ اکتبر در همسویی کامل با واشنگتن تأکید کرد: «اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند (...). هرگز "بله اما" نمی‌تواند وجود نخواهد داشت». چند روز قبل، آقای جوزف بایدن خط برخورد را مشخص کرده بود: «اسرائیل حق و در واقع وظیفه دارد به این حملات وحشیانه پاسخ دهد (...). هیچ توجیهی و بهانه‌ای برای تروریسم وجود ندارد» (ترجمه فارسی سخنان بایدن در تارنمای وزارت خارجه آمریکا. م). همانند عملیات «سرب گداخته» (۲۰۰۸-۲۰۰۹)، «ستون دفاعی» (۲۰۱۲)، «تیغه حفاظتی» (۲۰۱۴)، «نگهبانان دیوار» (۲۰۲۱)، «طلوع سحر» (۲۰۲۲)، دولت اسرائیل برای اجرای عملیات «شمشیر آهنین» خود کاملاً آزاد است هر طور که می‌خواهد، بدون محدودیت، بدون خطر سرزنش از سوی متحدانش عمل کند: قطع برق و آب، جابه‌جایی جمعیت، بمباران‌های بی‌رویه. و اعلامیه‌های نمادین و بی‌حاصلی که آقای مکررون با گشاده‌دستی صادر می‌کند، هیچ تأثیری ندارد.

برایش کافی نیست. شهرت خود به عنوان مدافع آزادی های عمومی را نیز زیر سوال ببرند. وقتی رئیس جمهور در مورد سیاست خارجی صحبت می کند، خود را پایبند به ارزش های آزادی، دموکراسی و مدارا نشان می دهد تا بهتر رژیم های استبدادی را محکوم کند. ارزش هایی که همچون یک مذهب سکولار جدید پرستش می شوند تا حدی که زیر سوال بردن یا حتی بحث درباره آن ارتداد تلقی می شود. با این حال، آقای مکرون برای دفاع از سیاست خارجی «لیبرال» خود، اقدامات سرکوبگرانه را چند برابر کرده است. فرانسه با مجارستان آقای ویکتور اوربان - تنها کشور اروپایی است که در مقیاس ملی، راهپیمایی های همبستگی با فلسطینی ها را ممنوع کرده است. در بروکسل، بارسلون، کپنهاگ و وین، پلاکاردهایی که بر روی آنها شعار «اسرائیل را تحریم کنید» نوشته شده، به چشم می خورد. در فرانسه، چنین پلاکاردی بلافاصله اتهام یهودستیزی به همراه دارد و وزرانی که مورد تشویق روزنامه نگاران هستند و مرتب در برنامه های تلویزیون حضور دارند، خواستار پیگرد قانونی آن می شوند.

به درخواست وزارت کشور، پرونده قضائی علیه حزب جدید ضد سرمایه داری (NPA) برای «دفاع از تروریسم» تشکیل شده است، حزبی که «حمایت خود را از فلسطینی ها و ابزاری که آنها برای مقاومت انتخاب کرده اند، ابراز کرده است». به همین ترتیب پرونده ای نیز علیه دنیل اوبنو، معاون حزب «فرانسه تسلیم ناپذیر» تشکیل شد که به طرز ناشایسته ای حماس را «جنبش مقاومتی که خود را چنین تعریف می کند» توصیف کرده بود. پرونده هایی نیز علیه حزب «بومیان جمهوری»، یک بازیکن فوتبال اهل نیس، دو اتحادیه کارگری، یک نماینده مجلس سوسیالیست منتخب از اشیرول تشکیل شده است... آقای جرال درمان، وزیر کشور، همچنین آغاز «روند انحلال» چند انجمنی را اعلام کرد که «به شیوه ای غیررسمی و پنهان در تأمین مالی حماس یا جنبش های اطراف حماس شرکت دارند».

شکار جادوگر شکلی فکاهی به خود می گیرد وقتی پلیس شهرداری والنسیا یک رستوران را تهدید می کند که اگر تابلوی خود را خاموش نکند، بسته خواهد شد. چرا که به دلیل سوختن یک لامپ اسم رستوران، «Chamas Tacos» به «Tacos Hamas» تبدیل شده بود. این برخورد مسخره می توانست موجب خنده شود اگر گاهی اوقات مانند ایالات متحده چهره نگران کننده ای به خود نمی گرفت: دانشجویان هاروارد برای نامه سرگشاده ای که مسئولیت اسرائیل در حمله حماس را برجسته می کرد، هزینه گزافی پرداخت کردند. در سند اولیه نام آنها ذکر نشده بود، اما به سرعت نامشان در شبکه های اجتماعی ظاهر شد. بلافاصله، مدیران وال استریت یک «لیست سیاه» برای جلوگیری از استخدام آنها ایجاد کردند. با حمایت مالی یک گروه فشار محافظه کار، کامیونی مجهز به صفحه نمایش گول پیکر در محوطه دانشگاه حرکت کرد و نام و چهره «یهود ستیزان بدنام هاروارد» را نمایش داد (۲). پس از همسویی دیپلماتیک با ایالات متحده، آیا فرانسه در حال وارد کردن بدترین رفتارهای ناهنجار آمریکا، از جمله پارونیا و مک کارتیس، به نام جنگ تمدن ها نیست؟

آمریکا، بیرون آورد. یک نیروی بازدارنده هسته ای مستقل ایجاد کرد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را ترک نمود، در سخنرانی پنوم پن (۱۹۶۶) از دخالت نظامی آمریکا در ویتنام انتقاد کرد.

میشل ژوبر، یکی از معماران این استراتژی، توضیح داده بود: «فرانسه یک سیاست عربی ندارد همانطور که یک سیاست چین نیز ندارد، اما سیاستی در جهت منافع خود در قبال کشورهای عربی دارد.» (۱). گاهی اوقات، این منافع صف آرابی

در پشت آمریکایی ها را ایجاد می کرد، مانند جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ - موضعی که از سوی کشورهای عربی همچون یک خیانت ارزیابی شد. اما اغلب فرانسه سعی می کرد موضعی متمایز از آمریکا داشته باشد و این امر محبوبیت خاصی را برای پاریس در جهان تضمین می کرد. پس از محکومیت حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، ژاک شیراک مانند یک قهرمان در الجزایر و هران از سوی صدها هزار نفر مورد تشویق قرار گرفت و جمعیتی انبوه شادی کنان در تیمبوکتو (مالی) از او استقبال کرد. از آن زمان اما، فرانسه مجبور شده به دیدن اعتراضات در مقابل سفارتخانه های خود از نیجر تا لبنان، از بوركینافاسو تا تونس، از چاد تا ایران عادت کند.

رؤسای جمهور فرانسه اکنون به این اکتفا می کنند که مسیری را که واشنگتن در مورد مسئله اسرائیل-فلسطین ترسیم کرده، دنبال کنند و با حمایت از تل آویو به طور فزاینده ای با این مناقشه ارضی همچون بخشی از «مبارزه عایه تروریسم» برخورد نمایند. در سال ۲۰۰۹، پس از سه هفته بمباران شدید غزه، آقای نیکلا سارکوزی اظهار داشت که «اروپایی ها در کنار اسرائیل هستند تا حق این کشور را برای امنیت خویش تضمین کنند». پنج سال بعد و زمانی که غزه دوباره گلوله باران شد، آقای فرانسوا اولاند بر «همبستگی» کامل خود با دولت اسرائیل تأکید کرد که به نظر او «مجاز برای انجام همه اقدامات لازم برای محافظت از مردمش» است. و حالا آقای مکرون...

این صف بندی آتلانتیس، جدای از خدشه دار کردن وجهه فرانسه در کشورهای جنوب، از چند جهت یوچ به نظر می رسد. پاریس با اطاعت کورکورانه از واشنگتن در همه مسائل استراتژیک، از اوکراین گرفته تا خاورمیانه، سرنوشت خود را به یک قدرت در حال انحطاط و زیر سوال رفته پیوند می زند. در جهانی که بسیاری از کشورها آرزوی نظم جهانی چند قطبی را دارند، فرانسه باید به دنبال اتحاد های جدید و پیوند مجدد با موقعیت خود به عنوان یک قدرت میانجی باشد، نه اینکه بخش بزرگی از کره زمین را با خود بیگانه کند. جنگ جدید غزه یک بار دیگر ریاکاری غربی ها را نشان می دهد که قوانین بین المللی را برای توجیه حمایت خود از اوکراین غم می کنند، اما آن را در مورد فلسطینی ها به فراموشی می سپارند. «استاندارد دوگانه» یک بام و دو هوا) ای که آقای ولادیمیر پوتین، که خود در آن مهارت دارد، از تقبیح آن کوتاهی نمی کند و صدایش در همه جا شنیده می شود.

مکرون که کاهش اعتبار بین المللی فرانسه از طریق همسویی پاریس با ایالات متحده



عکس: AFP



نویسنده: Jean-Pierre SERENI |  
برگردان: شروین احمدی |

## حمله «جهان جنوب» به صندوق بین المللی پول

۲۰۰۹، هیچ تلاشی برای اصلاح این نابرابری‌ها بدون یک نتیجه واقعی وجود انجام نگرفته است.

### حق وتوی آمریکا

بازنگری سهمیه‌ها در صندوق بین المللی پول - یعنی سهم سرمایه قابل دسترسی برای اعضای آن - بخش زیادی از وقت کارکنان آن را به خود اختصاص می‌دهد. باید هم نابرابری‌های تاریخی اصلاح گردد و هم تعداد کل سهام افزایش داده شود تا بتوان وام‌های صندوق را تامین مالی کرد. از بیش از پانزده سال پیش، این بازنگری ضروری فقط به یک دلیل متوقف شده است: کنگره آمریکا از کاهش سهمیه‌های ایالات متحده به نفع تازه واردان امتناع می‌ورزد، زیرا واشنگتن نمی‌خواهد حق وتو خود را از دست بدهد. امری که اگر سهمیه آمریکا به زیر ۱۵ درصد کاهش یابد، الزاما اتفاق خواهد افتاد. در سالهای ۲۰۲۳-۲۰۲۴ که دوره مبارزه انتخاباتی در ایالات متحده است، واشنگتن بیش از هر زمان دیگری با کاهش سهمیه‌هایی که به آن حق مداخله در امور جهانی را می‌دهد، مخالف است.

رئیس جمهور بایدن پیشنهاد می‌کند که سرمایه صندوق بین المللی پول ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش یابد. گروه ۷ که ثروتمندترین کشورهای جهان را گرد هم می‌آورد، حتی در تامین ۱۰۰ میلیارد دلاری را که از قبل به صندوق وعده آنرا داده بود، مشکل دارد. اما از کجا می‌توان چنین کوه عظیمی از دلار را تامین مالی کرد؟ قاعدتا، فروش سهمیه‌های بیشتر به هر کشور عضو می‌تواند این منبع مالی را فراهم کند. اما در حال حاضر، عدم توافق بر سر توزیع مجدد سهمیه‌ها، چنین راهبردی را ناممکن می‌کند. در صورت عدم موفقیت، صندوق بین المللی پول باید دست به دامن بازارهای مالی بین المللی بصورت چندجانبه (۴۰۸ میلیارد دلار) یا دوجانبه (۱۵۳ میلیارد دلار) بشود و از وام‌دهندگان ثروتمند، از جمله ایالات متحده وام بگیرد. آنهم در شرایطی نرخ‌های بهره در حال افزایش است و اکنون به ۵ درصد در آن سوی اقیانوس اطلس نزدیک شده است.

در اجلاس گروه ۲۰ در دهلی نو در سپتامبر گذشته، که ۱۸ قدرت اصلی اقتصادی جهان از جمله کشورهای عمده غربی را گرد هم آورد، اگر چه مسئله سهمیه بندی مجدد موضوع بحث عمومی نشد اما بند ۵۳ بیانیه سران دولت کشورهای گروه ۲۰ به اصلاح بانک‌های چندجانبه توسعه و به ویژه به موضوع بازنگری در سهمیه‌ها که باید در دسامبر آینده اتفاق بیفتد، اشاره می‌کند:

« ما متعهد به بررسی بازنگری فرمول محاسبه سهمیه‌ها و روند اصلاح حکمرانی صندوق بین المللی پول در چارچوب شانزدهمین بررسی کلی سهمیه‌ها هستیم، به‌ویژه اطمینان از اینکه این فرمول به عنوان مرجع محاسبه سهمیه‌ها قرار گیرد و نقش اصلی در تخصیص منابع صندوق بین المللی پول داشته باشد. این فرآیند باید تا ۱۵ دسامبر ۲۰۲۳ تکمیل شده باشد» (۶).

همه چیز در ژوئانسبورگ در ۲۴ اوت ۲۰۲۳ آغاز شد. حادثه مهمی که چندان مورد توجه قرار نگرفت و با این حال، توازن قوا را در نهادهای مالی چندجانبه‌ای که مقر آنها در واشنگتن است، تغییر داد. گسترش گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) در عمل به آن حق وتویی بر عملکرد صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی می‌دهد که دو تأمین‌کننده مالی اصلی اقتصاد جهانی هستند.

با تقویت شش عضو جدید خود (آرژانتین، مصر، اتیوپی، ایران، امارات متحده عربی و عربستان سعودی)، یازده کشور بریکس اکنون نزدیک به ۲۰ درصد از سرمایه صندوق بین المللی پول را در اختیار دارند که معادل حق رأی آنهاست. این کشورها با هم می‌توانند از الحاق یک عضو جدید (مانند تایوان) جلوگیری کنند و هم بر اقدامات عمده سیاسی - مالی صندوق بین المللی پول مانند تجدیدنظر در وزن ۱۸۹ عضو در سرمایه آن تأثیر بگذارند، تصمیماتی که نیاز به ۸۵ درصد آرا دارد. سرعنوان خبرگزاری چینی شین هوا در ۲۵ اوت (۱) به این تحول اختصاص داشت: «جهان جنوب (۲) از این پس نقش بیشتری در مدیریت جهان و توسعه آن خواهد داشت».

### «تهدید» چین

جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا که کشورش در حال حاضر تنها کشوری است که دارای یک اقلیت مسدودکننده با ۱۷.۴۳ درصد از سرمایه و در نتیجه حق رأی است (۳)، در مورد این تحول بی‌تفاوت نماند.

در ۲۲ اوت ۲۰۲۳، در آستانه گسترش بریکس، کاخ سفید اعلام کرد که در اجلاس بعدی گروه ۲۰ در سپتامبر سال آینده در دهلی نو، «مسئله نوسازی بانک‌های توسعه در جهان، از جمله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مطرح خواهد شد» (۴) و با جفت‌اندازی، واشنگتن تأمین مالی «مؤثر و شفاف» این نهادهای بین المللی را با سایر تأمین مالی‌های عدم شفاف مقایسه کرد، اتهامی که چین هدف اصلی آن است و قسمتی از حمله تکراری دولت دموکرات علیه سرمایه‌داران چینی به دلیل مبهم بودن قراردادهایشان است. جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، با رفتاری دیپلماتیک‌تر، برخلاف سخنان بایدن، تأکید کرد که چین مورد هدف اظهارات رئیس‌جمهور نبوده است. در واقع وزن جمعیتی و اقتصادی کشورهای در حال ظهور توسط صندوق بین المللی پول در نظر گرفته نمی‌شود. بریکس که بین ۴۲ تا ۴۶ درصد از جمعیت جهان و حدود یک‌سوم اقتصاد بین المللی را تشکیل می‌دهد، از چهار کشور اروپایی «متوسط» (بریتانیا، آلمان، ایتالیا و فرانسه) رأی کمتری دارد. اقتصادهای پیشرفته ۵۹.۱ درصد حق رأی را دارا هستند، درحالی‌که تنها ۱۳.۹ درصد از جمعیت جهان را شامل می‌شوند. در زمان تأسیس نهادهای برتون وودز در سال ۱۹۴۴، بیشتر این کشورهای نوظهور تحت سلطه امپراتوری‌های استعماری قرار داشتند و فاقد حاکمیت و استقلال بودند. از آن زمان تاکنون، به جز در سال

از نشست بریکس تا اجلاس گروه بیست

## میدان داری «جهان جنوب»



| نویسنده: MARTINE BULARD |

| برگردان: شروین احمدی |

چه کسی در قرن بیست و یکم امور جهان را رهبری خواهد کرد؟ غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا که از پایان جنگ جهانی دوم موقعیت غالبی را اشغال کرده است یا کشورهای جنوب، و در راس آنها چین و هند؟ در پایان ماه اوت اجلاس بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) با تصمیم برای پذیرش شش عضو جدید، تمایل کشورهای نوظهور را برای تلاش در جهت سازماندهی مجدد نظام بین‌المللی نمایان کرد. گام بزرگی در ایجاد توازن مجدد جهانی که لازمه آن برداشتن قدم‌های دیگری است.

سرن بالی در سال گذشته که «تهاجم روسیه» را محکوم کرده بود، عقب نشینی کرد. فایننشال تایمز خاطرنشان می‌کند: بیانیه پایانی تنها به «جنگ در اوکراین» اشاره می‌کند: «فرمولی که حامیان کی یف، مانند ایالات متحده و متحدانش، قبلاً آن را رد کرده بودند، زیرا برای روسیه و اوکراین مسئولیتی مساوی متصور است. (...) ضربه ای به کشورهای غربی که سال گذشته را صرف متقاعد کردن کشورهای در حال توسعه برای محکوم کردن مسکو و حمایت از اوکراین کرده اند» (۳). «جنوب» جنگ را محکوم می‌کند، اما به روایت غربی پایبند نیست.

در این گردهم آئی گروه بیست، اتحادیه آفریقا به گروه پیوست (در همان سطح اتحادیه اروپا) که می‌توان آن را یک گشایش تفسیر کرد. با این حال، احتمال کمی وجود دارد که این امر توازن قوا را تغییر دهد. برای به فراموشی سپردن ناکامی نشست دهلی نو، ریاست‌جمهوری آمریکا و رسانه‌های حامی آن پیشنهاد آقای جوزف بایدن را که مورد قبول همه قرار گرفت، مبنی بر ایجاد یک «راهرو» (کریدور) برای اتصال هند و اروپا از طریق امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اردن و رژیم صهیونیسم برجسته کردند که می‌بایست با تکیه بر یک خط راه آهن، یک کابل زیردریایی پرسرعت و یک خط لوله گاز هیدروژن بوجود آید. رئیس کمیسیون اروپا، اورسولا فون در لاین، درباره آن گفت: «بیشتر از یک راه‌آهن ساده یا یک کابل، این یک پل سبز و دیجیتالی است که قاره‌ها و تمدن‌ها را به هم متصل می‌کند» (۴).

پایان تابستان شاهد جوشش دیپلماتیک غیرعادی ای بود. بویژه از آترو که کشورهای میزبان این حرکت‌های بزرگ، آفریقای جنوبی و هند، به دنیای غرب تعلق ندارند. در واقع، تازه نشست بریکس (مخفف برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) در ۲۴ اوت در ژوهانسبورگ به پایان رسیده بود، که این پنج کشور در ۱۰ سپتامبر در اجلاس کمی غربی‌تر گروه بیست (G۲۰) (۱) در دهلی نو شرکت کردند.

همزمانی تصادفی این دو اجلاس، تفاوت بین آنها را آشکارتر کرد، که تصویری درمقیاسی کوچک از جهانی در حال تحول است.

پیش از آغاز اجلاس اول گفته می‌شد که بریکس به دلیل اختلافات بین هند و چین رو به مرگ یا درحال فلج شدن است. اما با پذیرش شش عضو جدید، بریکس سرزندگی خود را نشان داد. برخی از مفسران از یک «چرخش تاریخی» صحبت می‌کنند، در حالی که برخی دیگر آن را چیزی بیش از یک «نمایش تبلیغاتی» ساده نمی‌دانند. این اجلاس نه سزاوار این فوران شور و شوق است و نه این تنگ نظری بیش از حد. یک امر واضح است: بریکس در حال جذب بیش از بیست کشور جدید است که در انتظار پیوستن سریع به آن هستند از سوی دیگر، اجلاس گروه بیست می‌بایست نشانه بازگشت غربی به صحنه بین‌المللی باشد که به طور فزاینده‌ای توسط کشورهای جنوب زیر سوال می‌رود (۲). اما این گردهم آئی با شکست کشورهای ثروتمند در تحمیل دیدگاه خود به پایان رسید و حتی از نشست





### نبود مدل اقتصادی بدیل

در حال حاضر، مسیرهای این «راهرو» نامشخص است و بودجه ای برای آن وجود ندارد. در نشست قبلی گروه بیست در سال گذشته، آقای بایدن ایده مشارکت برای زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری جهانی (PIIM) را مطرح کرد که قرار بود با جاده‌های ابریشم معروف چین مقابله کند. اما دل‌رهایی که قرار بود سرانبر شوند، وقتی هم از راه رسیدند فقط قطره چکانی بود. آنهم در شرایطی که بقیه جهان، بدون معطلی، خود را سازماندهی و «راهرو»های دیگری را متصور می‌شوند، مانند کریدور حمل‌ونقل بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC) که روسیه، ایران و هند را به هم متصل می‌کند و به زودی ترکیه، قزاقستان و عمان نیز به آن ملحق می‌شوند (۵). در چهارچوب نیاز به توسعه، وعده‌های غربی دیگر برای جذب کشورهای فقیر یا نوظهور به اردوگاه خود کافی نیست. موفقیت اجلاس بریکس در ژوهانسبورگ نیز نشان دهنده این امر است. برای ارزیابی راه طی شده، کافی است به یاد آوریم که نام اختصاری BRICS از قلم یک اقتصاددان آمریکایی به نام جیم اونیل در سال ۲۰۰۱ متولد شد، که برای بانک سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس کار می‌کرد. در ذهن او، اعضای گروه تنها چهار کشور و «S» پایانی علامت جمع بستن آنها بود. در آن زمان، موضوع اشاره به توسعه سریع آنها بود، همانطور که او و دو تن از همکارانش اندکی بعد بیان کردند: «اگر همه چیز به طور عادی ادامه یابد، در کمتر از ۴۰ سال، اقتصاد کشورهای BRICS می‌تواند از اقتصاد «گروه ۶» (شش کشور ثروتمند جهان) پیشی بگیرد» (۶).

در بحبوحه مذاکرات تجاری با کشورهای غربی برای آزادسازی سریع تجارت در همه زمینه‌ها، چهار کشور مورد بحث تصمیم می‌گیرند که این نام اختصاری را به یک واقعیت تبدیل کنند و برای اولین بار در روسیه در سال ۲۰۰۹ و سال بعد در برزیل و سپس در چین گرد آمدند که در این اجلاس آخر آفریقای جنوبی نیز به آنها پیوست. بریکس یک S برای آفریقای جنوبی با حقوقی در همان سطح سایرین - نهادینه شد: اجلاس اوت گذشته پانزدهمین نشست این گروه بود. با این حال، اعضای آن در یک ساختار سنتی، با وجود یک رهبر، دبیرخانه و غیره سازماندهی نشده‌اند. کشور میزبان اجلاس به مدت یک سال ریاست را برعهده دارد، یک متخصص از هر کشور و معاونش جلسه را آماده می‌کنند و تصمیمات با اجماع اتخاذ می‌شود. به عبارت دیگر و برعکس آنچه ما گاهی می‌شنویم، این پنج کشور موافقت کردند که در اول ژانویه ۲۰۲۴ پذیرای شش عضو جدید شوند: آرژانتین، عربستان سعودی، مصر، امارات، اتیوپی، ایران با این حال، دانستن اینکه چه معیارهایی برای انتخاب این یا آن کشور اعمال شده، بسیار دشوار است. به عنوان مثال، الجزایر که فکر می‌کرد با حمایت متحد روس خود عضویت اش به تصویب می‌رسد، از اینکه یکی از کشورهای خوش شانس نبود، بسیار ناامید شد. بیش از وضعیت اقتصادی، نزاع‌های قدیمی آن با مراکش احتمالاً در این امر نقش داشته است.

از فضایل قراردادهای تجارت آزاد (که باید تمديد شود) و همچنين مشارکت دولتی و خصوصی (PPP) تمجید می کند که نتیجه آن را می دانیم: دولت می پردازد، بخش خصوصی در می کند. اینها فقط دو نمونه از میان بسیاری دیگر است.

در حوزه ژئوپلیتیک هم نه تنها یک جبهه ضد غربی بلکه حتی یک جبهه متحد نیز وجود ندارد: دو غول این گروه، هند و چین، مرتباً در مرز هیمالیا با هم درگیر می شوند. تازه اجلاس ژوهانسبورگ پایان یافته بود که وزارت منابع طبیعی چین نقشه ای را منتشر کرد که مناطق مورد مناقشه را متعلق به پکن در نظر گرفته بود. مسئله ای که واقعاً جدید نیست اما طبق قوانین بین المللی کاملاً غیرقابل قبول است. علاوه بر این، دهلی نو درگیر گفتگوی چهارجانبه امنیتی (QUAD) به رهبری ایالات متحده برای مبارزه با نفوذ چین است. در خاورمیانه، امارات و عربستان سعودی میزبان پایگاه های نظامی آمریکا هستند، در حالی که مصر - دومین دریافت کننده کمک های آمریکا پس از اسرائیل - مشارکت امنیتی خود با واشنگتن را بیشتر تقویت کرده است. این بدان معناست که هیچ یک از طرفین نمی خواهند نظم بین المللی را براندازند. در عوض قصد دارند آن را متحول کنند.

### نمود هیج ایدئولوژی از پیش تعیین شده

دبیر کل سازمان ملل، آقای آنتونیو گوترش، در ژوهانسبورگ تأیید کرد که «ساختارهای کنونی حکمرانی جهانی منعکس کننده دنیای دیروز هستند (...). باید اصلاح شوند تا واقعیت های اقتصادی و منطق قدرت معاصر را منعکس کنند» (۱۱). بیانیه پایانی اجلاس همچنین خواستار «نمایندهای بیشتر بازارهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه در سازمان های بین المللی و مجامع چندجانبه ای که در آن نقش مهمی دارند»، شد. فهرست مسائل عمده ای که باید با آن مواجه شد، بازنگری در وزن هر کشور در ارگان های صندوق بین المللی پول («سهامیه-مشارکت») (۱۲) را الزامی میکند و همچنین اصلاح سازمان ملل و شورای امنیت را با عضویت «آفریقای جنوبی، برزیل و هند» در دستور روز قرار می دهد. اصلاحاتی که پکن همیشه با آن مخالف بوده است.

اما دنیای قدیم به رهبری واشنگتن در مقابل این واقعیت کور است و کر، این ایده که باید قدرت را با کشورهایی که تا دیروز زیر دست بودند به اشتراک بگذارد، برایش هولناک است. گراهام آلیسون، استاد دانشگاه هاروارد، وضعیت را این چنین خلاصه می کند: «آمریکایی ها از این ایده که چین به جایگاهی تن نمی دهد که برایش نظم بین المللی به رهبری ایالات متحده تعیین کرده، شوکه شده اند» (۱۳). پکن مدت طولانی این امر را پذیرفت، قبل از اینکه از زمان بحران ۲۰۰۸ متوجه شود که هرگز با او رفتاری یکسان نخواهد شد (۱۴). چین تنها کشوری نیست که ناعادلانه بودن این نظم را احساس می کند، اما از توانایی اقتصادی و مالی برای جذب بازیگران دیگر برخوردار است. این همان واقعیتی است که موفقیت اجلاس بریکس را توضیح می دهد.

بنابراین، بیانیه پایانی بر «اهمیت تشویق استفاده از ارزهای ملی به جای دلار در تجارت بین المللی و مبادلات مالی بین کشورهای بریکس و شرکای تجاری آنها» تأکید می کند. این روش پرداخت بدون استفاده از دلار از هم اکنون شروع شده و کار می کند، حتی اگر هنوز دلار بسیار غالب باقی مانده است. به این گام های اولیه، تقویت مکانیسم کمک های متقابل در صورت بروز بحران (توافق ذخایر مشروط) و پذیرش کشورهای دیگر به بانک توسعه جدید، «بانک بریکس»، اضافه می شود. کشورهایی مانند امارات متحده عربی که می توانند توان مالی آن را افزایش دهد. بریکس پلاس خود را از نظر مالی نیز مسلح می کند.

به عبارت دیگر، اجلاس ژوهانسبورگ را نباید با عینک گذشته دید. این گردهم آیی نه یک رژه دیپلماتیک بود و نه ائتلافی مانند ناتو، بریکس پلاس ظرفیت کشورهای نوظهور را برای انعقاد توافقنامه هایی بر اساس منافع ملی شان بسیج می کند و نه بر اساس اردوگاه ایدئولوژیک از پیش تعریف شده ای مانند دوران جنگ سرد. در واقع، همان طور که گراهام آلیسون توضیح می دهد: «بیشتر کشورها از انتخاب بین ایالات متحده، ضروری برای امنیت شان، و چین، ضروری برای رفاه شان، خودداری می کنند». تفاوت ها یا حتی واگرایی های آنها، تمایل شان برای اقدام مشترک در جهت پیکربندی جدید جهانی را زیر سوال نمی برد. واقعیتی که در حال ظهور است.

شکی نیست که منافع اقتصادی عامل مهمی در انتخاب اعضای جدید است. امتیازهایی که عربستان سعودی، امارات یا ایران و تا حدی مصر می توانند در زمینه انرژی به گروه اهدا کنند، قابل درک است: یازده عضو گروهی که اکنون بریکس پلاس نامیده می شوند، بیش از ۵۴ درصد از تولید نفت جهان را کنترل خواهد کرد. این امروز مشخصی به این گروه می دهد. در زمینه فلزات کمیاب که امروزه ضروری شده اند، بزرگترین ذخایر جهان در برزیل، روسیه و آفریقای جنوبی یافت می شود. در حالی که چین در حال حاضر دو سوم تولید خاکهای کمیاب در کره زمین را در اختیار دارد. به همین ترتیب، آرژانتین یکی از بزرگترین تولیدکنندگان گندم، سویا و گوشت گاو است. سیاستین ابیس، محقق، خاطرنشان می کند که با غلات روسی، زعفران و پیسته ایرانی، قهوه و کجند اتیوپی، پرتقال و پیاز مصری، بریکس پلاس، «اکنون ۲۳ درصد از فروش جهانی کشاورزی (از نظر ارزش) در مقایسه با ۱۶ درصد در ابتدای قرن را در اختیار دارد» (۷). این امر آن را به گروهی از کشورها تبدیل می کند که روی بازارها تأثیر می گذارد و همچنین محروم ترین کشورها می توانند روی کمک های غذایی آن حساب کنند. امری که به گروه اجازه می دهد تا نفوذ خود را افزایش دهد و تثبیت کند.

در واقع، ملاحظات ژئوپلیتیکی هرگز برای اعضای بریکس، و نه فقط چین، بی اهمیت نبوده است. از اینرو، رئیس جمهور برزیل، لوئیز ایناسیو لولا داسیلوا، که «از عضویت برادران آرژانتینی [اش] در بریکس دفاع کرد» (۸)، هم به دنبال کمک به همتای خود آلبرتو فرناندز در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ اکتبر بود که در شرایط دشواری قرار دارد، و هم می خواست موجب تقویت چهارمین شریک اقتصادی خود (پس از چین، اتحادیه اروپا و ایالات متحده) برای اطمینان از توسعه سودآور متقابل شود. معلوم نیست که حمایت وی از آلبرتو فرناندز موثر واقع شود، دو نامزد مخالف وی بلافاصله اعلام کردند که در صورت انتخاب شدن به این تعهد پایبند نخواهند بود. خاویر میله، ستاره در حال ظهور راست افراطی در آرژانتین اعلام کرد: «من تحت هیچ شرایطی با کمونیست ها [چین و برزیل] صحبت نمی کنم». (مقاله «در آرژانتین، جناح راست می خروشد اما بدون نوآوری» را در همین شماره بخوانید).

در سمت خاورمیانه، ورود ایران که قبلاً در سال ۲۰۲۱ عضو سازمان همکاری شانگهای شده بود (۹) و همچنین عربستان سعودی، تعجب آور نیست. در آغاز سال، تحت حمایت پکن، هر دو روابط دیپلماتیک خود را که به مدت هفت سال قطع شده بود، از سر گرفتند. بنابراین می توان تصور کرد که رئیس جمهور چین بسیار مشتاق حضور آنها بود. اما نخست وزیر هند، آقای نارندرا مودی، نیز که سال گذشته وزیر امور خارجه ایران را پذیرفت، بیش از حد موافق الحاق تهران بود. از یک طرف، او قصد ندارد اجازه دهد چین به تنهایی زمین را اشغال کند. از سوی دیگر روابط اقتصادی قابل توجهی با تهران حفظ کرده است. همانطور که دیدیم، یک «راهرو» دو کشور را به هم پیوند می دهد و تجارت آنها، که هنوز هم اندک است، علیرغم فشار آمریکا به سرعت افزایش می یابد: ۴۴٪ در سال گذشته رشد داشته و در مجموع ۲.۵ میلیارد دلار (۲.۳۴ میلیارد یورو) بوده است.

اما برای یافتن دلیل همدستی غافلگیرکننده مصر با بریکس، کافی است به یاد آوریم که این کشور مقرر اتحادیه عرب است - که آقای شی جین پینگ به دلیل حمایت اتحادیه از سیاست وی در سین کیانگ جایگاه ویژه ای برای آن قائل است - و به خصوص از آنرو که قاهره کلید کانال سوئز را در اختیار دارد که بخش بزرگی از تجارت بین المللی از آن عبور می کند و در نتیجه یک سکوی ژئواستراتژیک ضروری است. علاوه بر این، چین که روابط نزدیک با اتیوپی، سکوی مهم جاده های ابریشم جدید در آفریقا، حفظ کرده، ممکن است امیدوار باشد که با کمک به حل اختلاف مصر و اتیوپی بر سر سد نوزائی بزرگ، ساخته شده توسط آدیس آبابا بر روی نیل آبی (۱۰)، به موفقیت دیپلماتیک دیگری دست یابد. چین به دنبال آن است که خود را یک صلح طلب نشان دهد، در مقابل دشمن آمریکایی که متهم به ایجاد تفرقه و حتی جنگ، در چهار نقطه جهان است.

با این حال، آیا در این بریکس گسترش یافته می توان شاهد ظهور یک بلوک سیاسی ضد لیبرال و ضد غرب بود؟ بیانیه پایانی این پنج کشور جایی برای ابهام باقی نمی گذارد. هیچ مدل اقتصادی جایگزینی در آن ترویج نشده است. مانند هر نهاد غربی، این سازمان



نویسنده: Dominique Plihon  
ایرگردن: علی افشار نادری |

# آیا واقعاً دوره دلار به پایان رسیده است؟

**برگزاری اجلاس بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) در یوهانسبورگ، در ماه اوت ۲۰۲۳، با صدور اعلامیه های رسمی مبنی بر تقبیح جایگاه پول آمریکا در اقتصاد جهانی و همچنین استفاده از آن برای اهداف سیاسی همراه بود. مسکو و برازیلیا اعلام کردند که می خواهند تاثیرات دلار آمریکا بر خویش را محدود کنند. اما آیا اعلام پایان هژمونی دلار برای اجرایی شدن آن کافی است؟**

به طور کلی، کشورهای بدهکار باید راهی برای دریافت ارزهایی از شرکای خود بیابند که به آنها اجازه می دهد وام های خود را تسویه کنند. اما این امر شامل ایالات متحده نمی شود که رئیس جمهور فرانسه شارل دوگل، در یک کنفرانس مطبوعاتی، در ۴ فوریه ۱۹۶۵ آن را محکوم کرد و گفت: «آنها به رایگان وام می گیرند و بخشی از بدهی های خود را با دلارهایی پرداخت می کنند که انتشارش در اختیار خودشان است، و نه با طلائی که ارزش واقعی دارد، و ما تنها در صورتی می توانیم از آن بهره مند شویم که آن را طلب کرده باشیم». این «امتیاز» به آنها اجازه می دهد کسری های خارجی شان را روبراه کنند. به عبارت دیگر، خرج کردن بی حساب و کتاب.

اما انتقادات پاریس کمتر به حساب می آیند زیرا واشنگتن از مزایای سه گانه ای بهره می برد. از یک سو، ایالات متحده به راحتی هزینه های نظامی مرتبط با جنگ سرد خود را تأمین می کند. و از سوی دیگر، به طور مصنوعی، سطح زندگی بخش بزرگی از جمعیت خود را بالا می برد. و سرانجام، شرکت های آمریکایی می توانند با هزینه کمتر، مستقیماً در کشورهای خارجی سرمایه گذاری کنند (FDI). امری که گسترش آنها را در اقتصاد جهانی تضمین می کند. در نتیجه: بزرگترین قدرت جهانی کشوری است که بالاترین بدهی خارجی را دارد. این بدهی ۲۴۹۵۲ میلیارد دلار (۲۳۶۷۲ میلیارد یورو) در آغاز سال ۲۰۲۳ برآورد شده است.

با این حال، خیلی زود معلوم شد که SMI که بر تسلط دلار پایه ریزی شده - و گاهی اوقات «استاندارد تبادل دلار» توصیف می شود - دچار یک تناقض تهدیدآمیز شده است که تریفین (Triffin) اقتصاددان آن را در پایان دهه ۱۹۵۰ دریافت کرده بود. این سیستم، در واقع، می باید دو کارکرد ناسازگار را برآورده کند. از یک سو، SMI، فدرال رزرو آمریکا (Fed) که بانک مرکزی ایالات متحده است، را مجبور به صدور منظم دلار، برای همگامی با افزایش تجارت بین المللی می کند. برای ایالات متحده، این سناریو به او امکان می دهد که موقعیت «ممتاز» خود را حفظ کند. اما همین وضع منجر به افزایش سریع تر دلار در گردش نسبت به ذخیره طلای فورت ناگس (Fort Knox) پایگاه نظامی در کنتاکی، محل نگهداری ذخیره طلای آمریکا) شده و به تضعیف اعتماد کشورهای خارجی می انجامد. زیرا دارایی هایشان از شکل اسکناس سبز نمی تواند به فلز گرانبها تبدیل شود. با این حال، SMI بر یک یقین استوار بود، بر اصل هم ترازوی طلا و دلار. بنابراین، در چنین شرایطی، ایالات متحده مجبور می شد که کسری بودجه خود را کاهش دهد، حتی اگر این کار مزاحم مبادلات تجاری بین المللی و باعث تضعیف اقتصاد جهانی بشود.

بدیهی است که ایالات متحده قصد نداشت مکانیسمی را که باعث تثبیت برتری اش در جهان شده را کنار بگذارد. ژنرال دوگل، آمریکا را در تنگنا گذاشت. در سال ۱۹۶۵، او خواستار تبدیل دلارهای نگهداری شده توسط فرانسه به فلز گرانبها شد - تصمیمی که دلخوری کاخ سفید را به همراه داشت که با اشاره به فیلم جیمزباندی گلدفینگر که یک سال قبل به نمایش درآمده بود، نام مستعار GaullieFinger را به او نسبت دادند. رئیس جمهور ریچارد نیکسون، با این برآورد که ذخیره طلای آمریکا طلای کفاف پاسخگویی به گسترش درخواست های مشابه را نخواهد داد، در ۱۵ اوت ۱۹۷۱، تصمیم گرفت SMI متصور شده در برتون وودز را متلاشی

مارک تواین، در سال ۱۸۹۷، و در زمانی که یک آژانس مطبوعاتی به تازگی مرگ او را اعلام کرده بود، به تمسخر گفته بود: «گزارش هایی که خبر مرگ مرا مخابره می کنند بسیار اغراق آمیز هستند». انتشار اعلامیه های اخیر که پایان هژمونی دلار را در بوق و کرنا می کند، شوخ طبعی آن نویسنده آمریکایی را به خاطر می آورد. علی رغم برخی اظهارنظرهای شورانگیز، سیستم پولی بین المللی (SMI) کنونی نمرده است. اما، درست مانند نویسنده ها کلبری فین، در زمانی که آگهی تحريم ناپهنگام او انتشار می یافت، بیمار است. زیر سوال بردن نقش دلار در اقتصاد جهانی چیز جدیدی نیست. در سال ۲۰۱۰، نیکلا سارکوزی نامی، از ریاست فرانسه بر گروه ۲۰ سوء استفاده کرد تا به افشا مدلی بپردازد که «بخشی از جهان را به سیاست پولی آمریکا وابسته می کند». سارکوزی در واقع موضعی که والری ژیسکار دستن حدود پنجاه سال قبل در زمان وزیر دارایی بودنش گرفته بود را تکرار می کرد. ژیسکار دستن «امتیاز گزاف»ی را که استفاده بین المللی از دلار به ایالات متحده اعطا می کرد، محکوم کرده بود. کمتر از پانزده سال پس از تولد نظام پولی جهانی (SMI)، عدم تعادل در عملکرد آن به حدی آشکار بود که در سال ۱۹۵۸، اقتصاددان بلژیکی رابرت تریفین (Robert Triffin) به «تهدید قریب الوقوع برای دلار آمریکا که قدرت دیروز خود را از دست داده است» اشاره کند. در اوایل سال ۱۹۷۶، همتای او چارلز کیندلبرگر (Charles Kindleberger) نیز متقاعد شده بود که: «کار دلار، به عنوان یک ارز بین المللی، دیگر تمام است» و با این حال، اسکناس سبز همچنان تاج سر نظام اقتصادی جهان باقی مانده است.

آیا ما امروز فقط شاهد بقای نوعی از اعتراض هستیم که به یک مناسک تبدیل شده؟ و هر اعلان تغییری محکوم به کهنگی است. زیرا زمانی که ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، برای دلار «آغاز پایان» را پیش بینی می کند و دیلما روسف، رئیس جمهور سابق برزیل، و رئیس کنونی بانک نوین توسعه BRICS (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) (۵) وعده می دهد که «راه هایی برای قطع وابستگی (...) به یک ارز واحد پیدا کند»، آنها در شرایطی چنین بیاناتی را اظهار می دارند که جنگ در اوکراین به طور قابل توجهی فهرست اتهامات علیه SMI را طولانی تر کرده است.

## بازگشت کازینوی پولی

ایالات متحده، این پیروزمند بزرگ جنگ جهانی دوم، سلطه خود را بر جهان در پایان آن منازعه تحمیل کرده است. این صلح آمریکایی «pax Americana»، از جمله بر تاسیس یک نظام پولی زیر سلطه دلار سازماندهی شده است، که توافقات برتون وودز (Bretton Woods)، در ژوئیه ۱۹۴۴، شرایط آن را مشخص کرده اند. پول آمریکا تنها واحد پولی خواهد بود که مستقیماً قابل تبدیل به طلا است و نقش محوری را خواهد داشت که همه نرخ های ارز حول آن تعریف می شوند. صندوق بین المللی پول (IMF) (۷) و بانک جهانی، که به منظور ضمانت اجرایی توافقات ایجاد شده اند، مرکزشان در واشنگتن خواهد بود. ایالات متحده از حق وتو در سازمان نخست و قدرت (غیر رسمی، اما بسیار واقعی) برای انتصاب رئیس دومین سازمان برخوردار است.

متوالی آمریکا، برای حل و فصل مشکلات خود در زمینه سیاست خارجی، یک استراتژی برگزیده بودند که از حیث نیروی مورد نیاز و خون های ریخته، کم هزینه به نظر می رسید. با این حال، دلار به امتیازات بدهکاری آسان و اجبار پولی، امتیاز برون مرزی را هم اضافه می کند؛ به لطف دلار، واشنگتن می تواند تصمیمات خود را بر همه بازیگرانی که مایل به استفاده از پولش هستند، تحمیل کند. در سال ۲۰۱۵، بانک فرانسوی BNP-Paribas، به دلیل رعایت نکردن تحریم های ایالات متحده علیه کوبا، سودان و ایران به میزان ۸.۹ میلیارد دلار جریمه شد. بیشتر عملیاتی که این بانک با سه کشور «دشمن» در خارج از قلمرو آنها انجام می داد، به دلار بوده و به همین دلیل باید از یک اتاق جبرانی واقع در آمریکا می گذشت و در نتیجه، آنها را زیر ضرب قوانین حقوقی آمریکا قرار می داد.

تحریم ها، پس از این که در مورد کوبا، کره شمالی، افغانستان، ایران و ونزوئلا اعمال شد، و پس از شروع جنگ در اوکراین، ابعاد بی سابقه ای به خود می گیرند. واشنگتن و متحدانش مسکو را از سیستم پرداخت های بین المللی سوئیفت بیرون کرده، ۳۰۰ میلیارد دلار از ذخایر ارزی روسیه به دلار و یورو را مصادره می کنند؛ به قول مقام روسی یاد شده در بالا: «یک دزدی محض و ساده».

اقتصاددانان میشل آگلیتا (Michel Aglietta)، گوئو بای (Guo Bai) و کامیل ماکر (Camille Macaire)، یادآور شده اند که SMI که واحد پول کلیدی آن هم زمان، پول ملی کشور هژمونیک است، تنها در صورتی پایدار است که تصور شود «با یکپارچگی تجاری و مالی، مزایای بیشتری به ارمغان می آورد تا مضرات، برای کشورهای تابع» (۱۳) برعکس، «استفاده عمدی از نظام پرداخت بین المللی به دلار برای جلوگیری از معاملات خصوصی در مورد کشورهایی که ایالات متحده قصد تحریم آنها را دارد، موید این است که دلار تبدیل به ابزاری شده تا ایالات متحده بتواند سلطه سیاسی خود را اعمال نماید». و در اقدامی واکنشی، دشمنان واشنگتن مانند پوتین در ۲۰۲۰ می گویند: «این ما نیستیم که از شر دلار خلاص می شویم، بلکه دلار است که از شر ما خلاص می شود» (۱۴). آقای پائولو نوگوترا باتیستا جونینور (Paulo Nogueira Batista Jr.)، مدیر اجرایی گروه کشورهایی که برزیل بین سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۵، آنها را به صندوق بین المللی پول کشانده، مساله را به گونه ای دیگر مطرح می کند: «امروزه، دشمن اصلی دلار خود آمریکا است.»

بنا بر این، برای همه کشورهایی که با واشنگتن روابط تیره دارند، یا از سرد شدن روابط خود با سرزمین اسکنااس سبز می ترسند، «دلارزدایی» یک امر عاجل است. اما چنین پروژه ای یک پرسش حساسی را پیش می کشد: با جایگزین کردن کدام ارز؟

کند؛ او سازوکار تبدیل دلار به طلا را به حالت تعلیق درآورد و در واقع، فاز جدیدی از شناورسازی عمومی ارزها را آغاز کرد. تصمیم یک جانبه واشنگتن نه تنها به «بازگشایی کازینوی بزرگ پولی»، همان طور که جیمز کی کالبرایت (James K. Galbraith)، اقتصاددان توضیح می دهد منجر شد بلکه اما امکان بازگشت تدریجی به آزادسازی گردش سرمایه را نیز فراهم کرد؛ همان مکانیسم هایی که برتون وودز، به دلیل تأثیرات ویرانگری که بین دو جنگ جهانی داشته اند، سعی بر مهار آنها کرده بود.

یکی از مقامات ارشد وزارت اقتصاد روسیه که پذیرفته به صورت ناشناس با ما ارتباط برقرار کند، تاکید می ورزد که «بدین ترتیب، سیستم چنان پتانسیل بی ثباتی پیدا کرد که از زمان جنگ دوم دیده نشده بود. و آن هم در زمینه ای که «شعار کلیدی» اش وجود یک پول ملی بود که بر اساس اهداف ملی مدیریت می شود». گویا، جان کانلی (John Connally) وزیر خزانه داری، در پاسخ به دیپلمات های اروپایی که از تصمیم رئیس جمهور نیکسون در سال ۱۹۷۱ نگران شده بودند، گفته است که «دلار واحد پول ماست، اما مشکل شماست». در این حوزه چیزی تغییر نکرده است. فدرال رزرو، به دلیل دغدغه های داخلی خودش، از مارس ۲۰۲۲، نرخ های بهره خود را افزایش داده است. این، یک سیاست ملی است که به گفته خانم روسف اثرات آن این گونه خواهد بود: «احتمال کاهش بیشتر در چشم انداز رشد، و بالاتر رفتن احتمال رکود اقتصادی» (۱۰) در سایر نقاط جهان...

پس تا اینجا، در انتقادات وارد شده به دلار هیچ خبر تازه ای نیست. اما جنگ در اوکراین اخیراً یکی دیگر از ناکارآمدی های SMI را برجسته کرد: استفاده واشنگتن از وضعیت دوگانه دلار هم به عنوان پول ملی و هم یک ارز کلیدی برای SMI تا بتواند علیه عاملان اقتصادی خصوصی یا ملی که متخاصم تلقی شده اند، مجازات هایی اعمال نماید. یا با استفاده از فرمولی که از سال ۲۰۲۲ رایج شده، «تبدیل دلار به سلاح».

فهرست اقدامات تضییعی از سوی وزارت خزانه داری ایالات متحده، که نخستین آنها به خیلی قبل تر از تهاجم روسیه به اوکراین بر می گردد، دارای ۲۲۰۶ صفحه و بیش از ۱۲۰۰۰ نام بوده و شامل ۲۲ کشور می شود. به گفته کریستوفر ساباتینی (Christopher Sabatini)، از اندیشکده بریتانیایی چتم هاوس (Chatham House)، «بیش از یک چهارم اقتصاد جهانی، تحت تأثیر این یا آن شکل از تحریم است (۱۱)». بنا به تحلیل فایننشیل تایمز (۱۲)، طی دهه اخیر، استفاده از این نوع تدارک نسبت به گذشته تسریع یافته است، و «رؤسای جمهوری



عکس: خبر آنلاین





عکس: رگد

نوگیرا ادامه می‌دهد: «برای آن که تجارت با ارزهای ملی واقعاً عملی شود، ارزهای مربوطه باید بتوانند به ذخایر ارز خارجی تبدیل شوند.» یعنی به پول نقدی که به راحتی در دسترس بوده و در معرض کاهش‌های شدید ارزش خود قرار نگیرند. در حال حاضر، هیچ یک از نامزدهای سنتی جایگزینی دلار - یورو و رنمینبی - واجد شرایط لازم نیستند. یورو، به خاطر عدم اطمینان در مورد آینده آن، که از زمان بحران بدهی‌های دولت‌ها، در سال ۲۰۲۰ آشکارا موجب نگرانی کل جهان شده است. رنمینبی نیز نمی‌تواند ارز جایگزین باشد، زیرا پکن اقدام به آزادسازی حساب سرمایه خود نکرده است: ارز چینی قابل تبدیل نیست و همچنان تحت کنترل‌های شدید مبادله ای قرار دارد. برای این که یوان دلار را از تاج و تخت پایین بیاورد، نقطه عطفی که برخی از تحلیلگران عجول پیشاپیش اعلام کرده‌اند، چین باید در سیاست پولی خود دست به یک چرخش نا محتمل بزند.

زیرا پکن آگاه است که استفاده از یوان توسط افراد غیر مقیم، الگوی اقتصادی این کشور را تغییر خواهد داد. در واقع، هر چه تقاضای ارز در خارج از کشور بیشتر شود، به همان اندازه ارزش آن نسبت به سایر ارزها بیشتر می‌شود. و به همان اندازه قیمت صادرات آن کشور گران تر می‌شود: یک خطر بزرگ برای «کارخانه جهانی» چین. علاوه بر این، پکن از میزان خطرانی که فرآیندهای مقررات زدایی، همسایگانش را در بحبوحه بحران مالی ۱۹۹۷، و اقتصادهای کشورهای شمال را در بحران سال ۲۰۰۸ تهدید کرده، ارزیابی دارد. در نتیجه، ناتان شیربر (Nathan Sperber) محقق، توضیح می‌دهد که یک قسمت از بی ثباتی بازارهای چینی، به دنبال تلاش برای آزادسازی مالی، در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶، آن قدر دردناک بوده که حکومت را به سوی «تعریف مجدد ریسک‌های مالی به مثابه آسیب‌های بالقوه علیه امنیت ملی» سوق دهد. او تصریح می‌کند که از دیدگاه مقامات چینی، نظارت بر سرمایه صرفاً از نگرانی‌های مالی ناشی نمی‌شود: «اگر چینی‌های ثروتمند می‌توانستند سرمایه‌های خود را بدون محدودیت از کشور خارج کنند، قادر می‌بودند دارایی‌هایشان و در نتیجه امتیازات شان را هم مصون بدارند. به دلیل کنترل سرمایه‌ها، مالکیت سرمایه در چین نسبی باقی می‌ماند: مالکیت تابع قدرت سیاسی است که این امکان را برای خود محفوظ می‌دارد تا بتواند علیه افراد مورد نظرش تحریم اعمال کند.»

نخستین پاسخ منطقی، به صورت پیشینی، چنین است: حالا که استفاده از واحد پول یک کشور دیگر مشکل ساز است، از پول خودمان استفاده کنیم! کاری که چندین کشور در معاملات تجاری فرامرزی خود شروع کرده‌اند. در آوریل ۲۰۲۳، هند و مالزی اعلام کردند که از روپیه، واحد پول هند، در تجارت استفاده خواهند کرد. یک ماه قبل، پکن و برازیلیا اعلام کردند تراکنش‌ها به ریاس برزیل و یوان چین صورت می‌گیرد. فرانسه نیز در این حرکت مشارکت می‌کند، زیرا یک پنجم مبادلات آن با امپراتوری میانه (چین) با رن مین بی (renminbi) نام دیگر واحد پول چین صورت می‌گیرد (۱۵). با وجود اعلامیه‌ها آغشته به اراده‌گرایی که این جنبش را «شورش ضد آمریکایی» معرفی کرده‌اند، همه این ابتکارات لزوماً از انگیزه به چالش کشیدن سلطه دلار بر نمی‌خیزد. دلارزدایی تجاری با هدف ژئوپلیتیکی، قصد دیگری دارد که عملگرا تر است: چیزی ناشی از تلاش با هدف کاهش هزینه تراکنش‌ها که گاهی اوقات، به دلیل تبدیل‌های چندگانه، از واحد پول A به دلار، سپس از دلار به واحد پول B، بسیار سنگین می‌شوند.

### روبل، روپیه یا درهم؟

انگیزه‌ها هر چه که باشد، این حرکت بزرگ برای تنظیم مجدد مبادلات تجاری، با تشکیل شبکه بازرگانی بین المللی خارق العاده ای که توسط چین برپا گردیده، آسان تر شده است. چین، اولین شریک تجاری ۶۱ کشور در جهان (در مقابل ۳۰ کشور برای ایالات متحده (۱۶)) است. با این حال با مشکل قابل توجهی مواجه است. آقای نوگیرا باتیستا جونور (Nogueira Batista Jr.) می‌گوید «از آنجا که موازنه تجاری هرگز کاملاً تراز نیستند، در جریان مبادلات از این نوع، یکی از دو کشور لزوماً، ناچار به انباشت ارز شریک خود خواهد شد. و این، در برخی موارد، می‌تواند مشکلاتی ایجاد کند. به خصوص اگر واحد پول مورد نظر در معرض نوسانات ارزی بوده یا به راحتی قابل تبدیل نباشد.» امری که برای اکثر ارزها صادق است. همین توضیحی است بر شکست مذاکرات بین مسکو و دهلی نو، در ماه مه گذشته، با هدف تجارت بر پایه روپیه: مبادلات تجاری بین دو ملت، به نفع روسیه، بسیار نامتعادل بود، روسیه بیم از آن داشت که انبوهی از اسکناس روپیه غیر قابل مصرف در دستش تلنران شود. در نتیجه، هند نفت روسیه را به ... درهم سعودی خریداری کرد. (۱۷)

### سوء تفاهم‌های بسیار سودمند

میان بین‌المللی کردن واحد پول خود و حمایت از مدل توسعه چینی، یکن انتخابی را کرده است. اسپرپر تاکید می‌کند که حتی وقتی گونه ای از دلارزدایی به نفع رزمینی نمایان می‌شود، یک فرآیند «زیر فشار» است: «با این انگیزه دلارزدایی نمی‌شود که در واقعیت، یوان به عنوان یک ارز مبادلاتی یا ارز ذخیره برای سهام بازار دارای برتری است بلکه نوعی جهانی سازی به واسطه توافق‌های دیپلماتیک است». نشانه‌ای از جذابیت پایدار دلار آنکه در طول بحران‌های مالی، به عنوان پناهگاه امن ترجیحی بازارها باقی ماند، از جمله زمانی که منشأ این بحران‌ها ... در ناکارآمدی بازارهای آمریکا است، همان طور که در زمان بحران subprime در سال ۲۰۰۸ رخ داد.

در پشت هیاهوی بیانیه‌هایی که اعلام می‌کنند «برتری مالی آمریکا به پایان رسیده است (۱۸)»، این ارقام تصویر سنجیده‌تری را نشان می‌دهند. طبق داده‌های آخرین پژوهش سه‌ساله توسط بانک تسویه‌های بین‌المللی (BRI, BIS)، در سال ۲۰۲۲، دلار همچنان و با فاصله زیاد، پرمصرف‌ترین ارز باقی مانده است: در ۸۸ درصد معاملات ارزی از آن استفاده می‌شود (این درصد از سال ۱۹۸۹ به بعد بدون تغییر باقی مانده است). در مقایسه با ۳۲ درصد برای یورو، ۱۷ درصد برای یون، ۱۷ درصد برای یوند استرلینگ (۱۹)، سهم یوان چین (۷٪) همچنان اندک است، اگرچه به شدت رشد می‌کند (۴۰٪ در سال ۲۰۱۹).

از نظر ذخایر ارزی، سهم دلار از ۷۲ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۵۹ درصد در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است، اما عمدتاً به نفع ارزهای صادر شده توسط متحدان ژئوپلیتیک واشنگتن: دلار استرالیا و کانادا، وون کره، کرون سوئد. در همین دوره، سهم رزمینی از صفر به ۲۰۶ درصد افزایش یافته است. این امر به این دلیل است که برای یک کشور نگهداری ذخایر به ارزی متمایز از ارزی که بدهی اش بر اساس آن است، بسیار

پیچیده است. با این حال، بین‌المللی شدن گسترده بازار بدهی بر اساس رزمینی، بدون آزادسازی حساب سرمایه چین غیرقابل تصور است...

در مواجهه با وضعیتی بسیار شبیه به بن‌بست: فروپاشی مشروعیت دلار به‌عنوان «ارز کلیدی» SMI، محدودیت‌های تجارت فرامرزی با ارزهای ملی، عدم وجود نامزدهای جایگزین برای دلار... روسیه و سپس برزیل پیشنهاد دادند در سطح BRICS عمل کنند. پروژه اولیه مورد نظر مسکو با هدف ایجاد نه یک ارز، بلکه یک «واحد حساب» بود: یک ابزار پولی که امکان ایجاد برابری بین ارزها و قیمت گذاری مواد خام بدون وابستگی به نوسانات دلار را فراهم می‌کرد...

در ۲۱ اوت ۲۰۲۳، یک روز قبل از اجلاس، وینی موهان کواترا (Vinay Mohan Kwatra)، وزیر امور خارجه هند، با خستگی، از موقعیت یک کنفرانس مطبوعاتی استفاده کرد تا مخالفت دهلی نو را با پروژه ای اعلام کند که هدف آن در ظاهر، ایجاد واحد حساب نیست... بلکه ایجاد یک «ارز مشترک» است. مخاطب روس ما، خشمناک می‌گوید: «اما این چیزی نیست که ما در مورد آن صحبت می‌کردیم! همه کسانی که در بخش اقتصادی کار می‌کنند می‌دانند که هنوز خیلی زود بود که در مورد یک ارز مشترک صحبت کنیم.» وقتی چرائی آنرا از همان مخاطب روس سوال می‌کنیم، برای او جای شکی نیست، مشکل از این واقعیت ناشی می‌شود که «در وزارت امور خارجه، در روسیه و در جاهای دیگر، هیچ کس چیزی در مورد سؤالات پولی نمی‌فهمد، حتی در بالاترین سطح.»

گاهی اوقات می‌توانیم آنها را درک کنیم. بکشیم این سوء تفاهم را برطرف کنیم: ارزها (از جمله مشترک) باید دو وظیفه مهم را علاوه بر وظایف واحد حساب انجام دهد: آنها همچنین باید نقش ابزار ذخیره را ایفا کنند، یعنی بتواند ارزش ذخیره کنند و راه مبادلات را باز کنند. بنابراین، تصور یک ارز «مشترک» برای BRICS به



عکس: ANI

نیاز جهان تبدیل شود: یک ارز جهانی که در دل صندوق بین المللی پول و به صورت مشورتی هدایت شده باشد و تبدیل به نهادی بشود که برای این منظور طراحی شده است.

این ایده را رئیس بانک مرکزی چین، آقای ژو شیائوچوان (Zhou Xiaochuan)، در سال ۲۰۰۹، مطرح کرد. او ایجاد این صندوق را سرآغازی می دید برای تاسیس یک بانک مرکزی جهانی که قادر به مدیریت نقدینگی بین المللی با هدف ثبات قیمت‌ها باشد. این اقدام، به طور طبیعی، منجر به انجام اصلاحاتی در صندوق بین المللی پول می شود که در اثر آن ایالات متحده از حق وتوی خود محروم خواهد شد. در حالی که نخبگان آمریکا به هیچ وجه خیال ندارند خود را از امتیازی که دلار برایشان فراهم کرده محروم نمایند.

در حال حاضر، آنها فعلاً از اینکار امتناع می کنند. در ۳ اکتبر، کریستالینا جورجیوا، مدیر صندوق بین المللی پول، به فایننشال تایمز توضیح داد که خواستار اصلاح حق رای در راستای «تغییرات در اقتصاد بین المللی» است، که از جمله جایگاه اقتصادی چین یکی از آنهاست. روزنامه لندن سیتی تصریح می کند، اگرچه واشنگتن با هرگونه تغییر عجولانه مخالف است، اما «درها» را برای چنین ابتکاری باز می گذارد (۲۵). از سوی دیگر، همان طور که آسترید ویو (Astrid Viaud) و پل آرتور لوزو (Paul-Arthur Luzu) تاکید کرده اند، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ، در طول دوران زمامداری اش (۲۰۱۷-۲۰۲۱) از به چالش کشیدن «سیاست کسری دائمی ایالات متحده، که جواز بقای سلطه دلار را می‌دهد» دست بر نداشته است. «پیام تندی» که «در مورد تمایل آمریکا برای تامین دلار برای جهانیان تردید ایجاد کرد» (۲۶). علی رغم سخنرانی‌های رسمی و رسانه ای که به او چنین آموخته اند که دلار «قوی» نماد عظمت کشور اوست، در واقع، مردم آمریکا یکی از بندگان اصلی دلاری خواهند بود که ارزش آن، دیگر به خاطر موقعیت خود در سطح جهانی، قویتر نخواهد شد. همان طور که گالبریت خاطر نشان می کند «چند قطبی [پولی] می تواند برای الیگارش‌ی بد بوده، اما برای دموکراسی، حفاظت از کره زمین و منافع عمومی خوب باشد. از این منظر، هرگز آمدنش زودرس نخواهد بود.» متأسفانه، او هشدار می دهد، «تغییرات بزرگ در نظم اقتصادی جهان فقط در زمان بحران‌های شدید رخ می دهند.»

درجه ای از هماهنگی نیاز داشت، بسیار بالاتر از آنچه پروژه روسیه محتاج آن بود. آقای نوگیرا باتیستا جونیر، که طی کنفرانسی که در پکن، و در حاشیه نشست سران در یوهانسبورگ برگزار می شد، مامور شده بود راهکارهای مختلف بررسی موضوع پولی را ارائه کند، وضعیت را چنین تشریح می کند: ایجاد یک واحد حساب «نسبتاً ساده خواهد بود و (...) می‌تواند به سرعت و با هزینه کم به اجرا درآید». در حالی که ایجاد یک پول مشترک به نظر او به «تامل و برنامه ریزی که هنوز شروع نشده» (۲۰) نیاز دارد. بدیهی است که دیگر کار از کار گذشته بود: این پروژه در یوهانسبورگ مورد بحث قرار نگرفت.

با این حال، سوء تفاهم‌ها همه چیز را توضیح نمی دهند. حتی، گاه، راه ساده ای می گشایند برای جلوگیری از پروژه‌هایی که نمی‌خواهیم خیلی واضح علت مخالفت مان با آن‌ها را توضیح دهیم. با این حال، واگرایی‌های ژئوپلیتیکی و درگیری‌های داخلی - به ویژه بین چین و هند که می خواهند به تجارت با ایالات متحده ادامه دهند- کار بریکس را پیچیده تر می کنند. این وضعیت در زمانی بود که آنها پنج عضو بودند. اعضای موسس نمی توانند نادیده بگیرند که ورود شش عضو جدید، از اول ژانویه ۲۰۲۴، کمکی به ایجاد شفافیت بیشتر نخواهد کرد. با این حال، به نظر می رسد که مساله پول، همان طور که تجربیات پیشین اتحادیه‌های پولی منطقه ای نشان داده اند، امر بسیار ظریفی است.

در اروپا، «مار پولی اروپایی» در سال ۱۹۷۲، که هدف آن محافظت از اقتصادهای مرتبط با شناوری عمومی ارزها بود، تنها در سال ۱۹۹۹ به ارز واحد منجر شد. ... اما با میزان موفقیت شبیه دار. در سال ۲۰۱۰، هشت کشور آمریکای لاتین یک نظام واحد منطقه ای برای تسویه پرداخت‌ها (Sucre) و همچنین واحد حسابی با همین نام راه اندازی کردند (۲۱). اما ضعف ادغام بازرگانی کشورهای مربوطه دامنه ابتکار را محدود کرده بود. در آسیا، بحران مالی سال ۲۰۰۸ منجر به ایجاد یک صندوق پول آسیایی با مسئولیت موازنه نرخ ارز شد. اما از آن به بعد، پروژه‌هایی که هدفشان ژرف اندیشی بیشتر درباره یکپارچگی پولی بوده، پیشرفتی انجام نداده اند. تحلیل‌های اخیر، تاکیدشان بر توسعه آتی ارزهای دیجیتال بانک مرکزی است (MNBC)، چین. در خط مقدم این موضوع، آرزو دارد که بتواند سیستم‌های پرداخت مانند سوئیفت را با یوان الکترونیکی خود دور بزند. اما همین موجب هراس پکن برای از دست دادن ظرفیت کنترلش شده است...

در حال حاضر، به نظر نمی رسد تهدیدی متوجه سیستم سازماندهی شده حول دلار وجود داشته باشد. اما افزایش تنش‌های ژئوپلیتیک بین المللی می تواند منجر به ظهور یک منطقه «غیر دلاری» برای کشورهایی که ایالات متحده آنها را رقیب تلقی می کند، بگردد. بر اساس ارزیابی گالبرایت (Galbraith)، چین «در این صورت نقش پل بین این دو سیستم را ایفا خواهد کرد: نقطه محوری یک ساختار چند قطبی» (۲۲). او اضافه می کند: «اگر پکن بنا بود به نوبه خود موضوع تصمیم گیری‌های شدید [مانند تضمینات تحمیل شده به مسکو] قرار بگیرد، در آن صورت، ممکن است یک گسست واقعی رخ دهد و جهان را به دو بلوک مجزا تقسیم کند.» وضعیتی بسیار پرهزینه برای واشنگتن، با توجه به حجم مبادلات بازرگانی بین چین و ایالات متحده، امری که تامین مالی بدهی این کشور را پیچیده تر خواهد کرد. (۲۳)

آیا این امر کاخ سفید را متوجه آشفتنگی کنونی پیرامون دلار خواهد کرد؟ شرط بندی روی چنین واکنشی می تواند هدف ناگفته بخشی از بریکس باشد. مخاطب روس ما در پایان گفت و گو و در پاسخ، می گوید « ببینید، اگر ابتکارات بریکس، در نهایت واشنگتن را به موافقت با ایجاد یک ارز واقعا بین المللی سوق دهد، برای من کاملاً قابل قبول است! و این همان چیزی است که چین می خواهد». میشل آگلیتا، متخصص شناخته شده امور پولی و مشاور دولت فرانسه و چین، در برابر سؤال ما، بر این موضوع تاکید کرد.

در حقیقت، این «ارز واقعا جهانی» قبلاً هم در قالب حق برداشت ویژه یا DTS های صادر شده توسط صندوق بین المللی پول (۲۴) وجود داشت. DTS در سال ۱۹۶۹، و در زمانی که سیستم برتون وودز در معرض فروپاشی بود، بوجود آمد و شبیه به بنکور Bancor بود که جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) در ۱۹۴۴ آنرا پیشنهاد داد، و همه ویژگی‌های لازم را دارا بود تا به ابزار پولی مورد





| نویسنده: Jean-Pierre SERENI  
| برگردان: شروین احمدی |

تحلیلی که رسانه‌های اروپایی سانسور کردند

## چرا ابرقدرت‌ها جنگ می‌کنند

غرب است. با این وجود، دشوار است این واقعیت را نپذیرفت که ایالات متحده تقریباً همیشه با تحمیل واقع‌گرای عمل کرده است، حتی اگر فعالیت‌شان را زیر پوشش سخنانی اخلاقی انجام دهند. در طول همه دوران جنگ سرد، آمریکائیان همواره از مستبدان بی پروا مثل چان کایچک در چین، محمدرضا پهلوی در ایران، ری سینگمن در کره جنوبی، موبوتو سسه سیکو در زئیر، آناستاسیو سوموزا در نیکاراگو یا اوگوستو پینوشه در شیلی پشتیبانی کرده‌اند. به این مثال‌ها بسنده می‌کنیم.

با این همه، در این سیاست و فقه‌های قابل ملاحظه پدید آمد: در «دوران تک قطبی» از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۷، هنگامی که دولت‌های آمریکا، چه دموکرات و چه جمهوری خواه، با صرف نظر از واقع‌گرایی ژئوپولیتیکی، برای تحمیل نظم جهانی متکی بر ارزش‌های دموکراسی لیبرال تلاش کردند - یعنی دولت قانون، اقتصاد بازار و حقوق انسانی، زیر اقتدار خیرخواهانه و اشیب‌نگتن. این سیاست راهبردی «هژمونی لیبرال» با شکست سختی روبرو شد و در ظهور جهان پراشویی که با آن روبرو هستیم، نقش انکارناپذیری ایفا کرد. اگر در سال ۱۹۸۹، پس از پایان جنگ سرد، حکومت‌های آمریکا سیاست خارجی واقع‌گرایانه‌ای اتخاذ کرده بودند، امروز کره زمین به احتمال زیاد، مکانی بسیار کم‌خطر تر بود

### افول واقع‌گرایی به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد

برپایه‌ی نظریه موسوم به «کلاسیک» که هانس مورگنتا (Hans Morgenthau)، حقوق‌دان آمریکائی بیان کرده، تمایل به قدرت، ذاتی طبیعت انسان است. او می‌گفت، رهبران را اثر «قدرت طلبی» که محرک فطری است و آنان را به سلطه‌گری بر مجاورشان سوق می‌دهد، فعال شده‌اند. هرکس آزاد است که در این مورد نظریه خودش را داشته باشد. در نظریه من، نیروی محرکه‌ی رقابت میان دولت‌ها، پیش از هر چیزی، در ساختار یا معماری نظام بین‌المللی قرار دارد. نظام بین‌المللی است که دولت‌ها را ترغیب می‌کند - و بیشتر از همه، قدرت‌های بزرگ را - تا دست به رقابت بی‌رحمانه‌ی بزنند. در این زمینه، آن‌ها زندانی یک قفس آهنی هستند.

### حتی ابرقدرت‌ها ممکن است مورد تهدید قرار گیرند

پیش از همه، باید یادآوری کرد که قدرت‌های بزرگ در درون نظامی عمل می‌کنند که هیچ محافظی وجود ندارد تا هنگام تهدید از سوی یک دولت رقیب به آن روی آورند. لذا، هر کدام، در جهانی که دفاع از خود حاکم است، باید مراقب خودش باشد. دو جنبه‌ی دیگر نظام بین‌المللی، این الزام را سنگین‌تر می‌کند. همه قدرت‌های بزرگ دارای توان نظامی تهاجمی فوق‌العاده هستند، حتی اگر برخی نیروی بیشتری دارند، و در نتیجه این قدرت‌ها می‌توانند به هر دولتی صدمات زیادی وارد آورند. از سوی دیگر، دشوار و شاید غیرممکن باشد که اطمینان داشت این قدرت‌ها نیت‌های صلح‌جویانه دارند، در شرایطی که نیت‌ها برخلاف توان نظامی در ذهن رهبران قرار دارند و هرگز نمی‌توان از آن‌ها رمزگشایی کامل کرد. پیش‌بینی در مورد عملکرد این یا آن دولت در آینده بسیار مخاطره‌آمیز است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند پیش‌گویی کند که مسئول آن چه کسانی خواهند بود یا اگر اوضاع دگرگون شود، قصدشان چه خواهد بود.

وقتی دولت‌ها در جهانی اقدام می‌کنند که فقط می‌توانند روی خود حساب کنند و

اگر گفتمان مسلط را باور کنید، سیاست خارجی غربی عبارت است از صدور دموکراسی لیبرال و قانون به بقیه کشورهای جهان. درحالی‌که همان طوری که جان مرشایمر نظریه پرداز عمده‌ی واقع‌گرایی در روابط بین‌المللی توضیح می‌دهد، مناسبات مابین قدرت‌ها بیش از اینکه از ایده‌آل‌ها تبعیت کند، از ملاحظات راهبردی پیروی می‌کند.

سی سال پیش، شماری از کارشناسان غربی اطمینان می‌دادند که تاریخ به پایان رسیده و رودرویی قدرت‌های بزرگ امری است مربوط به گذشته. این توهم نتوانست در مقابل آزمون زمان تاب آورد. امروزه، دو مناقشه از کشمکش‌هایی که قدرت‌های بزرگ را در برابر هم قرار داده بود، تهدیدی است به درگیری جنگ آشکار: ایالات متحده علیه روسیه در اروپای شرقی درباره اوکراین، ایالات متحده علیه چین در مورد تایوان.

تغییرات رخ داده در سیاست بین‌المللی در سال‌های اخیر، موجب تنزل یافتن جایگاه غرب شده است. چه اتفاقی افتاده است؟ جهان به کجا می‌رود؟ پاسخ به این پرسش‌ها به نظریه‌ای درباره روابط بین‌المللی نیاز دارد که به جهان پرهرج و مرج و نامعلوم سمت و سویی دهد، چارچوبی عمومی که امکان دهد تا بتوان توضیح داد که چرا دولت‌ها به چنین شیوه‌هایی عمل می‌کنند.

نظریه‌ی موسوم به «واقع‌گرایی» [رئالیسم] بهترین ابزار در دسترس برای درک سیاست بین‌المللی است. اصل موضوع از چه قرار است؟ دولت‌ها در جهانی فاقد اقتدارِ برتری که قادر به محافظت از یکی در مقابل دیگری باشد، همزیستی می‌کنند. این اوضاع آنان را مجبور می‌کند تا به تحول تناسب قوا توجه کنند، زیرا کوچکترین ضعفی ممکن است آن‌ها را آسیب‌پذیر سازد. با این وجود، رقابت در روی صحنه شطرنج قدرت مانع از این نیست که هنگامی که با منافع‌شان سازگار باشد، با هم همکاری کنند. با این همه، به طور کلی، روابط بین دولت‌ها - و به طور ویژه، بین قدرت‌های بزرگ - اساساً تابع رقابت است. در نظریه‌ی واقع‌گرایی، جنگ یکی از ابزارهای حکومتی مثل بقیه است که دولت‌ها برای تحکیم موضع راهبردی‌شان به آن متوسل می‌شوند. بدین ترتیب می‌توان فرمول مشهور کارل فن کلاوزویتس (Carl von Clausewitz) را درباره جنگ توضیح داد، «جنگ، ادامه ساده‌ی سیاست است به روش‌های دیگر».

واقع‌گرایی در اروپا وجهه خوبی ندارد. در غرب، معمولاً جنگ به منزله‌ی آخرین راه حل، تنها در شرایط دفاع مشروع قابل توجیه است؛ امری که با منشور سازمان ملل متحد نیز خوانایی دارد. از آن‌جا که نظریه واقع‌گرا بر اصل بدیهی بدبینی مبتنی است، هر چه بیشتر نگوئیم می‌شود؛ پذیرفتن این ایده که رقابت بین قدرت‌های بزرگ، واقعیتی غیر قابل نقض یعنی قانون زندگی است، به طور حتمی و ناگزیر، تراژدی به بار می‌آورد. گویی همه دولت‌ها - چه دموکراتیک و چه استبدادی - از منطق واحدی تبعیت می‌کنند. در غرب، دیدگاه مسلط عمدتاً بر این متکی است که گرایش به رقابت را به ماهیت رژیم مرتبط کند. قاعدتاً دموکراسی‌های لیبرال بنا بر ماهیت‌شان باید بر حفظ صلح راغب باشند، در حالی که رژیم‌های استبدادی جنگ‌افروز شمرده می‌شوند.

نایب‌از این حیرت‌کرد که نظریه لیبرال که در مخالفت با واقع‌گرایی ساخته شده، مطلوب



عکس: Tate Britain

در طول قرن بیستم، ایالات متحده به نحوی عمل کرد که مانع از این شود که امپراتوری ژرمنی و ژاپنی و سپس آلمان نازی و اتحاد شوروی بتوانند به عنوان تنها قدرت منطقه ای در آسیا و اروپا جا افتند.

هدف نخستین هر دولتی ادامه بقا ست، زیرا اگر دولتی دوام نیابد نمی تواند هیچ هدف دیگری را دنبال کند. تولید ثروت یا پخش یک ایدئولوژی می تواند برایش اولویت داشته باشد، ولی فقط به این شرط که به بخت موجودیتش لطمه نزند. همین طور، قدرت های بزرگ می توانند همکاری کنند، به شرطی که منافع مشترک داشته باشند و پیمان شان مواضع خاص آنان را در تناسب قوا تضعیف نکند. برای مثال، در دوران جنگ سرد، ایالات متحده، اتحاد شوروی و بریتانیا با امضای پیمان عدم توسعه تسلیحات هسته ای (۱۹۶۸) همکاری کردند، در حالی که روابط میان آمریکا و شوروی فی نفسه مناقشه آمیز بود. در آستانه جنگ جهانی اول، قدرت های بزرگ اروپایی با منافع اقتصادی عظیم با همدیگر مرتبط بودند و در عین حال، رقابت شدیدی از جنبه امنیتی باهم داشتند که سرانجام بر همکاری اقتصادی غلبه کرد و آن ها را به سوی جنگ سوق داد. رقابت مربوط به مسائل امنیتی، همواره بر تفاهم میان قدرت های بزرگ، سایه انداخته است.

مخالفان مکتب واقع گرا (رئالیست) در مورد ژئوپولیتیک، اغلب ایراد می گیرند که این مکتب به نهادهای بین المللی، یعنی شالوده ای نظام جهانی متکی بر قاعده، اعتنا نمی کنند. اما، واقع گرایان کاملاً می پذیرند که این نهادها به صورتی سرنوشت ساز به حفظ رقابت امنیتی در جهانی با وابستگی متقابل کمک می کنند - مثل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و پیمان ورشو در دوران جنگ سرد، یا مانند سازمان جهانی تجارت (WTO - OMC) و سازمان ملل متحد، امروز، با این وجود، واقع گرایان یادشده همچنین مطرح می کنند که قدرت های بزرگ، قاعده های نهادهای بین المللی یا چندجانبه را بر پایه ی منافع خودشان تعیین می کنند، و این نهادها نمی توانند هیچ گاه دولت بانفوذی را به اقدامی مجبور کنند

با مخاطره مواجهه با رقیبی نیرومند و متخاصم روبرو هستند، الزاماً از یکدیگر هراس خواهند داشت، حتی اگر میزان ترس آنان بسته به موقعیت تغییر می کند. در جهانی چنین پرمخاطره، بهترین روش برای هر دولت خردمند این است که مطمئن باشد ضعیف نیست. تجربه ی چین در «قرن تحقیر ملی» از ۱۸۳۹ تا ۱۹۴۹ نشان داد که دولت های قدرتمندتر گرایش دارند تا از ضعف دیگران سوءاستفاده کنند. در صحنه ی بین المللی، بهتر است که «گوجیرا» باشی تا «بامبی»\*.

به نظر می رسد که اتحادیه اروپا از این قاعده، استثنا است، ولی فقط در ظاهر. اتحادیه اروپا که زیر چتر حمایتی آمریکا ایجاد شده است، کشمکش نظامی بین دولت های عضو را غیرممکن ساخته و از این طریق آنان را از ترسی که داشتند، رها کرده است. این دلیل، تاحدی، توضیح می دهد که رهبران اروپایی با هر گرایشی، از این واهمه دارند که ایالات متحده به آن ها پشت کند تا بتواند بهتر به آسیا بپردازد. وجه مشخصه ی سیاست قدرتهای بزرگ، به طور خلاصه، در رقابت سرسختانه ی امنیتی نهفته است. برای این که هر دولتی، نه فقط به دنبال به دست آوردن نفوذ نسبی است، بلکه باید مراقب باشد که توازن قدرت به ضرر او نچرخد. این هدف، موسوم به «توازن» (Balancing)، را می توان از طریق افزایش قدرت یا با ائتلاف با دولت های دیگری نیز که مورد تهدید هستند، انجام داد. در جهانی واقع گرا، حاکمیت یک کشور اساساً در پرتو توانایی نظامی اش خود را ارزیابی می کند، قدرتی که به اقتصادی پیشرفته و جمعیتی بالا وابسته است.

برای دولتی که می خواهد نقش قدرت بزرگ را ایفا کند، بهترین شرایط این است که ابتدا، قدرتی منطقه ای باشد، به این معنی که بر بخشی از جهان که تعلق دارد، تسلط یابد، در عین حال که مطمئن شود هیچ قدرت متوسط یا بزرگ دیگری در این زمینه با او رقابت نمی کند. ایالات متحده تصویر کاملی از این منطق به دست می دهد. در سده های هیجدهم و نوزدهم، این کشور با حضوری دائمی، سلطه اش را بر قاره آمریکا تحکیم کرد.

شوروی و ایالات متحده هزاران میلیارد دلار هزینه داشته است، و امروز در مورد چین، روسیه و ایالات متحده چنین است. این دولت ها هرگز از آماده شدن برای یک جنگ کلاسیک غافل نشده اند. به یقین، به نظر می رسد که احتمال بروز کشمکش نظامی میان قدرت های بزرگ در جهانی اتمی شده کمتر است، ولی باوجود این، تهدیدی ملموس به حساب می آید. بنابراین، واقع گرایی چیزی از اعتبارش را از دست نداده است.

آموزه [دکترین] واقع گرا، همچنین این فکر را القاء می کند که حوزه ی منافع استراتژیکی (راهبردی) حیاتی برای قدرت های بزرگ خارج از منطقه خودشان - حوزه هایی هستند که به آنان امکان می دهد تا جلوی رقیبان راهبردی شان را بگیرند یا منابع ضروری برای اقتصاد جهانی را در اختیار داشته باشند. در دوران جنگ سرد، واقع گرایان آمریکائی سه ناحیه خارج از قاره [خودشان] را مشخص می کردند که در آنجا، کشورشان می بایست آماده ی نبرد باشد: اروپا و آسیای شمال-غربی، محلی که اتحاد شوروی قرار داشت و همچنین خلیج فارس، به خاطر منابع زیرزمینی نفت آن. تقریباً همه علیه جنگ ویتنام بودند زیر در آسیای جنوب-شرقی جریان داشت، منطقه ای که از جنبه راهبردی کم اهمیت ارزیابی می شد. اکنون که چین به نوبه خود، به یک قدرت بزرگ تبدیل شده، برای دولت آمریکا، آسیای جنوب شرقی بسیار بیشتر اهمیت دارد و از این پس آماده است که حتی با نیروی نظامی از حفظ وضع موجود در تایوان و دریای چین جنوبی دفاع کند.

ژئوپولیتیک لیبرال هیچ اولویتی برای این یا آن منطقه قائل نیست. هدف اعلام شده ی آن، ترویج دموکراسی و سرمایه داری به گسترده ترین شکل ممکن است. گرچه اعلام می کنند که از جنگ بیزارند، مدافعان سیاست خارجی لیبرال برای رسیدن به هدف های بلندپروازانه خود در توسل به آن تردید نمی کنند. دکترین بوش که مدعی بود خواهان

که امنیت آن را مورد تهدید قرار دهد. در غیر این صورت، آن دولت این قاعده ها را زیر پا گذاشته یا به نفع خود، از نو تدوین خواهد کرد.

### ماهیت رژیم اهمیتی ندارد

این منطق برخلاف باورهایی است که در غرب بسیاری می پذیرند و به موجب آن، رفتار دموکراسی لیبرال با دولت های خودکامه متفاوت است. برخی معتقدند که دولت های اخیر نظم جهانی را که بر پایه ی حقوق و قانون استوار است، به خطر می اندازند، و به طور کلی، تنها مانع در برابر صلح اند. اما، سیاست بین المللی به این صورت کار نمی کند. در جهانی که دفاع از خود آن را مدیریت می کند، و در آن هر دولتی برای بقای خود نگران است یا به هر حال چنین ادعایی دارد، ماهیت رژیم زیاد به حساب نمی آید. ملتی لیبرال به حد کمال، حقوق بین المللی را پس از به راه انداختن جنگ داخلی خونین در نیکاراگوئه در سال های دهه ۱۹۸۰، حمله در سال ۱۹۹۹ به یوگوسلاوی و تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳، زیر پا گذاشت. همه قدرت های بزرگ وقتی فکر می کنند که منافع حیاتی شان در خطر قرار دارد وسواس را به کناری می نهند.

برخی از کارشناسان معتقدند که «انقلاب هسته ای» بخش بزرگی از محتوای واقع گرایی را خالی کرده است. گویا، سلاح اتمی با بازداشتن هر قدرتی که قصد حمله به دارنده آن را داشته باشد، علیه هرشکلی از نابودی محافظت می کند، امری که یکی از دلایل مسابقه برای قدرت را حذف می کند. همان کارشناسان فکری می کنند که ترس از یک درگیری فاجعه بار کافی است که از دست یازیدن دو قدرت دارای بمب اتمی به یک جنگ کلاسیک جلوگیری کند. با این همه، هیچ نشانه ای در دست نیست که ملت های درگیر با چنین استدلالی موافق باشند. مسابقه بین دو قدرت بزرگ در دوران جنگ سرد، برای اتحاد



عکس: AFP

بود جایش را به جهانی تک قطبی داد که حول ایالات متحده متمرکز بود. در سال ۲۰۱۷، با صعود چین و احیای قدرت روسیه، تک قطبی به چندقطبی تبدیل شد. مسلم است که ایالات متحده رتبه نخست را در شکل‌گیری جدید حفظ کرده ولی چین با اقتصاد شگفت‌انگیز و نیروی نظامی روبه رشدش به آن نزدیک شده است. در بین سه غول، به یقین روسیه ضعیف‌ترین است. بنابراین، سیستم چند قطبی دو رقیب جدید ساخته است که هر کدام از بانیانش منطق واقع‌گرای متفاوتی دنبال می‌کند. مانند دشمنی آمریکا-شوروی در گذشته، و برخلاف کشمکش کنونی بین ایالات متحده و روسیه، موضع اصلی رقابت بین واشینگتن و پکن، هژمونی منطقه‌ای است، حتی اگر این سلطه ممکن است مثل رقابت با روسیه به بقیه جهان نیز سرایت کند. رقابت کنونی بین آمریکا و روسیه، با ترس از این که مسکو بتواند بر اروپا مسلط شود، توجیه نمی‌شود، بلکه بیشتر، رفتار سلطه‌گرایی آمریکا آن را توضیح می‌دهد. در طول سده‌های نوزدهم و بیستم، چین را به مثابه یک قدرت بزرگ به شمار نمی‌آوردند. درست است که جمعیت پرشماری داشت، اما منابعمش امکان نمی‌داد که نیروی نظامی نیرومندی ایجاد کند. از اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰، زمانی شرایط تغییر کرد که اقتصاد چین شروع به چنان رشد گویج‌کننده‌ای نمود که آن کشور را که قادر به توسعه‌ی فن‌آوری مدرن کرد و در ردیف دوم جهان قرار داد. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، پکن از قدرت اقتصادی اش برای افزایش قدرت نظامی اش استفاده می‌کند.

هدف چین تقویت سلطه اش بر آسیاست، ولی همچنین، هل دادن تدریجی نیروهای آمریکا به خارج از بخش شرقی این قاره است، به طوری که برتری اش را بر کل منطقه تحمیل کند. از سوی دیگر، این کشور در حال تجهیز به نیروی دریایی قدر به فعالیت در دریاهای دور است، امری که نشان می‌دهد که گسترش قدرتش در چهار گوشه جهان را در سر می‌پروراند. روی هم رفته، چین تلاش می‌کند تا از نمونه‌ی آمریکا پیروی کند، که

دموکراتیزه کردن خاورمیانه یا لوله تنگ است، به بهترین وجهی این برداشت را نشان داد. اتفاقی نیست که طرفداران رئالیسم شدیداً از جنگ عراق انتقاد کردند. نومحافظه‌کاران [ینو کن ها] که بسیار به جهانی کردن «ارزش‌های» غرب دلپستگی داشتند، این جنگ را خواستند و طراحی اش کردند و طرفداران سلطه‌گری لیبرال از آن پشتیبانی نمودند.

نگرش لیبرالی در زمینه سیاست خارجی، به طور متناقضی دارای یک هسته‌ی بنیادی غیرلیبرال است. از این رو، لیبرالیسم ضمن این که از لزوم روادمداری در مورد تنوع عقیده در جامعه دفاع می‌کند، زیرا می‌پذیرد افرادی که جامعه را تشکیل می‌دهند، هرگز در مورد بهترین روش زندگی مشترک یا روش‌های حکومتی، با یکدیگر به توافق نخواهند رسید. به همین دلیل، جامعه‌های لیبرال تلاش می‌کنند فضاهایی را فراهم آورند که در آن‌ها، افراد و گروه‌ها بتوانند با حفظ باورها و اصول‌شان با همدیگر همزیستی کنند. اما، هنگامی که نوبت به سیاست خارجی می‌رسد، لیبرال‌ها به جنب و جوش می‌افتند، گویی می‌دانند چه نوع رژیم‌های برای همه کشورها مناسب است. (۱) به عقیده لیبرال‌ها، بقیه جهان باید از غرب تقلید کرده و از همه امکانات‌شان استفاده می‌کنند تا آن‌ها را به این سمت سوق دهند.

چنین استنباطی محکوم به شکست است، نه فقط به این دلیل که بر سر تعریف از نظام سیاسی ایده‌آل اجماعی وجود ندارد، بلکه همچنین برای این که از منطق واقع‌گرا دور می‌شود. دولت‌ها موجودیت‌هایی با حاکمیت مستقل هستند که در برابر تهدیدی که علیه منافع حیاتی‌شان باشد، از خود دفاع می‌کنند، به ویژه اگر از جانب یک دولت رقیب باشد که قصد تغییر نظام حکومتی حریف را داشته باشد.

هنگامی که در سال ۱۹۹۱، اتحاد شوروی فروپاشید، جهان دو قطبی که منشاء جنگ سرد



بهترین روش برای بهینه کردن امنیتش در جهان مملو از بی نظمی است. رهبران چین دلیل دیگری برای تسلط بر آسیا دارند: هدف های سرزمینی با تمایلات ملی گرایانه، مثل فتح مجدد تایوان یا کنترل دریای چین جنوبی، با تأکید برتری اش در آن منطقه.

### رام کردن چین، شرط بندی که آمریکا آنرا باخته است.

از زمان های دور، ایالات متحده تلاش می کند که مانع از سلطه گری کشورهای دیگر شود، همان گونه که در جریان سده بیستم، به شکل های مختلف آن را نشان داد. لذا، در مقابل جاه طلبی های چین، آمریکائیان امروز تلاش می کنند سیاست بازدارندگی (مهار - Containment) را در زمینه نظامی و سیاسی بنیاد گذارند.

در زمینه ی نظامی، واشینگتن قصد دارد اتحادهایی را که برای مهار اتحاد شوروی ایجاد شده بود، در ائتلافی علیه چین دوباره بازسازی کند. منظور، برقرار کردن «یا از سرگرفتن - همکاری های چند جانبه، به سبک پیمان همکاری نظامی میان ایالات متحده، استرالیا و بریتانیا (AUKUS) یا گفتگوی چهارجانبه برای امنیت (QUAD) که ایالات متحده را با استرالیا، ژاپن و هند گردهم آورده، و همچنین مستحکم کردن اتحادهای دوگانه ای است که بین ایالات متحده و دولت هایی چون ژاپن، فیلیپین یا کره جنوبی وجود داشت.

در جبهه اقتصادی، واشینگتن می خواهد با تضمین کنترلش بر مهم ترین اهرم های حوزه راهبردی، جلو پیشرفت چین را در زمینه فن آوری های پیشرفته بگیرد. باین وجود، این رودرویی روابط فراتلانتیکی را در شرایطی به خطر می اندازد که شماری از دولت های اروپایی که از قطع تبادلات بازرگانی با روسیه ضرر دیده اند، در جستجوی خریدار در بازار چین هستند.

همه چیز حاکی از آن است که رقابت شدید بین چین و ایالات متحده در آینده ی نزدیک شدت بیشتری خواهد یافت. شعله ی این رقابت ها به احتمال زیاد، بنا بر مفهوم «دوراهی امنیتی» مشهور که برپایه ی آن، اگر یک دولت تصمیم به عملیاتی با هدف دفاعی بگیرد، دیگری آن را به مثابه نشانه ای از نیت تهاجمی تفسیر خواهد کرد، تاحدودی تیزتر خواهد شد. این رقابت ها به دودلیل خطرناک خواهند بود. از سویی، به تایوان، جزیره ای مربوط می شود که تقریباً از نگاه هر چینی هم چون سرزمینی مقدس متعلق به چین تلقی می شود ولی ایالات متحده مصمم است استقلال آن را زیر چتر آمریکائی حفظ کند. از طرف دیگر، در صورت درگیری جنگ بین دو قدرت بزرگ منطقه اقیانوس آرام، این خطر وجود دارد که نبردها در جزیره های نزدیک به کرانه های چین عمدتاً در هوا، در دریا و با شلیک موشک های دوربرد صورت بگیرد. چندان دشوار نیست تصور کرد که چنین وضعیتی گسترش خواهد یافت. اگر در قاره ی آسیا جنگ درگیرد، به دلیل شمار بسیار زیاد قربانیان آن، طرفین درگیری، به یقین پیش از به راه انداختن آن، دوبار خواهند اندیشید. همان گونه که ناتو و پیمان ورشو در دوران جنگ سرد، در قلب اروپا چنین می کردند. بنابراین، احتمال رودرویی زمینی بسیار کم است، که البته مانع از این نیست که منابع دیپلماسی هر دو طرف برای جلوگیری از چنین رخدادی بسیج شوند.

ایالات متحده با نادیده گرفتن اصول رئالیسم (واقع گرایی)، به طور گسترده ای به شکل گیری این رقابت خطرناک دامن زده است. در ابتدای سال های دهه ۱۹۹۰، هیچ دولتی نمی توانست با قدرت آمریکا رقابت کند؛ چین هنوز از نظر اقتصادی، کشوری توسعه نیافته بود. دولت آمریکا با پیروی از نسخه های لیبرالی، با تقویت رشد اقتصادی چین و با تلاش برای جذب آن در صحنه بین المللی، آغوشش را به روی پکن باز کرد. رهبران آمریکائی با حرکت از این اصل که چین ثروتمند شده به یک «شریک مسئول» در نظم نوین جهانی با زعامت واشینگتن تبدیل خواهد شد، می پنداشتند که آن کشور ناگزیر به صورت یک دموکراسی لیبرال درخواهد آمد. محاسبه ای که به طرز فاحش خطا بود، همان گونه که ادامه رویدادها نشان داد. اگر رهبران آمریکائی منطق واقع گرایانه ای را دنبال کرده بودند، از یاری رساندن به رشد چین خودداری کرده، تلاش می کردند به جای کاهش شکاف بین دوقدرت، آن را بیشتر کرده یا در همان سطح نگهدارند.

موقعی که نوبت به اوکراین می رسد، دیدگاه مسلط غربی مطرح می کند که روسیه رفتاری یکسان با رفتار چین در آسیا دارد. به این معنی که ولادیمیر پوتین گرفتار جاه

طلبی شاهانه شده که او را به سمت بازسازی روسیه ای بزرگ شبیه به اتحاد شوروی مرحوم سوق می دهد تا حصار محافظ پیشین پیمان ورشو را دوباره به دست آورد، امری که امنیت سراسر اروپا را به خطر خواهد انداخت. برپایه ی این تحلیل، اوکراین فقط پیش غذایی برای غول روسی است که پس از آن به کشورهای دیگر حمله خواهد کرد. لذا، نقش ناتو در اوکراین، به مهار رژیم پوتین محدود خواهد بود، همان طوری که از سلطه اتحاد شوروی بر سراسر اروپا در دوران جنگ سرد ممانعت کرد.

باین وجود، این برداشت که به کرات تکرار شده است، یک اسطوره است. نشانه ای وجود ندارد که نشان دهد رئیس جمهوری روسیه مایل به اشغال همه ی اوکراین یا فتح دولت های دیگر در اروپای شرقی باشد. آیا او واقعاً در آرزوی چنین چیزی است؟ از سویی او امکانات نظامی برای رسیدن به چنین هدف جاه طلبانه، و بدیهی تر از آن، برای تحمیل برتری اش به قاره اروپا را ندارد.

گرچه انکارناپذیر است که روسیه به اوکراین حمله کرده است، ولی نمی توان با این نکته نیز مخالف بود که زمانی که ایالات متحده و متحدان اروپائی اش تصمیم گرفتند از اوکراین سنگری در دروازه های روسیه بسازند، آن کشور را به این تجاوز تحریک کردند. آن ها امیدوار بودند که اوکراین را به یک دموکراسی لیبرال تبدیل کرده و به عضویت ناتو و اتحادیه اروپا درآورند. رهبران روسیه، چندین بار تکرار کردند که چنین سیاستی را به عنوان تهدیدی برای روسیه تلقی کرده و آن را تحمل نخواهند کرد. هیچ دلیلی وجود نداشت که به اراده آنان در این مورد تردید کنند. در آوریل ۲۰۰۸، هنگامی که تصمیم گرفته شد تا اوکراین وارد ناتو شود، سفیر آمریکا در مسکو یادداشتی به کوندولیزا رایس وزیر خارجه آمریکا فرستاد که در آن آمده بود: «عضویت اوکراین در ناتو فاحش ترین خط قرمز برای نخبگان روسیه (و نه فقط پوتین) است. پس از بیش از دو سال ونیم گفتگو با مسئولان روسی، هنوز در جستجوی کسی هستم که پیوستن اوکراین به ناتو را چیزی جز تعدی آگاهانه به منافع روسیه بداند». به این دلیل بود که آنگلا مرکل، صدراعظم وقت آلمان با پیوستن اوکراین به پیمان آتلانتیک مخالفت کرد: «من کاملاً مطمئن بودم (...) که پوتین انجام چنین کاری را اجازه نخواهد داد. به عقیده ی او، این کار به معنی اعلام جنگ بود (۲)».

مناقشه در فوریه ۲۰۱۴، شش سال پس از اعلام ناتو درباره طرح عضویت اوکراین آغاز شد. ابتدا، پوتین خواست به روش های دیپلماتیک آمریکا را که حامی پیوستن اوکراین به ناتو بود، متقاعد کند تا منصرف شود. برعکس، واشینگتن تصمیم گرفت بر تلاشش بیافزاید و ارتش اوکراین را مسلح کرده، آموزش داد و دعوت کرد تا در زمایش نظامی ناتو شرکت کند. مسکو از ترس این که اوکراین از این طریق عملاً به عضویت ناتو در آید، در ۱۷ دسامبر ۲۰۲۱، نامه ای به سازمان پیمان آتلانتیک و بیزیدنت بایدن نوشت و از آنان خواست که به طور کتبی تضمین کنند که اوکراین خارج از این سازمان مانده و بی طرفی کامل اتخاذ خواهد کرد. آنتونی بلینکن وزیر خارجه آمریکا در ۲۶ ژانویه ۲۰۲۲ پاسخ داد: «هیچ تغییری صورت نمی گیرد، هیچ تغییری صورت نخواهد گرفت». یک ماه بعد، روسیه به اوکراین حمله کرد.

از نقطه نظر واقع گرایی، واکنش مسکو به گسترش ناتو نمونه بارز سیاستی است که در جستجوی تضمینی در برابر تهدید خارجی است. از نگاه پوتین، این کار برای جلوگیری از انعقاد پیمانی نظامی به رهبری نخستین قدرت جهان، دشمن قسم خورده پیشین اتحاد شوروی است که نتواند همسایه اوکراینی را به خود الحاق کند. به نظر می رسد که دیدگاه روسیه در این ماجرا، از دکتترین مونرو\*\* الهام گرفته که ایالات متحده در قرن نوزدهم تهیه کرده و برپایه آن هیچ قدرت بزرگی اجازه نداشت در حیط خلوت این کشور از جنبه نظامی مستقر شود. در شرایطی که دیپلماسی نتوانست مسئله ای را که به دیده روسیه حیاتی بود، حل کند، رئیس جمهور آن کشور جنگی را آغاز کرد تا از پیوستن اوکراین به ناتو جلوگیری کند. از نگاه مسکو، این جنگ دفاع از خود است و نه جنگی برای تسخیر. مسلم است که اوکراین و همسایگانش نگاه کاملاً متفاوتی به رویدادها دارند. ولی مسئله در این جا، نه توجیه جنگ است و نه محکوم کردن آن، بلکه فقط توضیح شرایطی است که آغاز جنگ را تسهیل کرده است.





عکس: AP

## مهار روسیه یا تهدید آن؟

اگر اسطوره ای را بپذیریم که برپایه آن، پوتین قصد دارد بر جنگ‌ها به منظور فتوحات بیافزاید، شاید به ما ایراد بگیرند که طرح گسترش پیمان اتلانتیک خود بر منطقی واقع‌گرا متکی است؛ ایالات متحده و متحدانش فقط قصد مهار روسیه را دارند.

اما، این ادعا نیز غلط است. تصمیم گسترش ناتو در میانه‌های سال‌های دهه ۱۹۹۰ یعنی در زمانی گرفته شد که ارتش روسیه در وضعیتی بسیار ضعیف به سر می‌برد و واشینگتن قادر بود گسترش ناتو را به مسکو تحمیل کند. می‌بینیم که واقعیت ضعیف بودن در نظام بین‌المللی با چه خطراتی مواجه است. در سال ۲۰۰۸، روسیه خطر بزرگی به حساب نمی‌آمد، ولی بایان وجود، روند پیوستن اوکراین به ناتو در آن سال آغاز شد. امروزه منافع ایالات متحده بیش از این که در مهار کردن روسیه باشد، چرخش به خارج از اروپا در جهت آسیای خاوری و کشاندن روسیه به ائتلافی برای ایجاد دوباره موازنه در برابر چین است و نیز درگیر نشدن در جنگی در اروپای شرقی و گند کردن روند نزدیکی چین و روسیه.

درست مانند سیاست نسنجیده‌ی دراز کردن دست دوستی به سوی چین، گسترش ناتو از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی طرح سلطه‌ی لیبرالی بود. این طرح عبارت بود از ملحق کردن شرق و غرب اروپا جهت تبدیل این قاره به حوزه وسیع صلح. رئالیست‌هایی چون جورج کنان\*\*\* گسترش ناتو را نکوهش کردند، زیرا فکر می‌کردند که روسیه را تهدید خواهد کرد

و فقط می‌توانست به جنگ منجر شود.

به یقین، امروزه، اروپا شرایط بهتری می‌داشت اگر منطق واقع‌گرایی پیروز شده بود و اگر هدف ناتو پیوستن اوکراین به این پیمان نبود. اما، کار از کار گذشته است؛ تک قطبی جایش را به چند قطبی داده است، و ایالات متحده و متحدانش اکنون در رقابت ژئوپولیتیکی جدی با چین و روسیه درگیر شده‌اند. این جنگ سردهای جدید، دست کم به اندازه قبلی خطرناک‌اند - شاید حتی خطرناک‌تر.

توضیح لوموند دیپلماتیک:

### مخالفان، ساکت باشید!

جان مرشایمر یکی از بزرگترین نظریه پردازان کنونی روابط بین‌المللی است. جنگ اوکراین که بیش از پیش، دو قدرت اصلی اتمی جهان، روسیه و ایالات متحده را رودر رو قرار داده، در ضمن، اتحادیه اروپا، چین و هند را نیز درگیر کرده است. طبیعی است که حکومت‌ها و رسانه‌های سراسر جهان خواهان اظهار نظر او باشند. اما در مورد رسانه‌ها چنین نیست، به ویژه در فرانسه که خبرهای مناقشه‌آمیز اوکراین به تمرین پروپاگاندا بی‌پایانی شباهت دارد که تلاش می‌کند درگیری فزاینده‌ی اتحادیه اروپا را در کنار حکومت کیف توجیه کند. به نظر می‌رسد که این گزینش انتشاراتی بیان تحلیلی‌هایی را ممنوع کرده که مخالف به چشم می‌آیند، چرا که متفاوت هستند. لوموند دیپلماتیک از جان مییرشایمر خواست که نقطه نظرانش را توضیح دهد.

# در آرژانتین، جناح راست می خروشد اما بدون نوآوری



نویسنده: ANNE-DOMINIQUE CORREA  
برگردان: رویا شریفیان

آرژانتین کشوری که در ماه اوت در بریکس پذیرفته شد دچار فقر، تورم و بیکاری گسترده است و تا حل مشکلات ساختاری اش راه درازی در پیش دارد. به نظر میرسد که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ اکتبر، جناح چپ در موقعیت ضعیفی برای پیروزی قرار دارد. اما باید دید کدام جناح راست پیروز خواهد شد؟ راست کلاسیک خانم پاتریشیا بولریچ یا راست طرفدار آقای خاویز میله، اقتصاددان عجیب و غریبی که جوانان را بخود جلب کرده است.

جمهوری تلقی می شود)، آقای میله باکسب ۳۰٪ آرا به نمایندگی از جبهه «لیبرتاد آوانسا» (آزادی به پیش می رود)، بر رقبای خود خانم پاتریشیا بولریچ از جبهه ائتلاف محافظه کار « با هم برای تغییر» با ۲۸٪ آراء و آقای سرجیو ماسا، پرونیست، با ۲۱٪ آراء برتری یافت. صعود او محصول یک چرخش به راست عمومی در سیاست آرژانتین است، چرا که هر یک از دو کاندیدای دیگر، نماینده راست ترین جناح خانواده سیاسی خود هستند. چگونه می توان موفقیت یک «آناکو - سرمایه دار» (طرفدار آنارشسیسم سرمایه داری م.م.) خود خوانده ای که پیشنهادات ذیل را مطرح می کند توضیح داد:

- قطع بودجه های عمومی با اهر برقی
- انفجار بانک مرکزی با دینامیت
- دلاری کردن اقتصاد
- قطع روابط با شریک اول تجارت آرژانتین، چین، به دلیل کمونیستی بودن آن
- جرم انگاری سقط جنین
- اجازه حمل سلاح
- دستگیری و حبس تظاهرکنندگان
- مجاز شمردن فروش اعضاء بدن حتی اعضاء بدن کودکان
- مانند ژاپیر بولسونارو که در صحنه سیاسی برزیل ظاهر شد، آقای میله با سبک و سیاقی دیگر و با پیشینه ای متمایز، برنامه ای ارائه می دهد که ملغمه ای از اقتدارگرایی، محافظه

روی یک تخته سفید برچسب هایی برای هر وزارتخانه دولت آرژانتین چسبانده شده است. آقای میله با موهای ژولیده ای که بخود می بالد سه سال است آنرا شانه نکرده (و آن را به عنوان محصول دستهای نامرئی بازار معرفی می کند)، با نگاه نافذ آبی رنگ، و خط ریش مدل خواننده های راک نزدیک می شود. او قبل از اینکه برچسب را با یک حرکت تند پاره کند نام هر وزارت خانه که روی آن نوشته شده بود را فریاد میزد: «وزارت گردشگری و ورزش، بیرون! وزارت فرهنگ، بیرون! وزارت توسعه و محیط زیست، بیرون! وزارت زنان، جنسیت و تنوع جنسی، بیرون! وزارت عمران، بیرون!» برچسب آخر براحتی کنده نمی شد و باید دوباره برای کندن آن سعی: «بیرون! حتی اگر این یکی مقاومت هم بکند، وزارت فناوری، علوم و نوآوری، بیرون! وزارت کار، بیرون! وزارت آموزش و پرورش، آه شستشوی مغزی، بیرون! وزارت حمل و نقل، بیرون! وزارت بهداشت، بیرون! وزارت توسعه اجتماعی، بیرون! «سپس وی با خشنودی تخته سفید را نگاه می کند: «چه چیزی از دولت باقی مانده است؟». وزارت خانه های منابع انسانی، زیرساخت ها، اقتصاد، دادگستری، امنیت، دفاع، امور خارجه و کشور. وی اضافه می کند: «بس است! معامله و تجارت سیاست کفایت، زنده باد آزادی، جمع کنیم این وضعیت لعنتی را».

تا بحال، اظهارات او در برنامه های تلویزیونی، جایی که وی از عصبانیت سرخ می شد و سیاستمداران را «چپ های مزخرف» و روزنامه نگاران را «احمق و منگ» و یا افراد نادان خطاب می کرد، شهرت برای او به ارمغان آورده بود اما نه اعتبار. او در ۱۳ اوت ۲۰۲۳ در مرحله مقدماتی اجباری (که به عنوان یک آزمون در ابعاد واقعی برای انتخابات ریاست



عکس: Reuters



عکس: wikipedia

درك نزدیک شدن به ورشکستگی برای خارج کردن پس اندازهای شان به سمت بانک ها هجوم بردند و دولت مجبور شد در ۳ دسامبر ۲۰۰۱ «تبدیل پذیری» را متوقف کند.

ماجرای بقیه بحران موسوم به کورالیتو (برداشت قطره ای) را همه می دانند. در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ رئیس جمهور فرناندو دلارو (۱۹۹۱-۲۰۰۱) که جانشین مینم شده بود به همراه وزیرش دومینگو کوالو با هلیکوپتر فرار کردند. آرژانتین دست خالی، در عرض ۱۱ روز پنج رئیس جمهور به خود دید. مردم یزو های خود را که دچار کاهش ارزش شده بودند پس گرفتند. در طول سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ سقوط تولید ناخالص داخلی به ۱۰٪، افزایش فقر از ۴۶٪ به ۶۶٪ و نرخ بیکاری از ۱۸/۳٪ به ۲۱/۵٪ رسید.

در آوریل ۲۰۰۳، بسیج توده‌ای مردم با شعار «همه آن‌ها باید بروند» منجر به انتخاب یک پرونیست مترقی آقای نستور کریشتر (متوفی ۲۰۱۳) شد. او که کشور تکه پاره‌ای تحویل گرفته بود، مذاکره مجدد برای بدهی دولت، ملی کردن شرکت‌های استراتژیک و اجرای برنامه‌های وسیع اجتماعی را در پیش گرفت. در طول اولین دوره ریاست جمهوری اش فقر به نصف کاهش یافت. اما وقتی همسرش خانم کریستینا فرناندز در سال ۲۰۰۷ جانشین او شد، اقدامات او از دید صاحبان قدرت، زیاده روی تعبیر شد. در حالیکه قیمت مواد خام کشاورزی افزایش یافته بود، وی با جسارت، مالیات ۳۵٪ بر صادرات سویا که مایه حیات اقتصاد کشور بود را وضع کرد. صاحبان صنایع کشاورزی با حمایت طبقه متوسط شهری اقتصاد کشور را به مدت ۱۲۹ روز مسدود کردند. خانم فرناندز مجبور به عقب نشینی شد. اصلاحات تا سقفی که محافظه کاران پذیرفته بودند پیش رفت و آنها موفق به انتخاب آقای مورسیو ماکری در سال ۲۰۱۵ شدند. بازرگانی که وعده اقتصاد ریاضتی و تجارت آزاد را می داد.

همچون سال ۲۰۰۱ این حرکت با شکست مواجه شد. در واقع «باران سرمایه‌گذاری خارجی» (۱) که اقدام‌های آقای ماکری قرار بود جلب کند «هیچگاه نیارید». علاوه بر این، حذف مالیات بر صادرات و عدم هرگونه کنترل بر سرمایه‌ها، کشور را با مشکل قدیمی کمبود ارز مواجه کرد. آقای ماکری دست کمک بسوی صندوق بین المللی پول دراز کرد و در سال ۲۰۱۸ به بهای اتخاذ سیاست ریاضتی جدید، وامی به ارزش ۵۷ میلیارد دلار به آرژانتین تخصیص داده شد. بقول آقای رابوبورت، نه تنها باز پرداخت این مبلغ غیر ممکن بود «این بالاترین مبلغی بود که صندوق بین‌المللی پول تا آزمون وام داده بود

کاری و تجارت آزاد مشابه برزیل است. ظهور آقای میله، راهکار جناح راست در مواجهه با بحرانی است که به سختی می‌تواند بر آن غلبه کند.

درواقع پیشنهادی کسی که خود را «انقلابی» معرفی می‌کند حامل چیز جدیدی نیست. به زعم آقای ماریو رابوبورت متخصص تاریخ اقتصادی، در دوران دیکتاتوری ژنرال خورخه ویلا ۱۹۸۱-۱۹۷۶ به توصیه «پسران شیکاگو» - اقتصاددانان لیبرال آموزش دیده در دانشگاه شیکاگو و تحت تأثیر میلتن فریدمن و آرنولد هاربرگر - تجارت آزاد، مقررات زدایی مالی و خصوصی سازی شرکتها با شدت و حدت نظامی اعمال شد. بر خلاف نظر آقای میله این راهکارها بهیچ وجه آرژانتین را «آزاد» نکرد و تنها منجر به ویران کردن بافتهای اجتماعی و صنعتی کشور شد. این اقدامات، ظرفیتهای تولید ملی را تضعیف کرده، وابستگی کشور به صادرات محصولات کشاورزی برای تأمین مالی واردات کالاهای صنعتی را بیشتر کرد. این وضعیت خود موجب کسری ساختاری در تراز تجاری و سرچشمه یک تورم مزمن شد. تورمی که قبل از کودتا در حد میانگین سالانه ۷۸٪ بود، در دوران دیکتاتوری به ۱۹۱٪ افزایش یافت.

در سال ۱۹۸۳ علی‌رغم بازگشت دموکراسی به کشور، دولتهای آقای راتول آلفونسین از اتحاد مدنی رادیکال (۱۹۸۹-۱۹۸۳) و آقای کارلوس مینم پرونیست نئولیبرال (۱۹۸۹-۱۹۹۹) همان نقشه راه را دنبال کردند. آقای رابوبورت خاطر نشان می‌سازد که جریان طرفدار آقای مینم (مینمیسم) بسیاری از مواردی را پیشنهاد کرد که امروز آقای میله در نظر دارد دوباره بکارگیرد. در سال ۱۹۸۹ در حالی که تورم بیش از سه رقم بود، وزیر اقتصاد آقای مینم آقای دومینگو کوالو و رئیس بانک مرکزی در دوران دیکتاتوری، برای خاتمه دادن به بلای تورم، اولین گام به سمت دلاری شدن اقتصاد را برداشتند. در ۲۷ مارس ۱۹۹۱ او حکم «طرح تبدیل پذیری» را صادر کرد و پنج روز بعد برابری ثابتی بین دلار و یزو ایجاد شد با نرخ تبادل یک دلار = یک یزو.

به گفته آقای رابوبورت دلاری شدن اقتصاد به همراه طرح «تبدیل پذیری» کاملاً شکست خورد. اگر این اقدام موفق به مهار ابر تورم شد ولی مشکلات دیگر به سرعت ظاهر شدند. دلار که ارزش قویتر از یزو بود موجب بالا رفتن نرخ ارز شد و قیمت اجناس صادراتی افزایش یافت و دیگر قابل رقابت نبودند و ارز لازم برای حمایت از برابری نرخ یزو با دلار تأمین نشد. در نتیجه آرژانتین بدهکار شد و سیستم در سال ۲۰۰۱ از درون فرو پاشید. آرژانتینی‌ها با

هدایت خشم مردم استفاده می‌کند: «من بشدت فریاد می‌زنم زیرا از کاست سیاسی که روز به روز آینده ما را می‌دزدد خشمگین و خسته شدم. (۸)

وی بسرعت به اقتصاددان ستاره برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی تبدیل شد و با استفاده هر چه بیشتر از هجمه‌هایش از محدودیتهای اعمال شده در زمان همه‌گیری کرونا استفاده کرده و دولت را متهم به برقراری «دیکتاری عفونت» کرد (INFECTADURA به اسپانیایی). رسوایی‌های متعددی به تقویت این فکر که «یک کاست» مردم را مسخره میکنند، کمک کرد. درست در وسط قرنطینه بعثت کرونا، در ۲۴ ژوئیه ۲۰۲۰ عکس جشن تولد همسر آقای فرناندز که در مقر ریاست جمهوری برگزار شده بود در شبکه‌های اجتماعی پخش شد. در فوریه ۲۰۲۰ رسوایی دیگری که افراد نزدیک به صاحبان قدرت از واکسیناسیون ویژه برخوردار شدند برملا شد.

مداخلات کاندیدای لیبرترین به طور گسترده توسط رسانه‌ها و تأثیرگذارانی چون آگوستینو لازه، آلوارو زیکارلی (LVARO ZICARELLI)، امانوئل دانان (EMMANUEL DANANN)، تریپیتو انوجادو (TIPITO ENOJADO)، ال پرستو (EL PRESTO) پخش می‌شود و در جنگ علیه آنچه که «مارکسیسم فرهنگی» می‌نامند به دولت، محیط زیست و دستاورد های جنبش فمینیستی حمله می‌کنند.

سخنان آقای میله عمدتاً جوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد بویژه جوانانی که در معرض شبکه‌های اجتماعی و متأثر از عواقب اقتصادی و اجتماعی همه‌گیری کرونا هستند. به گفته آقای آرپل گلدشتاین محقق شورای ملی تحقیقات علمی و فنی در بوئینس آیریس: «هرگز از زمان پایان دیکتاتوری، گفتمان راست رادیکال چنین قدرتمند در بین جوانان طنین انداز نبوده است». طبق نظر سنجی شرکت مشاوره SYNOPSIS (۹) نیمی از فعالان آقای میله مردان طبقه متوسط و قشر مردمی مناطق شهری هستند که کمتر از ۲۹ سال سن دارند. به گفته سرخو مورزی، متخصص امور سیاسی در دانشگاه دولتی LITTORAL-CiTE-D'OPALE «دولت دشمن آن‌ها (جوانان) بوده و از دید آن‌ها دولت نهادی کمک رسان که از مردم مراقبت و حمایت می‌کند نیست و هیچ کارکردی ندارد».

خوان ۱۹ ساله که با مادر بزرگ و مادر پرستارش در قرنطینه بود و سال آخر دبیرستان را بطور مجازی می‌گذراند، به علت اختلالات اینترنت کیفیت تحصیلش افت کرده و این کمبودها در آموزش رشته معماری در دانشگاه بوئینس آیریس بچشم می‌خورد. او وقتی جوانتر بود طرفدار جناح چپ بود ولی حالا طرفدار آقای میله است، در حالی که کت چرمی به دوش دارد و درگردهمایی جنبه «لیبرتاد اوانسا» شرکت کرده می‌گوید: «او تنها نامزدی است که برنامه اش آینده‌ای به جوانان ارائه می‌دهد». این مرد جوان برخاسته از حومه بوئینس آیریس، مانند بسیاری از جوانان، برای تأمین مخارج ماهانه اش، در حین تحصیل کار می‌کند. وی می‌گوید: «در آرژانتین ما نمی‌توانیم برای آینده برنامه ریزی کنیم». بر اساس گزارش انستیتو ملی آمار و سرشماری ۴۵٪ جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله در شرایط فقر بسر می‌برند (۱۰). طبق نظرسنجی مؤسسه UBA، ۶۸٪ آرژانتینی‌های ۱۸ تا ۲۹ ساله در صورت داشتن امکانات، مهاجرت را انتخاب می‌کنند (۱۱).

محبوبیت روز افزون، آقای میله را به تهاجم سیاسی سوق داد. در ۲۵ مه ۲۰۲۰، یک روز پس از تمدید قرنطینه تا ۶ ژوئن، فراخوان تظاهرات با انتشار «# از قرنطینه عاصی شدم» را داد. حدود ۲۰۰ نفر در میدان ماه مه در مقابل کاخ ریاست جمهوری در بخش تاریخی شهر جمع شدند. آروز بعنوان روز تولد «راست جدید در آرژانتین» رقم خورد و بسیج‌ها و تظاهراتی دیگری تکرار شد. به گفته خانم ملینا واسکز، جامعه‌شناس و مدرس UBA: «از آنجایی که به دلیل قرنطینه، جنبش‌های اجتماعی حضور خود را در خیابانها کاهش داده بودند، وجود این گروه‌های اقلیت ضد دولتی خیلی بچشم می‌خورد». وی اضافه می‌کند: «برخلاف جناح راست کلاسیک که فقط منافع یک گروه نخبه را بیان میکند، جوانان طرفدار جریان لیبرترین خود را بی‌نزاکت، از توده مردم و در جهت خلاف اجماع عمومی معرفی می‌کنند. در چنین شرایطی گفتمان آن‌ها در جهت سرتنگونی سیستم حاکم است».

بلکه اقدامی نا کارآمد بود زیرا «بیشتر سرمایه به خارج از کشور منتقل شد». گزارشی از بانک مرکزی آرژانتین در تاریخ مه ۲۰۲۰ تخمین می‌زند که در دوران ریاست جمهوری آقای ماکری از ۱۰۰ میلیارد دلار ارزی که وارد مملکت شد، ۸۶ میلیارد دلار فرار سرمایه صورت گرفت (۲).

در سال ۲۰۱۹، زمانی که آقای آلبرتو فرناندز در راس ائتلاف پرونیست موسوم به «جنبه همه مردم» به ریاست جمهوری رسید و خانم کریستینا فرناندز به عنوان معاون رئیس جمهور انتخاب شد (هیچ رابطه خانوادگی بین آن‌ها وجود ندارد)، کشور در شرایط سال ۲۰۰۱ قرار داشت: تولید ناخالص داخلی بطور متوسط ۱/۳٪ در سه سال کاهش یافت، بدهی دولت ۵۲٪ به ۸۶٪ تولید ناخالص داخلی رسید، ارزش پول ملی یزو به نصف تقلیل یافت، بیکاری از ۷٪ به ۱۰٪ و فقر از ۳۰٪ به ۳۵٪ افزایش یافت. آقای فرناندز بهیچ رو قادر به حل این بحران نبود زیرا بازپرداخت بدهی سنگین بجا مانده از دوران آقای ماکری، دست دولت را می‌بست. دولتی که با مشکلات جدیدی نیز مواجه شد: همه‌گیری کرونا که ۱۳۰ هزار کشته برجا گذاشت، جنگ اوکراین که باعث بالا رفتن قیمت حامل‌های انرژی شد و خشکسالی تاریخی که کشاورزی را ویران کرد.

آقای فرناندز که خود را یک لیبرال مترقی توصیف می‌کند (۳)، به قصد یافتن توافقی جدید، تصمیم به مذاکره با بانک جهانی را گرفت. مذاکراتی که به قیمت اتخاذ اقدامات ریاضتی جدید و گسست از معاونش که مخالف این تصمیم بود، تمام شد. نتیجه این اقدامات: رشد فقر به ۴۰٪ و تورم به ۱۱۶٪ بود. آقای فرناندز اعتبار خود را از دست داد و محبوبیتش به کمتر از ۲۰٪ رسید (۴). وی از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ اکتبر ۲۰۲۳ منصرف شد. درست مانند خانم فرناندز که در ۱ سپتامبر ۲۰۲۲ مورد سوء قصد قرار گرفت و اکنون باهدف مسدود کردن راه او به ریاست جمهوری، وی را در یک جنگ قضایی (LAWFARE) درگیر کرده‌اند.

### از چریکی مارکسیست تا وزارت امنیت

فقدان یک نامزد مردمی و رادیکال و چند دستگی در جناح چپ، راه را برای بازگشت جناح راست و راهکارهای قدیمی اش باز کرد.

جناح راست با دو ظاهر متفاوت بازگشت. از یک سو جریان خانم بولریچ که خود را جدی و با تجربه معرفی می‌کند. او مانند زنان طبقات ثروتمند بوئینس آیریس همیشه کت و دامن بتن دارد و موهایش را به مدل باب با یک چتری آرایش می‌کند و برخاسته از طبقه زمین‌داران بزرگ است. خانم بولریچ پس از پیوستن به چریکها در دهه ۱۹۷۰، به تدریج به راست گرایید. در دولت راست میانه دلاروا (۲۰۰۱-۱۹۹۹) وزیر کار شد و ۱۴ سال بعد وزیر امنیت آقای ماکری شد جایی که او به دلیل سرکوب خشونت آمیز جنبش‌های اجتماعی شهرت یافت.

بدین ترتیب برنامه خانم بولریچ ادامه سیاست آقای ماکری و «مارکسیسم» است: او اصلاح قانون کار، پایان دادن به کنترل قیمت‌ها و کاهش شدید بودجه را پیشنهاد می‌کند. در عین حال او از «استراتژی تدریجی» مری خود که خواستار جلوگیری از شورش مردمی بود، انتقاد میکند و طرفدار «شوک» است. در کلیپ کمپین انتخاباتی خود می‌گوید: «با همه چیز یا هیچ چیز» (۵). این بانوی آهنین وعده «برقراری نظم در خیابانها» (۶) و پایان «پلاکارد های تظاهرات» (۷) و مسدود کردن منظم جاده‌ها که از سالهای ۱۹۹۰ توسط بیکاران باب شده بود، را میدهد.

### کلاس‌های رایگان اقتصاد در پارک‌ها

در مقابل این نئولیبرالیسم اقتدارگرا، جناح راست «راک اند رولی» آقای میله قد علم کرده است. این لیبرال افراطی (لیبرترین)، مدافع برخورد سخت با مسأله عدم امنیت و جنبش‌های اجتماعی بوده و سران جنبش‌ها را «بزهکار» توصیف می‌کند. مرجع روشنفکری تفکروی، اقتصاددان آمریکایی موری روتبارد (۱۹۹۵-۱۹۲۶) آنرا پوپولیسم راست می‌نامید. آقای میله «آرژانتینی‌های خوب» را از «کاست سیاسی» متشکل از دولت و احزاب سیاسی سنتی به زعم او ذاتاً فاسد، متمایز می‌کند. بر خلاف آقای ماکری که بخود می‌بالید، هرگز به توهین‌های بد خواهانش واکنش نشان نداده است. آقای میله از ابتذال، برای

آقای میله علاوه بر خانم ویلاروئل و قبل از انتخابات شهرستانها در ۲۰۲۳ (که در تاریخ های مختلف برگزار می شود)، در حال نزدیک شدن به احزاب محافظه کار محلی است تا نیروی سیاسی خود را فراتر از بویینس آیرس ایجاد کند. علی‌رغم اینکه خود را « ضد سیستم» می‌نامد، این وظیفه را بعهده یک حرفه ای امور سیاسی، آقای کارلوی کیکوچی، سخنگوی سابق آقای کوالو سپرده است. در استان توکومان با حزب FUERZA REPUBLICANA متحد شده است. رهبر این حزب ریکاردو بوسی پسر آنتونیو دومینگو بوسی است که در سال ۲۰۰۸ بعلت جنایت علیه بشریت در دوران دیکتاتوری به حبس ابد محکوم شد. کسی که آقای میله در سال ۱۹۹۴ مشاور اقتصادی اش بود. در لاروجا و اطمینان دارد که از پشتیبانی مارتین مینم برادرزاده رئیس جمهور سابق کارلوس مینم برخوردار است. در تیرادل فوگو خود را به کشیش انجیلی خانم لورا آلمیرن از حزب REPUBLICANA UNIDOS که یک ضد فمینیست دو آتسه است نزدیک کرده است.

در اکثر شهرستانها این اتحادها با شکست مواجه شد و موجب تشتت در جبهه « لیبرتاد آوانسا» گشت. کارلو ماسلاثن، وکیل میلیونی که یکی از چهره‌های عمده لیبرال کشور است و در انتخابات شهرستانها به آقای میله مشاوره می‌دهد با تأسف می‌گوید: « این کاندیداها قابل ارائه و مطرح کردن نیستند». وی نظر مساعدی نسبت به اتحاد های جبهه « لیبرتاد آوانسا » و احزاب « کاست» ( احزاب اقلیت نخبه) ندارد.

آقای ماسلاثن مانند افراد دیگری که مخالف این اتحادها بودند، از جبهه « لیبرتاد آوانسا » حذف شدند. وی می‌گوید: « این کاندیداها برای منافع اقتصادی اشان به این جبهه پیوسته اند». در ۷ ژوئیه، پس از افشای های متعدد، قوه قضاییه تحقیق در مورد فروش کاندیداتوری در مقابل مبالغی از ۱۰ هزار دلار تا ۱۰۰ هزار دلار را آغاز کرد (۱۵). وی که با ما در یک هتل ۵ ستاره قرار گذاشته بود، در حال صرف صبحانه اش با تأسف ابراز کرد: « لیبرتادها از کاستها بدترند».

### آیا راست سنتی به اتحاد دیگری متمایل می شود ؟

اما تناقضات این جبهه از محبوبیت آقای میله نکاست، در مقابل پیشروی های « شیر»، خانم بولریچ قبل از کمپین مقدماتی، با ارائه یک برنامه اقتصادی لیبرال تر، سعی در جلب رأی دهندگان عصیانگر» او کرد. آیا دو جناح راست به سمت تلاقی میروند ؟ به نظر میرسد خانم بولریچ که در نظرسنجی‌ها افت کرده، دست بسوی آقای میله دراز کرده است. او در سخنرانی جشن پیروزی‌اش در ابتدا به لیبرتادها برای آراء مهمی که بدست آوردند تبریک گفت و اضافه کرد: « آقای میله در این مناظره مشارکت داشت. او هم مثل ما نمی‌خواهد دولت، محلی برای استقرار حزب LA CAMPORA باشد».

در حال حاضر، آقای میله از هرگونه اتحاد با رقیب خود سر باز می‌زند ولی به چاپلوسی های یک چهره با نفوذ جناح راست توجه دارد، به آقای ماکری که قبل از پرواز بسوی مراکش برای شرکت در مسابقات جهانی بریج، پیام گرم تبریک برای او ارسال کرد. در حالی که زمانی آقای میله رئیس جمهور سابق را «بزهکار» (۱۶) می‌خواند، این دو مرد اکنون «گفتگوی متمر ثمری» (۱۷) دارند. روز ۱۹ اوت آقای میله وعده مقام « سفیر اعظم» برای گسترش بازارها (۱۸) رابه آقای ماکری در صورت پیروزی داد. با فراموش کردن شعار جبهه لیبرتاد که می‌گفت: « آرژانتین را نمی‌توانیم با همان افراد سابق تغییر بدهیم».

\* لیبرتریسم به تئوری‌ها و رفتارهایی گفته می‌شود که بر آزادی کامل و بدون حد و مزر فردی در زمینه های اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی تاکید دارند. آنرا در فارسی «آزاد منشی» یا «اختیارگرایی» ترجمه کرده‌اند. به دلیل محدودیت در رساندن مفهوم و بار مثبت و در عین حال متناقض آن، در چارچوب این مقاله از این ترجمه‌ها استفاده نشده است. برخی از لیبرترها از سرمایه‌داری بی‌قید و شرط و مالکیت خصوصی زمین و منابع طبیعی دفاع می‌کنند در حالیکه گروهی دیگر (سوسیال لیبرترها) خواهان نابودی سرمایه‌داری و جایگزینی آن با مدیریت اشتراکی و تعاونی هستند.

برای اطلاع بیشتر به مقاله « آنارشیسیم، لیبرتر، نام‌گذاری‌هایی نه چندان دقیق»، لوموند دیپلماتیک، ژانویه ۲۰۰۹

در گذشته فعالیت جوانان در انحصار LA CAMPORA، سازمان سیاسی جوانان بود که در سال ۲۰۰۶ توسط ماکسیمو کرشیر پسر کریستینا فرناندز و نستور کرشیر تاسیس شد. آقای فرناندو سیریمودو که از سال ۲۰۱۹ مشاور ارتباطات آقای میله بوده و صاحب مجموعه ای از رسانه‌های راست افراطی است می‌گوید: « جناح چپ با جوانان میتواند ارتباط برقرار کند، به آن‌ها می‌آموزد و ابزارهایی را برایشان فراهم می‌کند. اما رهبران LA CAMPORA بیش از چهار سال سن دارند و اکنون با رقیب جدیدی روبرو هستند زیرا آقای میله امکاناتی به جوانان داده تا از خود دفاع کنند».

او که در بویینس آیرس در آکادمی بازرگانان N&W PROFESSIONAL TRADER تدریس می‌کند، دوره های « اقتصاد در فضای باز » را در پارکها برگزار کرده و اغلب این جمله را تکرار میکند: « من اینجا برای هدایت بره‌ها نیامدم، بلکه برای بیدار کردن شیرها آمدم». وی همیشه یک کتاب زیر بغل دارد و مطالعه را به جوانان توصیه کند. بسیاری از فعالان طرفدار او از جمله خوزه ماریا لزنکان، ۲۳ ساله، دانشجوی حرکت شناسی (KINESIOLOGUE) دانشگاه کاتولیک آرژانتین تعریف لیبرالیسم را به روایت روشنفکر دست راستی آرژانتینی، آلبرتو بنگاس لینچ از حفظ هستند: « لیبرالیسم احترام نا محدود به پروژه زندگی دیگران بر اساس اصل عدم خشونت، دفاع از حق حیات، آزادی و مالکیت خصوصی است».

آقای میله در سال ۲۰۲۱ با کسب ۱۷٪ آرا وکیل شد. این اقتصاددان اعلام کرد که به اقصی نقاط آرژانتین خواهد رفت تا در سال ۲۰۲۳ در هر منطقه کشور رأی لیبرال وجود داشته باشد (۱۲). او تلاش دارد علاوه بر جوانان، پشتیبانان دیگری که برای کسب ریاست جمهوری لازم است بدست آورد. در ۲۴ ژوئیه در نمایشگاه سالانه جامعه روستایی آرژانتین (SRA)، سعی در جلب صاحبان تجارت کشاورزی کرد و وعده حذف همه مالیاتها بر صادرات و سه برابر شدن درآمد بخش کشاورزی را داد که باعث برانگیختن هیجان زیادی شد. پس از آن کفش‌های کتانی اش را پوشیده و بهمراه شریک انتخاباتی اش خانم ویکتوریا ویلاروئل، یک کاتولیک معتقد و مخالف سقط جنین و دختریک نظامی تحت تعقیب برای جنایت علیه بشریت، از سالنهای نمایشگاه که از راه پوشیده شده بودند بازدید کرد. خانم ویلاروئل که تجسم الیگارش محافظه کار است، سرپرست مرکز مطالعات حقوقی تروریسم نیز است. سازمانی که علی‌رغم ۳۰ هزار قربانی دوران دیکتاتوری، جنایات آن دوران را نفی می‌کند. او در ۴ سپتامبر ادای احترام به قربانیان تروریسم چپ افراطی را ترتیب داد که خشم سازمانهای حقوق بشری را برانگیخت (۱۳).

این دو کاندیدا مانند « دیو و دلبر » هستند. خانم ویلاروئل که همیشه بایک مانتوی سیاه و رفتاری متین ظاهر می‌شود در تضاد با آقای میله عجیب و غریب است که به توانایی صحبت کردن خود با حیوانات و ژست های سلفی اش می‌نازد: موهای ژولیده، لب های بسته، سرخم شده به جلو، نگاه به آسمان و انگشتان رو به بالا. خانم ویلاروئل مدافع ارزشهای سنتی خانواده است، اما آقای میله از روابط گروهی، روابط جنسی تانتریک و عدم اعتقاد به ازدواج سخن می‌گوید. او مجرد است و بنابر بر بیوگرافی که بدون اجازه او توسط روزنامه‌نگار خوان گونزالس به رشته تحریر درآمده است (۱۴)، با « فرزندان چهار پایش» زندگی می‌کند. پنج سگ نژاد ماستیف انگلیسی. (که از روی سگ سابقش کونان که در سال ۲۰۱۷ مرد کلون سازی شده اند). چهار سگ از میان آنها، نام اقتصاددانان محبوبش را دارند: موری، رابرت، لوکاس، میلیتون برای موری روتبارد، روبرت لوکاس و میلیتون فریدمن.

چگونه می‌توان وجود چنین جفتی را در کنار هم توضیح داد؟ در اینجا نیز آقای میله نقشه راه آقای روتبارد را دنبال می‌کند. اقتصاددان آمریکایی در نوشته هایش مدافع این عقیده است که نیروهای لیبرترین برای جلب طبقات مردمی و خروج از انزوای سیاسی باید با نیروهای محافظه کار و مرتجع متحد شوند. آرپل گلدشتاین یادآوری می‌کند: « ژائیر بولسونارو رئیس جمهور سابق برزیل، برای نزدیکی به لیبرالیسم اقتصادی، پست وزارت اقتصاد را به پائولو گوئدس دانش آموخته مکتب شیکاگو سپرد. میله یک لیبرال اقتصادی است که به جناح محافظه کار متمایل شده است». اتحاد با خانم ویلاروئل ثمر بخش بوده زیرا وی به حزب VOX در اسپانیا نزدیک بوده و مبنای ورود آقای میله لیبرترین در شبکه‌های راست افراطی بین‌المللی شده است.

# کودتای بد، کودتای خوب؛ حکومت قابل احترام نظامیان در گینه



نویسنده: TANGI BIHAN  
برگردان: حوا بختیاری

بر خلاف سایر کودتاجیان در غرب آفریقا، کلنل مامادی دومبویا (Mamadi Doumbouya) برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، روز بیست و یکم سپتامبر ۲۰۲۳ به نیویورک سفر کرد. او که از زمان دستیابی به قدرت در سال ۲۰۲۱ ملاقات‌های رسمی و غیر رسمی را افزایش داده در صدد گسترش نفوذ دیپلماتیکش است، در عین حال با دیدی آمرانه از منابع زیرزمینی کشورش مراقبت می‌کند.

جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا (CEDEAO)، از امکانات اندکی برای اعمال فشار بر کوناکری برخوردار است. در واقع بر خلاف کشور مالی، بوركینافاسو و نیجر، گینه توان چاپ پول و اسکناس‌اش را دارد، به کرانه دریایی دسترسی دارد و عایدی‌های دولتی مهمی از بخش معادنش کسب می‌کند که آسیب‌پذیری این کشور در برابر تحریم‌های اقتصادی و مالی در این منطقه، را کاهش می‌دهد.

کشور گینه مهره مهمی در حوزه ژئو اکنومی پکن به حساب می‌آید. رئیس‌جمهور برکنار شده آقای آلفا کنده (۲۰۱۰-۲۰۲۱)، متحد ارزشمندی برای چین محسوب می‌شد. این کشور دوره سوم ریاست جمهوری آقای کنده و انتخاب مجدد و بحث برانگیزش را در سال ۲۰۲۰، به او تبریک گفت (همانند پاریس و دیگر پایتخت‌های غرب و جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا، ل.د.ف). در طول دوران ریاست جمهوری آقای کنده، منافع اقتصادی چین به خوبی تامین می‌شد. کوناکری از سال ۲۰۱۸ در طرح جاده ابریشم شرکت داشت. در حوزه بوکسیت، کنسرسیومی شامل شرکت معدنی بوکه (BOKÉ) (SMB) که در سال ۲۰۱۴ تاسیس شد و غول جهانی چینی آلومینیوم (HONGQIAO) که از سهامدارانش است رشد برق آسایی (۳) را تجربه کرد.

تولیدش به سرعت از شرکت پرسابقه بوکسیت گینه (CBG) که توسط کمپانی آمریکایی آلومینیوم (ALCOA) و چند شرکت دیگر در سال ۱۹۶۰ تاسیس شده بود، پیشی گرفت. اضافه بر این آقای آمادو باه (AMADOU BAH)، رئیس اجرایی سازمان غیردولتی ACTION MINES یادآور می‌شود که: «چین در سال ۲۰۱۷ قرارداد راهبردی را با گینه به امضا رساند که در آن مبلغ ۲۰ میلیارد دلار وام طی بیست سال برای اجرای

آقای موريساندا کویاته (MORISSANDA KOUYATÉ) وزیر امور خارجه دولت گذار گینه، روز ۲۶ آوریل گذشته، در جریان جلسه طرح سوال در مجلس، لاف زنان اظهار داشت: «ما نمی‌توانیم دومین تولیدکننده (جهانی) بوکسیت باشیم و در برابر جامعه جهانی بخزیم» (۱). به نظر نمی‌رسد کمیته ملی اجتماع برای توسعه (CNRD) - نظامیان کودتاجی که از ۵ سپتامبر ۲۰۲۱ - به رهبری کلنل مامادی دومبویا، قدرت را به دست گرفته اند، برای انتخابات که پیش بینی شده در سال ۲۰۲۴ برگزار شود و تحویل قدرت به غیر نظامیان، عجله ای داشته باشند.

از دو سال پیش، کودتاجیان در «کوناکری» تقریباً هیچ اقدامی در این زمینه انجام نداده اند. با این وجود، برخلاف همتایان آن در منطقه ساحل (۲) فشار بین‌المللی اندکی رو متحمل شده‌اند.

چگونه می‌توان چنین تفاوت برخوردی را توضیح داد؟ برخلاف نظامیانی که کنترل حکومت را در باماگو، اوگادوگو و نیامه به دست گرفته‌اند، دیکتاتوری نظامی مستقر در گینه انتخاب کرده با قدرت‌های بزرگ روابط متعادلی را پیش بگیرد، اقدامی که باعث شده مشمول نوعی عفو و رحمت از جانب «جامعه جهانی» واقع شود، به خصوص از جانب ایالات متحده و فرانسه. در این زمینه گینه برگ برنده‌ای در اختیار دارد: ثروت و غنای منابع زیر زمینی اش. از دهه‌ها پیش بوکسیت و به تازگی نیز، منابع آهن گینه شرکت‌های آمریکایی و هم چنین روس و چینی را به خود جلب کرده. فرانسه می‌خواهد بعد از ناکامی‌های اخیرش در بخشی از منطقه ساحل، متحد دیگری را از دست ندهد.

به نظر می‌رسد هر یک از این قدرت‌ها از وضع موجود، راضی هستند در صورتی که



عکس: الجزیر



عکس: AP

رها شدن از قید وابستگی به استرالیاست - کشوری با منابع معدنی فراوان و هم پیمان و متحد آمریکا - که پیشتر با آن درگیر جنگ های تجاری بوده. امری که در حوزه بوکسیت انجام گرفته و پکن در حال حاضر ۴۰٪ از نیازش را از گینه وارد می کند، پروژه سیمانندو به تنوع منابع تامین آهن چین که کماکان ۶۰٪ مصرفش را از استرالیا وارد می کند، کمک خواهد کرد.

مسکو دیگر حامی بزرگ آقای کنده بود. سفیر روسیه آقای الکساندر برگادزه (BREGADZE) حتی در انتظار عمومی از اساس از سومین دوره ریاست جمهوری دفاع کرده بود. او در حضور جمعی از دیپلمات ها در سال ۲۰۱۹ اظهار داشت: «قوانین اساسی دگم نیستند. نه انجیل نه قرآن، آن ها خود را با واقعیت وفق داده و سازگار می کنند». با این حال وقوع کودتا اندکی باعث سردی روابط میان کوناگری و مسکو شد. هر چند گینه در جریان رای گیری های مختلف مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد جنگ اوکراین (۵) شرکت نکرد یا در جلسه حضور نیافت، کلنل دومبویا ترجیح داد برخلاف همتایانش در مالی و بورکینافاسو و هم چنین آقای کنده در سال ۲۰۱۹- در اجلاس روسیه- آفریقا که ماه ژوئیه گذشته برگزار شد، حضور پیدا نکند، بدون شک برای این که غربی ها را نرنجانده و آزرده خاطر نکند. علاوه بر این کوناگری احتمالاً از بیم تحریم های آمریکا (۶) از خرید هلیکوپترهای جنگی روسیه صرف نظر کرد.

با این وجود، مسکو کماکان شریک مهم گینه به حساب می آید. این روابط از دیرباز وجود داشته: اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۸ بی درنگ استقلال گینه را بعد از قطع رابطه با فرانسه، به رسمیت شناخت و از رژیم سکوتوره (SiKOU TOUR) (۱۹۵۸-۱۹۸۴) حمایت و پشتیبانی کرد. از سال های ۱۹۷۰ روسیه تعداد زیادی دانشجوی گینه ای می پذیرد و بوکسیت محلی را مورد بهره برداری قرار می دهد که امروزه از طریق شرکت روسال (RUSAL) (۷) صورت می گیرد.

علی رغم بی ثباتی ایجاد شده به واسطه جنگ اوکراین، این شرکت معدنی به فعالیت خود در گینه ادامه می دهد. اگر چه پالایشگاه MYKOLAIV که بخش عمده تولید را پالایش می کرد فعالیتش را متوقف کرده، شرکت RUSAL AUGHINISH که مرکزش در استان LIMERICK در ایرلند قرار دارد، هنوز با تمام توان به فعالیت خود

پروژه های زیرساخت جاده ها، بنادر و دانشگاه ها تخصیص یافته بود. این وام ها بر پایه بهره برداری از منابع طبیعی تامین شده که سه شرکت چینی فعال در حوزه بوکسیت وظیفه بازپرداخت آن را بر عهده دارند» (۴).

### منابع بوکسیت و آهن

بعد از موفقیت های پیش در حوزه بوکسید، پکن به کوهستان سیمانندو (SIMANDOU) چشم طمع دوخته که به بزرگترین معدن آهن جهان بودن که تا به حال مورد بهره برداری قرار نگرفته، مشهور است. آقای آدامو باه در ادامه صحبت ها اضافه می کند: «قرار داد پایه به امضا رسیده بود. با وقوع کودتا، چین از زیر سوال رفتن منافعش بیمناک و نگران بود، اما کلنل مامادی دومبویا، فوراً خاطر نشان کرد که کلیه قراردادها را رعایت خواهد کرد، امری که باعث اطمینان خاطر طرف چینی شد». این منابع در کوهستان به ۴ بلوک تقسیم شده. دو تا از آن متعلق به شرکت های مشترک سیمفر (SIMFER) که دربرگیرنده شرکت انگلیسی- استرالیایی RIO TINTO و شرکت دولتی چینی CHINALCO است؛ و دو بلوک هم متعلق به WINNING CONSORTIUM SIMANDOU (WCS) (است که دربرگیرنده همان شرکت های تشکیل دهنده SMB هستند. از وقتی CNRD، کمیته ملی اجتماع برای توسعه، رهبری کشور را در دست گرفته، چین حضورش را مستحکم تر کرد: BAOWU، غول چینی فولاد، قراردادی با کمترین الزامات با RIO TINTO برای توسعه زیر ساخت ها در کوهستان سیمانندو (SIMANDOU) به امضا رسانده، قراردادی که در آینده به یک پیمان سهامداری تبدیل خواهد شد. BAOWU می تواند در جایگاه تولیدکننده بالقوه فولاد قرار گیرد که از آهن و سیمان بهره برداری می کند. طبق تحلیل آقای باه: «این پروژه های راهبردی است چون کشورهایی مثل عراق و سوریه و به زودی اوکراین باید بازسازی شوند و این در حالی است که ایالات متحده هم ساخت و سازهای بزرگی را آغاز کرده. در نتیجه نرخ فولاد در بازار جهانی با رونق روبرو خواهد شد».

اگر پکن تا این اندازه در کشور گینه سرمایه گذاری کرده برای این است که تامین مواد اولیه اش را با ایجاد تنوع در منابع تضمین کند. در واقع چین در جستجوی امکانی برای



عکس: RFI

در مقابل وقوع کودتا، همکاری نظامی خود را معلق کرده و گینه را از AFRICA IN ACT OF GROWTH AND OPPORTUNITY TROY آزادی که با کشورهای متعددی در این قاره منعقد کرده. سفیر آمریکا آقای FITRELL مکرراً دولت گذار را به رعایت آزادی ها و گفتگو با احزاب سیاسی و جنبش های اجتماعی فراخوانده. ولی به سختی می توان تصور کرد که واشنگتن کوناگری را در موقعیتی که یکن به عنوان اصلی ترین شریک این کشور جافا داده، به حال خود رها کند. از این گذشته مذاکرات میان حکومت گینه و شرکت آمریکایی WEST AFRICA LNG GROUP در سال ۲۰۲۳ سرعت گرفته. این شرکت از ساخت ترمینال گاز طبیعی مایع GNL، در شهر معدنی KAMSAR، برای تصفیه و پالایش بوکسیت در خاک گینه خبر داده است.

مقامات دولت گذار برخلاف حاکمان در مالی و بورکینافاسو از این موقعیت برای تضعیف مهم ترین نیروهای معترض استفاده می کنند، بدون اینکه از لحاظ دیپلماتیک منزوی شوند. دو رهبر سیاسی شاخص کشور، آقای کنده (CONDE) و آقای دیالو (CELLOU DALEINDIALLO) در تبعید به سر می برند. ترکیه پذیرای آقای کنده شده که به دلیل فساد و سرکوب خونین تظاهرات در دوران ریاست جمهوری تحت تعقیب است و یک شخص دیگر ژنرال LANSANA CONTÉ که طی سال های ۱۹۸۴-۲۰۰۸ نخست وزیر بوده و بعد مهم ترین مخالف آقای کنده شد، مجبور گشت هدایت حزبی اتحاد نیروهای گینه UFDG و تدارک انتخابات را از خارج از کشور ساماندهی کند. او نیز به واسطه فساد در پرونده خصوصی سازی هواپیمایی گینه در سال ۲۰۰۲ تحت تعقیب است. او که در پاریس اقامت دارد، این پیگرد ها را « خیال پردازانه » تعبیر کرده و از ضعف آمریکا ابراز تاسف می کند، او اظهار داشته: « سفارت آمریکا در سایت اینترنتی خود شمارش گری که تعداد روزها را تا اتمام دوران گذار و بازگشت غیر نظامیان به قدرت به نمایش گذاشته بود را بعد از اعتراض حکومت برداشته است ».

همه‌گنندگان در جبهه ملی برای دفاع از قانون اساسی (FNDC)، جنبش مردمی که مبارزه با دور سوم ریاست جمهوری آقای کنده را رهبری می کرد، علی رغم ممنوعیت های اعلام شده از طرف حکومت متشکل از نظامیان، فراخوان های متعددی برای تظاهرات و بازگشت غیر نظامیان داده: در ماه های ژوئیه، اوت، اکتبر ۲۰۲۲، فوریه، مارس، مه و سپتامبر ۲۰۲۳. نظامیان دستگیری و بازداشت آن ها درنگ نکرده برخی بدون طی مراحل قانونی دادرسی به ۱۰ ماه زندان محکوم شدند. تعدادی ترجیح دادند از کشور بگریزند و سازمان نشان منحل شد. از ماه ژوئن ۲۰۲۲، سی نفر از تظاهرکنندگان در تیراندازی های پلیس و نظامیانی کشته شده اند که برای تجسس در سراسر کوناگری مستقر هستند.

ادامه می دهد: به دلیل اینکه اروپائیان به شدت برای تامین نیازشان به آلومینیوم به آن وابسته هستند این شرکت، مشمول تحریمها نشده.

اولویت فرانسه اجتناب از به وجود آمدن کودرتی جدید است موردی که با کودتاچیان در مالی و در بورکینافاسو پیش آمد و فرانسه ناچار شد نیروهایش (۸) را خارج کند. در نیجر نیز سربازان فرانسوی باید تا پایان سال ۲۰۲۴ این کشور را ترک کنند. کودتای نظامی فرصتی شد برای گرم شدن روابط میان پاریس و کوناگری که در دوران ریاست جمهوری آقای کنده به سردی گراییده بود. از این بابت که رئیس جمهور امانوئل ماکرون، منتقد سومین دوره ریاست جمهوری او بود (هرچند در ۳۰ نوامبر ۲۰۲۰ انتخاب مجددش را تبریک گفت. ل.د.ف). بعد از یک وقفه کوتاه در پی وقوع کودتا، فرانسه سریعاً همکاری نظامی خود را از سر گرفت. برقراری و حفظ امنیت در مرز با مالی در شرایط گسترش تهدید از جانب جهادگرایان به سمت خلیج گینه کماکان یکی از چالش های مهم محسوب می شود. کلنل دومبویا لژیونر سابق ارتش فرانسه که با یک خانم ژاندارم فرانسوی از اهالی ولانس در بخش DRIME ازدواج کرده، از پاریس درخواست کمک کرد. وزیر دفاع آقای کنده، ابوبکر سیدیکی کامارا (SIDIKI CAMARA) ملقب به « عیدی امین » اواسط ماه ژوئن ۲۰۲۲ در آخرین همایش تسلیحات نظامی EUROSATORY، که در پاریس - شمال VILLEPINTE برگزار شد، شرکت کرد و از طرف آقای تیری بورخارد (THIERRY BURKHARD) رئیس ستاد کل ارتش فرانسه پذیرفته شد و مورد استقبال قرار گرفت.

اینکه افسران نظامی هدایت کشور را در دست گرفته‌اند، برای دولت و شرکت های فرانسوی مانعی برای عقد قرارداد محسوب نمی شود بلکه برعکس. شرکت EGIS که تا به حال نظارت عملیات ترمیم و بازسازی جاده COYAH-DABOLA را بر عهده داشت، به عنوان مهندس مشاور دولت در پروژه سیمانندو برگزیده شده.

قائم مقام وزیر امور خارجه فرانسه خانم ZACHARIPOULOU CHRYSOULA در جریان دیدارش در ماه آوریل گذشته از گینه، آمادگی فرانسه برای « همراهی » در مسیر گذار به سمت یک رژیم غیرنظامی را یادآور شد. علاوه بر این شرکت فرانسوی AZTELCO برای اجرای سرشماری بیومتریک و راه اندازی سیستم شناسایی جدید برای رای دهندگان در گینه، بزودی برگزیده خواهد شد. اخیراً پاریس با درخواست پرداخت دو وام برای پروژه هایی در بخش سلامت و ارتباطات (رادیو و تلویزیون) به مبلغ کل بیش از ۱۵۰ میلیون یورو (۹)، موافقت کرده است.

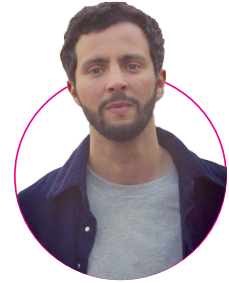
### سرکوب مخالفین

ایالات متحده، بر خورد های ضد و نقیضی را پیش می گیرند. طبق معمول آمریکا





در قلب هنری اصیل



| نویسنده: SELIM DERKAOUI |

| برگردان: شروین احمدی |

## مثل یک تکه گوشت...

محمد علی، بزرگترین بوکسور تمام دوران، قهرمان یک دوئل افسانه‌ای در کینشاسا در سال ۱۹۷۴ بود. در کنار او، نام‌های دیگری در جایگاه افسانه‌ای بوکسورها دیده می‌شود: مارسل سردان، راکی ماریسیانو یا مایک تیسون. و سپس هزاران ناشناس مانده که فقط برای یک مسابقه دستمزد می‌گرفتند و اغلب از طبقه کارگر بودند. ورزش مورد علاقه آنها اکنون درخشش سابق خود را از دست داده است.

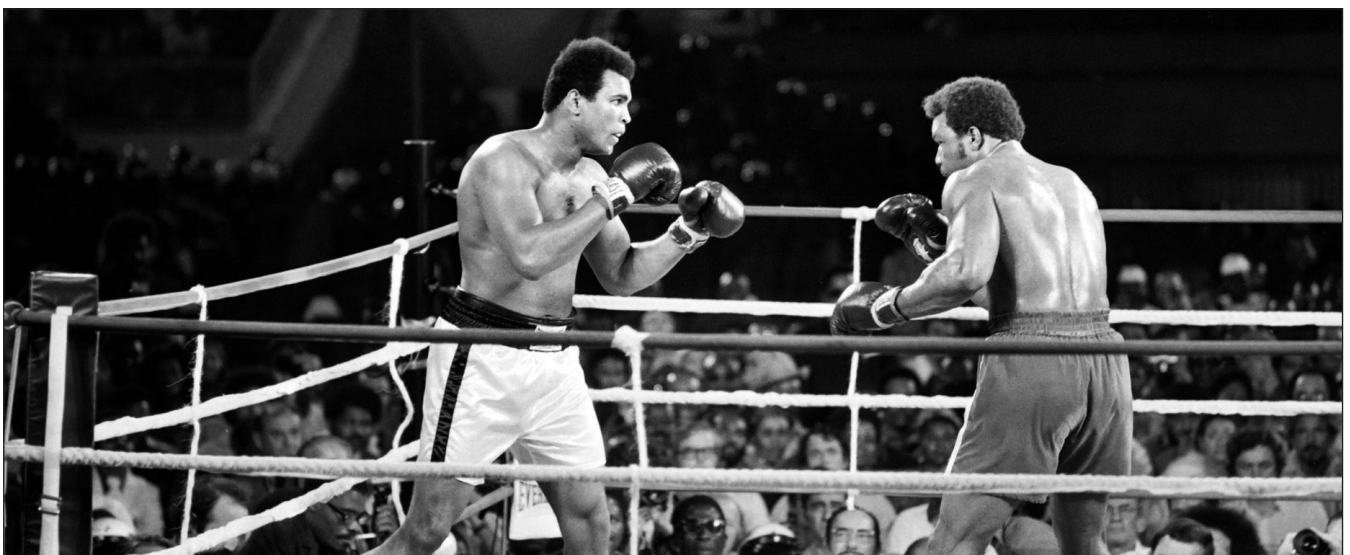
انداختم و گفتم: باختم یا بردم؟ او به من گفت: تو در امتیاز باختی! او حتی متوجه نشد که من حافظه‌ام را از دست داده‌ام و حتی مربی‌ام را نشناخته‌ام!

### شرط بندی‌های مدیریت شده

در پایان مبارزه با این دشمن اسرائیلی که کارکشته‌تر از او بود، پدرم به یکی از این صورت‌داغون شده‌ها تبدیل شد، این پرولتاریایی‌هایی که برای نمایش می‌جنگند و در صورت پیروزی چند اسکناس را به سرعت در جیب شان دفن می‌کنند. یک «تکه گوشت» واقعی. جک لندن، نویسنده آمریکایی، که در جوانی قبل از اینکه بوکسور آماتور شود اهل دعوا بود، نویسنده چندین داستان کوتاه در مورد رینگ است که بی شک یکی از برجسته‌ترین آنها یک تکه استیک (PIECE OF STEAK) (۱) می‌باشد. لندن در این داستان ساده و تلخ، حکایت تام کینگ، یک بوکسور قدیمی در پایان دوران حرفه‌ای اش را روایت می‌کند. پس از سپری شدن دوران شکوه، او آنقدر فقیر شد که دیگر حتی امکان نداشت برای سیر کردن خانواده‌اش یک استیک بخرد. با این حال بی‌توان و خسته، او تصمیم می‌گیرد تا در برابر ساندل جوان که در اوج صعود حرفه‌ای است، به رینگ بازگردد. دلیل واقعی او برای این مبارزه مبلغی است که به برنده وعده داده شده: «اگر برنده شوم، سی تا اسکناس بگیرم می‌یاد و می‌توانم همه بدهکاری‌هایم را پس بدهم و کمی پول اضافی برابرم می‌ماند. اگر باز هم هیچی ندارم، حتی یک سنت برای رفتن به خانه». او شکست می‌خورد و متأسفانه به مردم ثابت می‌کند که آنها حق داشته‌اند روی جوانی رو به اوج شرط بندی کنند تا روی یک تکه استیک تاریخ مصرف گذشته، چرا چنین تمرکزی روی گوشت؟ محقق لوئیک آرتیگا (۲) آنرا چنین تحلیل می‌کند: «در روزهای آغازین بوکس، قصابان که قدرت عضلانی کافی برای تکه تکه کردن لاشه داشتند، نیاز تعداد زیادی از مشت زنان

پدرم که یک بوکسور آماتور در نماندی بود، حتی تصور این برایش ممکن نبود که روزی خود را در یک رینگ، با سینه برهنه مانند یک حرفه‌ای واقعی، در مقابل آلن دلون و ژان پل بلوندو بیاید. بلوندو، طرفدار بوکس، و دلون همان بوکسور جاه طلب فیلم «روکو و برادرانش» بود، یکی از فیلم‌های مورد علاقه او. آن روز، پدرم باید در پاریس با یک اسرائیلی روبرو می‌شد. قهرمانی بزرگ در کشور خود، برنده یک چهارم نهایی بازی‌های المپیک و مبارزات بین‌المللی متعدد. او با برقی از تحسین در چشمانش به یاد می‌آورد: «یک گردن کلفت واقعی!» در سن ۲۷ سالگی، او به تازگی کمر بند قهرمانی آماتور نماندی را به دست آورده بود، که خودش یک شاهکار بزرگ به حساب می‌آمد.

کانال پلاس این مبارزه را که در یک سالن ورزشی پاریس می‌گذشت فیلمبرداری می‌کرد. «وقتی حریف من وارد رینگ شد، قهرمانی‌های بی‌پایان او را اعلام کردند. نوبت من که رسید فقط اعلام کردند آقای درکاو (DERKAOUI)، قهرمان نماندی»، فقط همین و همین. داور نگاه تحقیرآمیزی به من کرد و زیر گوش مربی‌ام زمزمه کرد: «این یک مبارزه حرفه‌ای است، بوکسور شما باید سینه‌اش برهنه باشد! من قبول کردم. احساس می‌کردم دارم جلوی همه برهنه میشم. یک تکه گوشت واقعی که به میدان پرتاب شده. همه در سالن بورژواهای پروتئین خورده بودند، انگار داشتم برای چشمان زیبایشان نمایش می‌دادم». در زیر عکس چاپ شده از مبارزه آنها در یک روزنامه تخصصی نوشته شده بود: «قهرمان خوش تیپ و برجسته، اشموئل یا کون اسرائیلی خدمت قهرمان نماندی، درکاو، می‌رسد. من در روند اول شکست خوردم. سرم زنگ می‌زد. دور سوم دیگه اصلاً یادم نیست. در رختکن به هوش آمدم. چشمانم را باز کردم، به مربی نگاه



عکس: AFP



عکس: AP

در آغاز قرن بیستم، مشاهده یک ضربه فنی (ناک اوت)، علاقه کسانی که دنبال هیجان بودند را بر می‌انگیخت. ذائقه بوکس به خودی خود، همچون یک ورزش، فراتر از یک خشونت نمایشی ساده، به تدریج توسعه یافت. این تکامل باعث شد که تماشاگران بتوانند از بوکسورها و ارزش مبارزاتی آنها لذت ببرند. سپس سیستمی برای ارزیابی کیفیت یک مسابقه یا یک سلسله مبارزه ایجاد شد. فابریس بولرو ادامه می‌دهد: «هر مشت زنی دارای شهرتی است که ارزش مبارزه‌های بعدی‌ای را تعیین می‌کند که در آن شرکت خواهد کرد. این شهرت در خدمت اهمیت دادن به سلسله مبارزاتی است که توسط یک برگزارکننده مدیریت می‌شود و باعث جذب مردم و دادن امتیاز خاصی به سلسله‌ای از مبارزات می‌شود».

بوکسورهای جوان می‌توانند این ورزش را راهی برای ارتقاء اجتماعی ببینند. در سال ۱۹۲۰، ژرژ کاربنتیه، پسر یک معدنچی و خلبان مدال گرفته در طول جنگ اول، اولین فرانسوی بود که قهرمان بوکس جهان و حتی میلیونر شد. پس از آن این هنر نجیب شده اولین ستاره‌های ورزشی را به وجود آورد. آقای لالوی که نوستالژی‌اش مانع از واقع بینی نمی‌شود، می‌گوید: «امروزه، بوکس حرفه‌ای پول خوبی می‌دهد، اما فقط برای قهرمانان کوچک. آخرین ستاره بزرگ در فرانسه کریستف تیوزو بود که بسیار دربارهاش تبلیغ شد و در اخبار ساعت ۸ شب» دعوتش می‌کردند! قبل از او، ژان کلود بوتیه بود. اما پس از آنها، دیگر هیچ بوکسوری موضوع تبلیغات نشد، در حالی که قهرمانان بزرگی مانند ژان مارک مورمک، اهل سن-سن-دنیس، کار خود را با ما به پایان رساند. باید اعتراف کرد که بوکس دیگر آن هاله نورانی جذب کننده سابق را ندارد. این‌ها دوره‌ها، گرایش‌هایی هستند که ما لزوماً نمی‌توانیم توضیح دهیم». در حال حاضر ۴۵ بوکسور حرفه‌ای در فرانسه در مقایسه با ۱۳۶۱ بازیکن حرفه‌ای فوتبال وجود دارد. «بوکمون» های کمیاب واقعی، حتی اگر برخی از آنها هنوز امیدوارند که در سطح بین‌المللی صعود کنند.

مصطفی زائوش، ۲۲ ساله، یکی از آنهاست. با مربیگری آقایان لالوی و حلیم چلیبی در مرحله اولنای سو بوآ، این جوان قد بلند و لاغر، مربیان خود را بین دو ضربه به کیسه بوکس متعجب می‌کند. او از تمرکز بر اهدافش غافل نمی‌شود. پس از تمرین، او با افتخار پیروزمندیش را برای من تعریف می‌کند: نیمه نهایی در مسابقات قهرمانی نوجوانان فرانسه، یک چهارم نهایی در مسابقات قهرمانی فرانسه... «من در ژوئن ۲۰۲۰ حرفه‌ای شدم. هر روز دو برابر یک آماتور تمرین می‌کنم. صبح و عصر غذا می‌خورم و به بوکس فکر و برای آن زندگی می‌کنم! در حال حاضر، من به عنوان مربی ورزشی در یک باشگاه پارسی کار می‌کنم. من دوست دارم روزی بتوانم از این طریق امرار معاش کنم، هرچند به خوبی می‌دانم که این کار آسانی نیست». این روزها کمی کمتر شده، اما مدت هاست به جوانان طبقه کارگر گفته می‌شود که با این ورزش درآمد زیادی کسب خواهند کرد. در واقعیت، یافتن حامیان مالی مملو از مشکلات است و دستمزد برای مبارزه‌ها اغلب ناچیز است. مصطفی زائوش، مثل بیشتر بوکسورهای حرفه‌ای، بین ساعت‌های کاری و تمرینی‌شان در کشاکش هستند.

را فراهم می‌کردند. آنزمان مصرف گوشت قرمز بهترین راه برای تامین انرژی در نظر گرفته می‌شد و قصابان در موقعیت خوبی برای دسترسی به بهترین گوشت بودند». راک، در فیلم معروفی به همین نام، در کشتارگاه‌های فیلادلفیا کار می‌کند و مانند جو فریزر، قهرمان سنگین وزن جهان (۱۹۷۰-۱۹۷۳) ملقب به «فلک زده»، با ضربه زدن به گوشت‌های یخ زده آویزان در سردخانه تمرین می‌کند.

در آنزمان بوکسورهای آماتور بر اساس مدال‌هایی که به دست می‌آوردند یا مبارزاتی که می‌بردند، پاداش دریافت می‌کردند، اما دیگر حالا دیگر اینطور نیست. آقای ناصر لالوی، بوکسور آماتور سابق که در سال ۱۹۹۲ مربی و مدیر باشگاهی در اولنی سو-بوآس شد، توضیح می‌دهد «تا چند سال پیش، پنج یا شش سال پیش، آماتورها ۱۵ تا ۲۰ یورو برای هر مسابقه دستمزد می‌گرفتند. آماتورهایی که در سطح ملی بودند، می‌توانستند پاداشی بین ۱۰۰ تا ۴۰۰ یورو برای هر مبارزه دریافت کنند. حالا دیگر به دلیل رکود اقتصادی بوکسورها پاداشی دریافت نمی‌کنند. قبلاً مربیان نیز پاداشی در حدود ۳۰ یورو و بازپرداخت مسافت پیموده شده را دریافت می‌کردند. اما حالا همه اینها دیگر وجود ندارد». در مبارزات حرفه‌ای در عوض، پرداخت دستمزد سیستماتیک است، اگرچه مبلغ آن زیاد نیست. آقای ناصر لالوی ادامه می‌دهد: «برای یک مبتدی ۱۰۰ تا ۱۵۰ یورو برای هر مبارزه و برای باتجربه‌ها ۲۰۰ تا ۳۰۰ یورو. بهترین‌ها می‌توانند تا ۱۰۰۰ یورو به دست آورند. وقتی مبارزه برای یک عنوان مثل قهرمانی جهان و یا ستاره بوکس شدن است، دستمزد بین ۱۵۰۰۰ تا چند میلیون یورو متغیر است». تجارت بوکس از سازماندهی مبارزات مدیریت شده، شرط بندی‌های مهندسی شده یا روبرویی‌های نامتعادل حمایت می‌کند: «دلان (عوامل) بوکسورهای حرفه‌ای دنبال کسب درآمد خودشان هستند. معمولاً آنها ۱۰٪ در آمد را مانند همه دیگر دلان می‌گیرند. اما یک عده هستند که کلاهبرداری، گویی برای آنها موضوع چانه زنی در مورد بدن بوکسور است».

مبارزات در بوکس حرفه‌ای خشن تر از بوکس آماتور است: بیشتر طول می‌کشند - دوازده راند در مقایسه با سه - و حریفان می‌توانند مبارزه را حتی پس از بیش از یک بار افتادن به زمین ادامه دهند. شما باید بتوانید حریف خود را از میدان خارج کنید. استفاده از ابزار محافظت از بوکسور به آنچه ضروری است یعنی محافظ دندان، کاهش می‌یابد. باید نمایش را به هر قیمتی زنده نگه داشت. رتبه محبوبیت یک بوکسور حرفه‌ای با توجه به ناک اوت‌های انجام شده بر حریفان افزایش می‌یابد. در بوکس آماتور، عمدتاً مسئله «لمس» حریف است: ضربات زیادتر و سریعتر هستند، اما قدرت کمتری دارند. به لطف کلاه ایمنی، خشونت کاهش می‌یابد. بوکس حرفه‌ای عمدتاً حول محور سرگرمی خشونت آمیز یا گرفته است، در حالی که مبارزات آماتور بیشتر بر روی اخلاق ورزشی متمرکز است. جامعه شناس فابریس بولرو (۳) می‌پرسد: «چگونه می‌توانیم نمایشی چشم‌نواز، اغواکننده و شوربرانگیز را بر اساس مبارزه‌ای بسازیم که تنها مسائلی آن ضربه زدن به بدن‌ها و شهرتی است که از اینکار به دست می‌آورد؟».

نخبگانی که از همه‌گیری کووید-۱۹ مبهوت شده‌اند



| نویسنده: DAVID OWNBY

| برگردان: شروین احمدی

## در جستجوی رویای چینی

**چگونه روشنفکران در چین، قرنطینه سخت سه ساله و به ویژه خروج آشفته از سیاست کووید صفر را که توسط رئیس جمهور شی جین پینگ تحمیل شده بود، تجربه کردند؟ دیوید اوونبی، دانشگاهی کانادایی، که با تفکر چینی و بحث‌هایی که این وقایع برانگیخت به خوبی آشنائی دارد، به ملاقات محققان خاصی رفت که نه مخالف و نه تابع قدرت هستند. او در این مقاله خاطرات سفر خود را ارائه می‌دهد.**

در برگرفته اند. در این فضا، تنوع فکری و رژیم استبدادی حاکم به صورتی سگفت‌انگیز، همزیستی دارند. این کثرت‌گرایی و اساس آن، یعنی آزادی اندیشه، جزء لاینفک «رویای چینی» این متفکرانی است که طی چندین سال با آنها کار کرده ام.

تصور آقای شی کاملاً متفاوت است. رئیس جمهور قاطعانه با این کثرت‌گرایی مخالف است و از آغاز دوره اول ریاست جمهوری خود سعی کرده نوعی انضباط ایدئولوژیک را تحمیل کند. روشنفکران به گواه متن‌های منتشر شده در وبلاگ من به روش خود مقاومت می‌کنند. اما وضعیت میدانی به خصوص پس از سه سال قرنطینه افراطی و انزوای شدید چگونه است؟ آخرین اقامت من در دسامبر ۲۰۱۸ بود. بین اول و ۲۳ مه ۲۰۲۳، یک هفته در پکن، یک هفته در شانگهای و چند روز را در هنگ‌کنگ گذراندم.

در نگاه اول، به نظر می‌رسد وضعیت چین خوب است، در واقع حتی بسیار خوب. پکن زیباتر و تمیزتر از آن چیزی بود که من به یاد داشتم. هتل فوق‌العاده‌ای که من در آن اقامت داشتم، در یک هوتونگ\*\* جذاب در نزدیکی برج ناقوس قرار داشت و پراز انرژی دوستانه بود. در مورد شانگهای، به نظر می‌رسید که پس از مصیبت بسته شدن بهار ۲۰۲۲ به ریتم عادی زندگی خود بازگشته است. خیابان‌ها و رستوران‌ها پر جنب و جوش بودند، مترو هر روز بیش از ده میلیون نفر را با کارایی چشمگیر جابه‌جا می‌کرد. در همه جهات حرکت وجود داشت، همه جا سرریز از آدم بود و در نگاه اول این تصور را ایجاد می‌کند که درست کار نمی‌کند، اما در نهایت به خوبی کار می‌کرد...

قبل از همه‌گیری کووید-۱۹، مسافرت به چین بسیار آسان به نظر می‌رسید. پروازهای مستقیم بین مونترال و پکن بر فراز قطب شمال انجام می‌شد و ده هزار کیلومتری که این دو کلانشهر را از هم جدا می‌کند را می‌شد در حدود دوازده ساعت طی کرد. اما در بهار ۲۰۲۳، زمانی که چین بالاخره تصمیم گرفت از سه سال انزوا خارج شود، این خطوط هوایی ناپدید شده بودند. به دلیل نداشتن راه حلی بهتر، مجبور شدم بلیط مونترال-تورنتو-زوریخ-هنگ‌کنگ را رزرو کنم، سفری که بیش از سی ساعت طول کشید. به زودی متوجه شدم که همه‌گیری تنها سفرهای هوایی را مختل نکرده است.

من به دنبال «رویای چینی» رفته بودم تا عنوان وبلاگم «خواندن رویای چین» (READING THE CHINA DREAM) که در سال ۲۰۱۸ ایجاد شد، را دنبال کرده باشم. برای پیگیری زندگی فکری چین، من متون منتشر شده در آنجا را می‌خوانم، ترجمه و تفسیر می‌کنم و با تاکید بر زمینه انتشار آنها توسط نویسندگان، یادآوری می‌کنم که آنها نه دستمزد بگیر رژیم و نه مخالف آن هستند (۱). البته موضوعات تابوئی نیز وجود دارد مانند سین‌کیانگ، تبت، هنگ‌کنگ و رئیس‌جمهور شی جین پینگ. اما خارج از این حوزه‌های حساس، فضاهای واقعی برای بحث و مناظره در مورد رویدادهای جاری وجود دارد. ما در اینجا در مورد «روشنفکران دولتی با ویژگی‌های چینی» صحبت می‌کنیم که اکثر آنها دانشگاهیان هستند و برای عموم مردم نیز می‌نویسند. آنها محصول ناب دوره اصلاحات و گشایش هستند، مانند قطارهای سریع‌السیر و فرودگاه‌های پیشرفته که سراسر کشور را



عکس: ایرز



عکس: AP

که چه اتفاقی ممکن است برای تو بیفتد.»

بُعد سیاسی تصمیمات اتخاذ شده در مبارزه علیه ویروس کرونا برای هر کسی در چین آشکار است. برخی بر این باور بودند که در یکی از روزهای کلیدی در تقویم حزب کمونیست، به عنوان مثال پس از بیستمین کنگره در اواسط اکتبر ۲۰۲۲، تدابیر سخت سیاست کووید صفر کاهش خواهد یافت. همه فهمیده بودند که سیاست کووید صفر به شدت با تصویری که آقای شی از خود نشان دهد، مرتبط بود. این نیز یکی از دلایلی بود که تعطیلی‌ها و کنترل‌های سال گذشته باعث ایجاد تنش‌هایی شد که برخی از آنها بسیار مشهود بودند، مانند تظاهرات پایان نوامبر ۲۰۲۲. اما هیچ‌کس این چرخش ۱۸۰ درجه را تصور نمی‌کرد. آنهم در اواسط زمستان، بدون کمپین واکسیناسیون از پیش برای سالمندان و حتی بدون صرف زمان برای تکمیل انبارهای داروخانه. هیچ‌کس این اطلاعیه‌ها را پیش بینی نکرده بود که اطمینان می‌داد نوع OMICRON فقط باعث سرماخوردگی می‌شود و چین بر ویروس کرونا پیروز شده است. چه اهمیت دارد که پدرزنگ از آن بمیرد. مگر نه اینکه مانو تسه تونگ گفته است «بالاخره مردم همیشه می‌میرند!».

ما باید درک کنیم که برای جوانان، شایستگی مهم‌ترین کیفیتی است که دولت آنها داراست - یا باید داشته باشد. آنها به خوبی می‌دانند که این دولت اقتدارگراست، و حتی بیشتر از همیشه در دوران آقای شی، اقتدارگرایی چیز جدیدی در چین نیست و اگرچه برخی دوست دارند بگویند که همه چیز متفاوت شده، اما این واقعیتی است که برای آنها آشناست. به ویژه از آنجایی که همین رژیم اقتدارگرا در دهه‌های اخیر کشور خود را عمیقاً متحول کرده است و رفاهی را برای نسل جوان تضمین می‌کند که در دوران پدرزنگ و مادرزنگشان حتی تصور اینکه روزی از آن بهره‌مند شوند، وجود نداشت. به عبارت دیگر، جوانان هم بدبین و هم میهن پرست هستند. آنها به این چین مرفه و از نظر فناوری پیشرفته بسیار افتخار می‌کنند... حداقل تا اواسط دسامبر ۲۰۲۲، زمانی که دولت اجازه داد هر ج و مرج بهداشتی به وجود بیاید و مشروعیت اکتسابی آن به خطر بیفتد. پنج ماه پس از این تصمیم یک سوپه، Y هنوز عصبانی است.

X به نظر کمتر نظرات شکل گرفته دارد. او گفت: «هیچ چیز در آموزش‌هایم من را برای این وضعیت آماده نکرده بود. دیگر نمی‌دانم چه فکر کنم، احساس می‌کنم تعادل را از دست داده‌ام.» او در مورد دوستانش که تصمیم گرفته بودند شغل خود را در این یا آن شرکت یا در دولت رها کنند، زیاد صحبت کرد زیرا «دیگر نمی‌خواستند بخشی از سیستم باشند». در زبان چینی «صاف دراز کشیدن»، یعنی سر خود را به زیر بیاورید تا از ضربه جلوگیری و از خود محافظت کنید. او همچنین از دوستانی صحبت کرد که به طور کلی کشور را ترک کرده بودند یا به دلیل بحران قادر به از سرگیری یک زندگی عادی نبودند،

قدرتی با مشروعیتی تضعیف شده

مجهز به ویزائی ده ساله، که قبل از همه‌گیری گرفته شده اما خوشبختانه هنوز معتبر بود، در مرز با مشکلی مواجه نشدم. من موفق شدم همه کسانی را که می‌خواستم ببینم، از جمله کسانی که قبلاً هرگز ندیده بودم و به ایمیل‌ها یا پیام‌های وی چت (WECHAT) پاسخ مثبت داده بودند. همه جا دوربین وجود دارد (به خصوص در فرودگاه‌های، جایی که از تشخیص چهره برای سوار کردن مسافران به هواپیما استفاده می‌شود). با این حال، احساس نمی‌کردم که تحت نظر هستم. مخاطبان من نیز سعی در پنهان کردن چهره‌شان نداشتند.

اما در پشت این نمای باز و پویایی، چین بسیار تاریکی را کشف کردم. پیامدهای مرتبط با پایان سیاست کووید صفر در واقع عمیق است. همه ما داستان مبارزه بی‌رحمانه تا سرحد مرگ علیه ویروس را دنبال کرده‌ایم: سال اول سختی که به نظر می‌رسد به لطف توانایی رژیم در تحمیل قوانین سخت‌گیرانه مبارزه علیه همه‌گیری به ثمر نشست. سال دومی که براساس همان مدل دنبال شد، حتی اگرچه نقص‌هایی در سیستم کنترل قابل مشاهده بود. سال سومی که با جنگالی از اقدامات قرنطینه اعلام نشده و تعطیلی شدید برجسته شد، در حالی که بقیه جهان برای «زندگی» با ویروسی از نوع OMICRON آماده شده بودند. و بالاخره تجربه یک پایان ناگهانی که مانند یک فیلم وحشت بود: ناگهان دیگر هیچ‌کس کنترلی وجود نداشت، در حالی که هنوز همه بیمارند، با ده‌ها یا حتی صدها هزار کشته، شاید حتی بیشتر، دولتی که به پیروزی بر ویروس افتخار می‌کند. مانند هر کس دیگری در آن زمان، من از این مخلوطی از بی‌کفایتی حیرت‌انگیز و بدبینی شدید که پایان سیاست کووید صفر را نشان می‌داد، تحت تأثیر قرار گرفتم. من میزان تأثیر آن بر ذهن چینی‌ها را متوجه نشده بودم.

یک روز در پکن، X و Y، دو جوان سی و چند ساله را ملاقات می‌کنم که به عنوان روزنامه‌نگار و سردبیر در یک شرکت خصوصی کار می‌کنند. ما به طور غیرمستقیم به واسطه یک پروژه کم و بیش گروهی در ارتباط قرار گرفته بودیم که این پنهان‌ای شد برای مصاحبه، اما ما همدیگر را نمی‌شناختیم. با وجود این، به محض اینکه از تاکسی پیاده شدم، من به اتاق هدایت شدم که توسط آنها تمام روزن‌هایش بسته شده بود. آنها در طی یک ساعت و نیم سفره دلشان را باز کردند.

در مورد چه موضوعی صحبت کردند؟ به نظر آنها پایان قرنطینه به شکلی که صورت پذیرفت یک فاجعه بود. Y با خشم زیاد و بدون هیچ ملاحظه‌ای گفت: «تو دلت می‌خواست باور کنی که دولت قصد دارد ازت مراقبت کند، لااقل تا اندازه‌ای این مورد نظرتش بوده، و بعد متوجه می‌شوی که اصلاً چنین چیزی نیست، نه، و اصلاً برایش مهم نیست

به قدرت رسیدن آقای شی را می خوردند، زمانی که می توانستند آشکارا بگویند که « درست است که حزب کمونیست نقش تاریخی ایفا کرده، اما زمان آن فرا رسیده است که جایگزین شود». امروز دیگر چنین اظهاراتی پذیرفته نمی شود. اما این بدان معنا نیست که «دیگر هیچ کس نمی تواند چیزی بگوید». با وجود نارضایتی عمومی، کتاب های خوبی در چین منتشر می شود و من مشکلی برای یافتن مطالبی برای ترجمه ندارم.

با این حال، دوستان روشنفکر من بیش از هر زمان دیگری سرخورده هستند. تعدادی از آنها اعتراف کردند که دیگر چیزی نمی خوانند یا خود را به بحث در گروه وی چت محدود کرده اند. در چندین موقعیت، این تصور را داشتم که بهتر از آنها در مورد اینکه «چه کسی در چین می نویسد» مطلع بودم. در گذشته اینطور نبود.

بسیاری از روشنفکران، که همچنان از « صاف دراز کشیدن » امتناع می کنند، تمام تلاش خود را معطوف به دوری از محوطه های دانشگاهی کرده اند که سخت ترین کنترل ها بر آنها حاکم است. آنها حرفه خود را در جاهای دیگر انجام می دهند، برای مثال با دادن کلاس های خصوصی به گروه هایی از کارآفرینان که اغلب معلوم می شود پول خوبی می دهند. امری که البته باعث پیشرفت تحقیقات نمی شود.

یک واقعیت جالب: به گفته یکی از دوستان قدیمی من، این کارآفرینان همگی یک روحیه ضد آمریکایی عمیق دارند و هر مشکلی را به گردن ایالات متحده می اندازند. امری که قبلاً وجود نداشت و نتیجه سیاست «مهار کردن چین» است که توسط آقای دونالد ترامپ آغاز شد و آقای جوزف بایدن آنرا ادامه داد.

همچنین با یک نویسنده جوان لیبرال آشنا شدم که قبلاً یک کتاب پرفروش منتشر کرده و در حال کار کردن روی دو کتاب دیگر است. او دیدگاه نسبتاً خوش بینانه ای نسبت به مسائل دارد و آثارش شایسته پیگیری دقیق است. من همچنین یک بعدازظهر را با سردبیران نشریه پکن فرهنگی (BEIJING CULTURAL REVIEW)، یکی از منابع مورد علاقه ام، گذراندم.

من ۲۵ تا ۳۰ متن آنها را انتخاب کردم که خوب نوشته شده بودند و نگاه انتقادی به رژیم داشتند. اگر چه بسیاری از دوستان روزنامه نگار، چینی و غربی، مخصوصاً وقتی صحبت از دنیای سیاسی می شود، بدبین هستند، در مجله فرهنگی پکن چنین نیست. بنابراین از کشف میزان همسویی این روزنامه نگاران با دولت - حزب شگفت زده شدم.

این آخرین حکایت وضعیت کنونی را به خوبی خلاصه می کند. یکی از دوستان لیبرال (میان راه طرفدار دموکراسی) به من گفت که دیگر لیبرال های «رادیکال تر» از او، حتی برخی حامی آقای ترامپ، به احتمال جنگ با تایوان نگاه مثبتی دارند و متقاعد شده اند که این جنگ می تواند حزب کمونیست را سرنگون کند. او بدون طنز اشاره کرد که اکثر این رادیکال ها از وضع مالی بسیار خوبی برخوردار بودند، حتی صاحب خانه هایی در ایالات متحده هستند. او در پایان گفت: « به سهم خودم، هیچ کدام از اینها را ندارم. بنابراین ترجیح می دهم به جنگ فکر نکنم و در چین بمانم. لاف لا تا زمانی که از زندان رفتن برحذر باشم. »

و نه فقط به صورت حرفه ای. حرفهای او باعث شد که من یاد سربازان آمریکایی بیافتم که از جنگ عراق بازگشته بودند. او می خواست همه اینها را با من، یک غریبه، در میان بگذارد، زیرا هیچ کس آن را در اینجا مطرح نمی کند. صحبت در مورد آن در واقع به این معنی است که ما این «پیروزی» بزرگ بر ویروس را زیر سوال می بریم و بنابراین خود را در معرض مشکلات احتمالی قرار دهیم.

وی همچنین از درگیری های روزانه کارگری متعدد به ویژه در بنگاه های کوچک و متوسط خبر داد که پس از گذشت سه سال از تعطیلی همچنان به سختی فعالیت می کنند و از تبعات این سیاست دولت رنج می برند. با شنیدن صحبت های آنها می شد فکر کرد که مردم اکنون عصبانی، گیج، ناراضی، سرخورده و همه اینها با هم هستند. وضعیتی که البته مختص چین نیست. پس از آن، این ایده به ذهنم رسید که شاید X و دوستانش برای چیزی عزاراد هستند، گویی پدر یا مادر یا دوستی را از دست داده اند.

من از این برخورد شدید و غیرمنتظره گیج شدم. روز بعد، در خلال ناهار با یکی از دانشگاهیان که او نیز آشنای تازه ای بود - از فرصت استفاده کردم و نظر او را در مورد نظرات X و Y که روز قبل شنیده بودم، جويا شدم. او بدون کوچکترین تردیدی با سخنان و تحلیل آنها موافق است. او افزود که همه در اینجا استرس پس از سانحه را تجربه می کنند، هرچند به درجات مختلف.

در واقع هرکسی که با آنها صحبت کردم همین داستان را گفت. آنها تأیید کردند که پایان سیاست کووید صفر زخم دردناکی بر جای گذاشته که در حال التیام است. با این حال، یک زخم نه چندان عمیق که بهبود آن برای افراد مسن بیشتر دشوار است. در هر صورت، این همان چیزی است که اغلب روشنفکرانی که معمولاً با آنها ملاقات می کنم، با روشنی بیان کرده اند. یکی از آنها گفت: «ما قبلاً ۴ ژوئن خود را داشته ایم» که اشاره به سرکوب تظاهرات میدان «تیان آن من» در سال ۱۹۸۹ بود، که لحظه ای تاریخی در زیر سوال بردن مشروعیت دولت و ایمان به آن به حساب می آید. در واقع، چنین بحران هایی در تاریخ حزب-دولت، علی رغم آنچه از آنزمان اتفاق افتاده، به طور انکارناپذیری پررنگ باقی مانده اند.

به نظر می رسد که نویسندگان روشنفکر متن هایی که من ترجمه می کنم کمتر از این دوره از حصر و توقف کاری رنج برده اند تا از روزمره گی دوران آقای شی در چین. «دیگر هیچ کس نمی تواند چیزی بگوید»: این حرف دل کسانی است که برای من سیستمی را توصیف می کنند که با کلمات کلیدی اداره می شود، جایی که حرف زدن ساده از «دین» که در حال حاضر تابو است، دیگر جایی در متون ندارد. این واژه در بسیاری از متون WECHAT یا WEIBO، معادل های چینی فیس بوک و توئیتر، بدون توضیح حذف می شوند.

### خودداری از « صاف دراز کشیدن »

البته جای یادآوری دارد که این روشنفکران که ده سال است من با آنها در ارتباط هستم، همین شکایت «دیگر کسی نمی تواند چیزی بگوید» را همیشه تکرار کرده اند. از اینرو باید سخنان آنها را با کمی فاصله و نسبی در نظر گرفت. شاید آنها حسرت سال های قبل از



عکس: AFP



نویسنده: Mailyis Khider  
برگردان: رویا شریفیان

در کوبا سیاست یکسان سازی واحد پول، مشکلات اقتصادی این کشور را تشدید کرده است

## سلام، کجا می توانم سوسیس (پریتوس) بخرم؟

در چنین شرایطی که زمان مناسبی برای اتخاذ یک سیاست متهورانه نبود، دولت تصمیم گرفت یکی از اصلاحات عمده وعده داده شده توسط آقای رائل کاسترو، رئیس جمهور ۲۰۱۸-۲۰۰۶ (۲) را اجرا کند: یکسان سازی واحد پول در جزیره‌ای که از دیر باز دارای دو واحد پولی مجزا بوده است. این روند از اول ژانویه ۲۰۲۱ آغاز شد. اقدامی که در یک موقعیت ایده‌آل هم در دسر ساز می‌شد و بحران را تشدید کرد و یک عنصر درون زا به هرج و مرج اقتصادی که در ابتدا توسط واشنگتن سازماندهی شده بود، اضافه شد.

از سال ۱۹۹۴ CUP (یزو کوبایی) و CUC (یزو قابل تبدیل که عمدتاً در خدمات توریستی و فروش کالاهای وارداتی به ارزش ثابت یک دلار) در جزیره کوبا در گردش بودند. یزو قابل تبدیل CUC از سال ۱۹۹۳ در پاسخ به مشکلات ناشی از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و بویژه برای تقلیل کاهش ارزش پول ملی و جذب دلارهایی که بطور مجاز در کوبا در گردش بودند طراحی شد. کارملو مسالاگو، اقتصاددان توضیح می‌دهد که وجود دو ارز «عدم توازن در قیمت‌ها، تمایل به افزایش واردات و کاهش صادرات را ایجاد می‌کند». برخی از مغازه‌ها و رستوران‌ها فاکتور خود را منحصراً به یزو قابل تبدیل CUC ارائه می‌دادند. در این دوره، افرادی که در حوزه گردشگری کار می‌کردند و از طریق حقوق یا انعام خود، CUC دریافت می‌کردند، بسیار بهتر از دیگران زندگی می‌کردند. پدیده‌ای که بسیاری از پزشکان، استادان و مهندسان را به سمت فعالیت‌های سودآورتر از جمله رانندگی تاکسی سوق داد.

آقای خوزه لوئیس رودریگز که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۹ وزیر اقتصاد بود (۳)، به یاد می‌آورد که در اوایل سال ۱۹۹۷، کنگره حزب کمونیست کوبا «مقرر کرد که ما باید به سمت یکسان سازی مجدد پولی حرکت کنیم». سرانجام در ۱۰ دسامبر ۲۰۲۰ بود که روزنامه رسمی، حذف CUC را اعلام کرد. آقای میگل دیاز کانل که از سال ۲۰۱۸ در مقام ریاست جمهوری است، در سال ۲۰۲۰ تأیید داد که «کوبا در تدارک یکسان سازی پول است که به تثبیت شرایط اقتصادی جزیره کمک خواهد کرد» (۴). اما اولین ارزیابی از شرایط در تضاد با این اظهارات بود. یکسان سازی پول منجر به کاهش ارزش پول ملی شد و رسماً از ۲۵ یزو به ۱۲۰ یزو به ازاء ۱ دلار رسید. در واقع، در خیابان دلار با ۲۵۰ یزو مبادله می‌شود. مردم عواقب این شرایط را مورد پرسش قرار دادند خصوصاً خطرات ناشی از چنین سیاستی از قبل شناسایی شده بود. آقای دیاز کانل هشدار داده بود: «اجرای این تصمیم خالی از خطر نیست، یکی از اصلی‌ترین آن‌ها ایجاد تورم بالاتر از حد انتظار است که با کاهش عرضه همراه می‌شود». در واقع، قیمت‌ها صعود انفجاری کردند. برای جبران آن، حقوق و مستمری بازنشستگی افزایش یافت، اما متناسب با افزایش قیمت‌ها و برچسب کالاها نبود. آقای کارلوس انریکه گونزالس گارسیا، مدیر راهبردی و هماهنگی سیاست‌های اقتصاد کلان وزارت اقتصاد و برنامه‌ریزی می‌گوید: «فکر می‌کنم این بدترین لحظه ممکن برای اجرای سیاست یکسان سازی پول بود».

«شماره‌های ۴۰۰ تا ۵۵۰، ۱۲ ژوئن ساعت ۹:۳۰ صبح تشریف بیاورید»

در ژوئیه ۲۰۲۰، ساز و کار جدیدی برای جذب ارزهای خارجی وارد چرخه شد: یک ارز مجازی (بدون اسکناس یا سکه)، به نام «ارز قابل تبدیل آزاد» (MLC) که قیمت آن به دلار

کوبا سه سال است که با بحران عمیقی روبرو شده است. نتیجه آن پدیدار شدن کمبودها، صف‌های طولانی در فروشگاه‌ها، شیوع بازار سیاه ارز و تورم قیمت‌هاست. اگر تحریم‌های آمریکا از نظر ساختاری مسئول این وضعیت است، همه‌گیری کرونا به آن شدت بخشید و سیاست اصلاحات پولی برای یکسان سازی یزو اوضاع را از آنچه که بد بود بدتر کرده است. اگرچه مردم این کشور در حال مدارا با شرایط موجود هستند ولی در عین حال مهاجرت و عزیمت به خارج از کشور نیز افزایش یافته است.

مشاخرهای در یکی از خیابانهای کارلوس سوم، یکی از شریانهای اصلی هاوانا در می‌گیرد، به طوری که هیاهوی آن، موزیکی که بی امان از بلندگوی پیاده رو روبرو پخش می‌شود را تحت الشعاع قرار می‌دهد. حدود ۵۰ نفر در گرمای خفه‌کننده، برای حفظ موقعیت خود در صف مبارزه می‌کنند در حالیکه بعضی‌ها، محتاطانه سعی می‌کنند کمی جلو بیفتند. موضوع چیست؟ این صف خرید یکی از بسته‌های پنج تایی سوسیس است قبل از اینکه موجودی آن تمام شود زیرا چند سالی است که این جنس در کوبا تبدیل به کالای گرانبهایی شده است. میگل (۱) استاد مهندسی هسته‌ای در دانشگاه هاوانا منتظر «پریتوس»هایش است نامی که کوبایی‌ها به این سوسیس‌ها داده‌اند. او می‌گوید: «دریافتی ماهانه من ۳۷۰۰ یزو است (۳۰ یورو) که ۹۰ یزو را برای این سوسیس‌ها می‌پردازم. گاهی اوقات بین یک تا دو ساعت در صف می‌ایستیم. این وضع هر روز ماست». او ساک خریدش را باز می‌کند: «من نیم کیلو برنج، کمی لوبیا، یک بادمجان، یک خیار، کمی فلفل و سه تا لیمو ترش خریدم به ۹۶۸ یزو یعنی یک چهارم حقوقم. این مواد غذایی به زحمت آذوقه سه روز ما را تأمین می‌کند».

کافیست سر را بلند کرده تا سنگینی حضور ساختمان قرمز و سبز رنگ مرکز خرید Plaza Carlos III که باحروف درشت خودنمایی می‌کند را حس کنید. هیچ صفی در ورودی این مرکز خرید وجود ندارد. افراد اندکی در راهروهای آن، در بین برنامه‌های جذاب برای کودکان، مغازه‌های عطر فروشی و لوازم بهداشتی و مغازه‌های کفاهی پرسه می‌زنند. برای اکثر کوبایی‌ها در کشوری که حداقل دستمزد ۲۱۰۰ یزو (۱۷ یورو) است قیمت‌های این فروشگاه مایوس‌کننده است. شامیو ۵۴۰ یزو (۴/۵ یورو)، کفش ورزشی ۴۰۰۰ یزو (۳۳ یورو)، پودر لباسشویی ۸۵۰ یزو (۷ یورو).

قریب سه سال است که زندگی روزمره کوبایی‌ها با انتظار در صف‌ها، مقابله با کمبودها رقم خورده است. این جزیره، به دلیل تشدید تحریم‌های آمریکایی، عدم ثبات سیاسی در ونزوئلا که اصلی‌ترین پشتیبان مالی کوبا تا اواسط سالهای ۲۰۱۰ بود و همه‌گیری کرونا، یکی از جدی‌ترین بحران‌های تاریخ معاصر را پشت سر می‌گذراند. کوبا که به درآمد حاصل از گردشگری وابسته است، شاهد تنزل تولید ناخالص ملی ۱۱ درصدی بود زیرا در طول همه‌گیری کرونا مجبور به بستن مرزهایش از اول آوریل تا ۱۵ نوامبر ۲۰۲۰ شد. علی‌رغم رونق مجدد (در پایان ماه ژوئن ۲۰۲۳ تعداد ۱/۶ میلیون گردشگر از کوبا بازدید کردند) اقتصاد کوبا مانند یک مزرعه ویران بنظر می‌رسد.

«بدترین لحظه ممکن برای اجرای سیاست یکسان سازی پول»

شرکت‌های آمریکایی سابقاً ملی شده در دوران انقلاب، سرمایه‌گذاری می‌کنند به دادگاه بکشاند. حواله‌های خارج از کشور (یا «remesas» سومین منبع ارز خارجی کشور) ناگهان به ۱۰۰۰ دلار در هر سه ماهه محدود شد، در حالی که تا آن زمان نامحدود بود. ارسال این حواله‌ها در زمان اواما در تقویت اقتصاد کوبا نقش بسزایی داشت. به وسترن یونیون (شرکتی که حواله ارسال می‌کند.م) دستور داده شد که فعالیت خود را در کوبا متوقف کند. در دوران مسئولیت آقای ترامپ، بیست و دو مجازات علیه بانک‌ها یا سازمان‌های مالی متهم به نقض قوانین آمریکا اعمال شد: در سال ۲۰۱۸، بانک فرانسوی Société Générale به دلیل تراکنش مالی با کوبا، سودان، و ایران بیش از یک میلیارد دلار جریمه شد.

چند روز قبل از ترک کاخ سفید، آقای ترامپ کوبا را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار داد به این دلیل ساده که هاوانا میزبان مذاکرات صلح بین نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (FARC) و دولت کلمبیا در سال ۲۰۱۶ بود. آقای رودریگز تأکید می‌کند که کشور نروژ که ضامن این توافق بود، به هیچ چیز متهم نشد. کوبا همچنین از استرداد اعضای چریک‌های ارتش آزادیبخش ملی (ELN)، یکی دیگر از گروه‌های مسلح کلمبیایی که پس از تعلیق مذاکرات در سال ۲۰۱۸ با دولت کلمبیا، در کوبا مانده بودند، خودداری کرد. انتخاب آقای جو بایدن به ریاست جمهوری در سال ۲۰۲۰، منجر به حذف سقف ۱۰۰۰ دلاری برای ارسال remesas و اعطای برخی تسهیلات برای دریافت ویزا شد. بر اساس گزارش مجمع عمومی سازمان ملل متحد، پیامد تحریم‌های بین سپتامبر ۲۰۲۱ و اکتبر ۲۰۲۲، زین ۶.۳ میلیارد دلاری است (۷).

جاده لاس مُسکاس پر از درختان موز، درختان انبه و درختان گل مور است، درختانی که از برگ‌هایشان نور قرمز ساطع می‌شود. در این حومه در مجاورت شهر سینفونگوس، یک مطب پزشکی روبروی مدرسه ای قرار دارد که روی نمای آن چهره ارنستو «چه گوارا» را نشان می‌دهد. کوه‌های اسکامیری (جایی که چریک پر آوازه، چه گوارا در سال ۱۹۵۸ در آنجا اردو زده بود) افق را در بر می‌گیرند. پایین تر، یک مسیر خاکی به یک مزرعه منتهی می‌شود. در پشت درختچه‌های بلند، زنگ‌ها به آرامی به صدا در می‌آیند. ساعت ۱۰ است و خورشید به زودی اوج می‌گیرد. یونی، مردی قد بلند با موهای تیره، با لباس کار آبی زنگ، کمربند و چکمه‌هایی که شلوارش را در آن فرو برده بود با کلاه پرچم کوبا بر سر، مزرعه‌اش را با استفاده از دو گاو بزرگ سیاه و گاوآهن‌هایی که به اطراف آویزان کرده است، شخم می‌زند.

او در زمین سه هکتاری خود خیار، ذرت، مانیوک، سبب زمینی شیرین و انبه می‌کارد. در فصل بارندگی، برنج می‌کارد. فصل خشک زمان کشت لوبیاست. هشت گاو ماده، و شیر می‌دهند. محصولات به دولت فروخته می‌شود و سپس در شهرها و روستاهای اطراف توزیع می‌شود. وی می‌گوید: «مردم در مناطق شهری به آنچه ما به آنها می‌دهیم وابسته هستند. ما دوست داریم بیشتر تولید کنیم اما منابع نداریم. این کار را برای مردم سخت می‌کند، زیرا همیشه هر چیزی را که می‌خواهند پیدا نمی‌کنند و کمبود ارزاق موجب بالا رفتن قیمت‌ها می‌شود. به دلیل محاصره [اصطلاحی که کوبایی‌ها معمولاً برای اشاره به تحریم آمریکا استفاده می‌کنند]، ما نمی‌توانیم سیستم‌های آبیاری، ماشین‌هایی که گیاهان را ریشه کن می‌کنند یا حتی سوخت کافی برای راه‌اندازی تراکتورها وارد کنیم. چهار ساعت طول می‌کشد تا با گاو‌ها کاری را انجام دهیم که ماشین‌ها در پانزده دقیقه انجام می‌دهند. با یک کامیون می‌توانستیم تمام انبه‌هایی را که می‌بینید بچینیم. گاهی اوقات باید بگذارم تا از بین بروند.»

در این کشور که یکی از صادرکنندگان اصلی شکر بود، طلای سفید کمیاب است. در شهر کوچک ایفرن آلفونسو، سی دقیقه از سانتا کلارا، یک مسیر بتنی پوشیده از درختان نخل، جایی که صدای وزوز حشرات طنین انداز می‌شود، به یک مجموعه ظاهراً متروکه که از ورق‌های سبز فلزی ساخته شده منتهی می‌شود: کارخانه تولید قند. هیچ دیواری ندارد. داخل آن نمایان است که از دندان‌ها و لوله های زنگ زده ساخته شده است. علامت «احتیاط» در مورد خطر هشدار می‌دهد. در بالا، دودکشی با مهر «lfran Alfonso» رو به آسمان است. چند متر دورتر، ویلای مدیران سابق (خانواده اسپانیایی) که اکنون به خرابه ای مبدل شده دیده می‌شود. در پایین کارخانه، رافائلا با پسرش در خانه کوچکی با یک

مرتبط است، به ازای یک به یک. استفاده از ارز منوط به داشتن یک کارت خاص است که با حساسی که با سپرده‌گذاری ارزی در بانک سرمایه‌گذاری می‌کنید مرتبط است: دلار، یورو، ین، یوند استرلینگ و غیره. از سوی دیگر، خرید MLC با یزو کوبا بسیار پیچیده است. بنابراین شما باید ... مقداری ارز را به دست آورید. حتی کافه تریاهایی که کوکاکولا خود را به یزو کوبایی می‌فروشند، باید بطری‌های خود را با MLC خریداری کنند. بنابراین ایجاد این ارز به صورت مکانیکی به معنای وجود بازار سیاه ارز در سراسر کشور است - که ضرورتاً باعث افزایش تورم می‌شود. در ابتدای سال ۲۰۲۰ یورو به طور رسمی حدود ۳۰ یزو در بانک مبادله شد. قیمت آن در خیابان ۸۰ یزو بود.

این شوک اقتصادی با کمی تفاوت یادآور دورانی بود بنام «دوران ویژه در زمان صلح»، تعبیری که در آن زمان توسط صاحبان قدرت برای کمبودهایی که پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمده بود مطرح شد. آقای رودریگز تأکید می‌کند: «دوران ویژه، بر مصرف مردم تأثیر گذاشت و موجب کاهش آن گشت، اما توزیع ثروت، عادلانه تر بود. از آن زمان، نابرابری‌ها در جامعه افزایش یافته است. برخی از مردم شاهد بهبود سطح زندگی خود هستند و ویژه کسانی که در بخش گردشگری فعالیت دارند، اما بخش بزرگی از جامعه در شرایط سختی قرار گرفته است. علاوه بر این، در دهه ۱۹۹۰، ما به مدت بیست سال از وضعیت اقتصادی مساعد برخوردار بودیم. اکنون ما از بیست سال بحران بیرون آمده‌ایم و خستگی این سال‌ها روی هم انباشته شده است.»

مانوتل صبورانه در ماشین جیب دو نفره قرمز قدیمی خود با دو لاستیک زاپاس در عقب مشغول عرق ریختن است. فقط ده ماشین جلوتر از او است و او می‌تواند در پمپ بنزین تانگانا، رو به روی ساحل معروف Malecan هاوانا، باک خود را پر کند. حداکثر مجاز ۴۰ لیتر است. بیست روز قبل، او با حدود سی مشتری دیگر در همان مکان، بطور فشرده، جمع شده بودند. مانوتل شماره ۴۲۲ را برای نوبت خود دریافت کرد. او اسم خود را در کانال تلگرام گروه کاپه تانگانا نوشته است که در آنجا مشتریان بر اساس ورود سوخت، فراخوانده می‌شوند. او پیامی که در موبایل خود دریافت کرده است را به ما نشان می‌دهد: «شماره‌های ۴۰۰ تا ۵۵۰، ۱۲ ژوئن ساعت ۹:۳۰ صبح تشریف بیاورید». او می‌گوید «بسته به اینکه چقدر سوخت وجود دارد و چند ماشین به آن نیاز دارند، با افراد بیشتر یا کمتری تماس می‌گیرند». ساعت ۱۱:۳۰ صبح است، در طول بیست روز انتظارش، این کارگر خویش فرما ۴۸ ساله، که لوازم جانبی برای برگزاری جشن تولد اجاره می‌دهد، مجبور شد با اتوبوس به محل کار خود برود. «به جای ده دقیقه با ماشین، یک ساعت طول کشید». ظهر بالاخره نوبت به او رسید. وی پس از پرداخت ۹۳۷ یزو با ۳۱ لیتر بنزین رفت. در خیابان مجاور دو مرد با استفاده از شلنگ، باک‌های بنزین خود را در قوطی‌های سفید، خالی می‌کنند و رفت‌وآمدهای اطراف را زیر نظر دارند تا پلیس متوجه آنها نشود. آنها این مایع با ارزش را بعداً به کسانی که وقت صف کشیدن ندارند، با قیمت بالا دوباره می‌فروشند. کوبا با کمبود مواد سوختی روبروست. تحریم‌های اعمال شده از طرف ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۶۲ بطور مستمر و برنامه‌ریزی شده موجب کمبود می‌شود (۵). کمبود بنزین، مانع حمل و نقل مواد غذایی، فعالیت آمبولانس‌ها، فعالیت نیروگاه‌های ترمو الکتریک (که قطعی مکرر برق را بوجود می‌آورد) شده و اختلال در حمل و نقل عمومی را ایجاد می‌کند.

پس از یک دوران گشایش در دوره دوم ریاست جمهوری باراک اواما (۲۰۱۷-۲۰۲۰)، آقای دونالد ترامپ به محض ورود به کاخ سفید، ۲۴۳ اقدام جدید تحریمی را وضع کرد. تنها در سال ۲۰۱۹، ۵۴ قایق و ۲۷ شرکت نفتی به دلیل انتقال نفت به کوبا محکوم شدند (۶). همچنین در سال ۲۰۱۹، وزارت خزانه داری ایالات متحده ۳۴ کشتی از شرکت نفتی Petroleos de Venezuela و همچنین Ballito Bay Shipping Incorporated (مرکز آن در لیبریا) و ProPer In Management Incorporated مستقر در یونان را تحریم کرد.

در نبود کامیون، باید بگذارم میوه‌هایم از بین بروند

آقای ترامپ دامنه تحریم را گسترش داد تا بتواند اشخاص حقوقی یا حقیقی را که در



او توضیح می‌دهد: «بعضی‌ها از یک کشاورز کاهو، از کشاورز دیگر گوجه فرنگی و گویا (میوه محلی) می‌خرند و سپس به صورت متمرکز می‌فروشند». فروشندگان لیستی از محصولات موجود را با قیمت‌هایشان ارسال می‌کنند: «ما لوازم آرایشی با کیفیت بالا، عطرها، زئانه و مردانه، مواد، کرم‌های ضد چروک را ارائه می‌دهیم» یا «ما همه داروها را وارد می‌کنیم: Amoxicillin, Salbutamol, Enalapril و غیره. «از سال ۲۰۲۰، وب سایت‌های فروش محصولات غذایی که در خارج از کشور تشکیل شده‌اند، چند برابر شده است. روش کار به این صورت است: خانواده‌ای که در خارج از کشور زندگی می‌کند، هزینه محصولات (کسانی که در کوبا هستند) را با کارت اعتباری خود پرداخت می‌کند. سپس محصول به آدرس مشخص شده تحویل داده می‌شود. دیگو که برادر بزرگش در آرژانتین زندگی می‌کند می‌گوید: «در سال ۲۰۲۰، صفاها از ساعت ۳ یا ۴ صبح شروع به تشکیل شدن می‌کردند. بنابراین این سایت‌ها بوجود آمدند. آنها مانند مشاغل خانوادگی عمل می‌کنند: کوبایی‌ها محصولات فروشگاه‌های خود را از طریق این سایت‌ها با قیمت بالاتر می‌فروشند. با این روش نیازی به صف بستن نیست اما مستلزم آن است که یکی از اعضای خانواده مقیم خارج از کشور باشد که بتواند پول پرداخت کند»

چنین وضعیتی باعث اعتراضات در ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۱ شد که بزرگترین اعتراضات در ۳۰ سال گذشته بود و همچنین موج عظیم مهاجرت را در پی داشت. در سال ۲۰۲۲، بیش از ۲۰۰ هزار کوبایی به اروپا، آمریکای لاتین پرواز کردند یا با یک قایق موتوری به سمت ایالات متحده حرکت کردند. کارولینا با دوستش الیزابت در یک ماشین آمریکایی آبی فیروزه‌ای قدیمی، می‌خندند. او قصد دارد با ورود غیر منتظره خود، خانواده اش را سوپرایز کند. یک سال و هفت ماه پیش، او تحصیلات خود را در زمینه توسعه اجتماعی-فرهنگی قطع کرد تا با پسر ۷ ساله و همسرش به مونخ برود. وی توضیح می‌دهد: «تا قبل از سال ۲۰۲۰، هرگز به رفتن فکر نمی‌کردم. تا اینکه کووید از راه رسید. از آن زمان همه چیز به بیراهه رفت. همه دوستان من از دانشگاه رفته‌اند... کوبا جزیره استعدادهاست. انقلاب مردم را بسواد کرد و متخصصان عالی تربیت کرد. اما من می‌خواهم به پسرم کیفیت زندگی بهتری بدهم، بستنی بخورد، اسباب بازی داشته باشد». او مانند بسیاری از کوبایی‌های دارای مدرک تحصیلی که جزیره خود را ترک کرده‌اند، امروز در یک رستوران در مونخ ظرفشویی می‌کند.



باغچه زندگی می‌کند. این زن شصت ساله در سال ۱۹۸۰ در کارخانه قند و در بخش برنامه ریزی شروع به کار کرد. او با تأسیف می‌گوید: «این مرکز از نظر کمیت قند استخراج شده یکی از بهترین‌ها بشمار می‌رفت. ما از زمین و نیشکر با کیفیت برخوردار هستیم. تحریم‌ها ما را مجبور کرد بسیاری از کارخانه‌ها را ببندیم. ما نمی‌توانیم قطعات یدکی برای حفظ و نگهداری کارخانجات وارد کنیم. این کارخانه هنوز باز است اما دو سال است که کمتر از ظرفیتش تولید می‌کند. امسال فقط ملاس برای الکل و خوراکی دام تولید کردند». نتیجه این است که شکرگران شده و بخشی از آن برای رفع نیاز، وارد می‌شود.

### افزایش دائمی قیمت دلار در بازار سیاه

مسافرائی که در اتوبوس عازم سن میگوئل دل پادرون جمع شده بودند، همگی در «لا کوویتا» پیاده می‌شوند. خیابان اصلی این شهر واقع در حومه هاوانا شلوغ است. اتوبوس از یک مسیر گل آلود پرازباله عبور می‌کند. صدها نفر هجوم آوردند. اینجا همه چیز یافت می‌شود لباس، غذا، پنکه، لاکوویتا (La cuevita) یکی از بازارهای سیاه کوبا است که بعد از همه گیری کرونا و یکسان سازی پول و افزایش صعودی تورم حاصل از آن، به سرعت در نقاط مختلف کشور در حال گسترش است.

زنی مو قرمز با خواهر و دوستش بسته‌های دارویی را در پیاده رو پهن کرده‌اند. وی توضیح می‌دهد: «محصولات دارویی از خارج می‌آیند. اما داروخانه‌ها خالی است، بنابراین ما آنها را اینجا می‌فروشیم.» در کوبا، دارو ارزان است، البته اگر گریتران بیاید. به عنوان مثال، در لاکوویتا (La cuevita)، یک جعبه استامینوفن ۲۰۰ پیرو قیمت دارد. در حالی که در داروخانه‌ها ۷۰ پیرو است. ارنستو ۴۵ ساله، با نگاهی خسته، بسته‌های پوشک بچه را عرضه می‌کند. این وکیل آموزش دیده، از سال ۲۰۲۰ هر روز دو تا سه ساعت در راه است تا به اینجا برسد. او می‌گوید «قبل از شیوع کرونا، نیازی به انجام این کار نداشتم. ولی بعد از کرونا، همه چیز سخت تر شده است. بنابراین هر چه که به دستم برسد می‌آورم. مثل این بسته‌های پوشک که هرکدام را ۵۰۰ پیرو خریدم و ۶۵۰ پیرو می‌فروشم. هر ماه ۵۰۰۰ یا ۶۰۰۰ پیرو درآمد دارم اما این برای من کافی نیست تا درست زندگی کنم.»

در میدان روبه‌رو، گروهی از مردم در محاصره کیسه‌های باد کرده، منتظر اتوبوس خود هستند. پس از خرید محصولات در هاوانا، این اجناس را در استان‌های دیگر که جنس کمتری به نسبت پایتخت عرضه می‌شود، به قیمت اغلب بالاتر، می‌فروشند. دنی، ۵۲ ساله، با موهای بلونددش که با گیره ای جمع شده بود و گردن عرق کرده اش، همان روز صبح از پریکو (در استان ماتانزاس، حدود صد کیلومتر دورتر) آمده است. ساک‌های خرید مشکلی‌اش انباشته از اسپاگتی و لوازم برقی خانگی است تا در شهرش بفروشد. او می‌گوید: «امروز ساعت ۴ صبح حرکت کردم و ساعت ۷ صبح اینجا بودم». ظهر است و او در حال بازگشت است. «تا سال ۲۰۱۹، بازار سیاه وجود داشت اما حاشیه‌ای بود. با یکسان سازی پولی، نرخ ارز از ۲۵ پیرو به ۱۲۰ پیرو برای هر دلار افزایش یافت که بطور غیر رسمی به ۲۰۰ پیرو هم می‌رسد». جوئل ماریل دومنک، وزیر سابق اقتصاد، می‌گوید: «ریشه کن کردن اقتصاد غیررسمی در شرایط فعلی دشوار است. بنابراین مردم راه‌حل‌های دیگری پیدا می‌کنند.»

### جزیره ای مملو از استعدادها که ساکنانش آن را ترک می‌کنند

ظهور 3G در پایان سال ۲۰۱۸ (قبلاً کوبایی‌ها فقط از طریق WiFi در پارک‌ها به اینترنت دسترسی داشتند) فرصت‌های جدیدی را برای اقتصاد موازی باز کرد. دیگو ۳۲ ساله در تلفن خود، تمام گروه‌های تلگرام و واتس‌آپ که در آنها ثبت نام کرده است را مرور می‌کند. ۶۵ هزار نفر عضو «Timbiriche Habana» هستند (Timbirichi یک مغازه کوچک است که از همه چیز و به مقدار کم می‌فروشد: آبنبات چوبی، کابل تلفن، مسواک، سیگار و غیره). در این گروه‌ها، شرکت کنندگان در مورد مایحتاج‌شان سوال می‌کنند: «سلام، از کجا می‌توانم پنیر پیدا کنم؟»، «آیا کسی می‌تواند به من بگوید یک مرغ کامل، یک لیتر روغن و شیر کنسرو شده را از کجا بخرم؟» یا: «یورو را به قیمت ۱۹۳ پیرو می‌خرم». دیگو برای ما توضیح می‌دهد: «در سال‌های اخیر، گروه‌ها تخصصی‌تر شده‌اند: دارو، غذا، یخچال، دوچرخه. تبادل اطلاعات باعث می‌شود که گاهی مانند یک بازار عمل کنند.»



عکس: Anadolou Agency



